از بغداد به مرو

بازخوانی تاریخ اسلام از آخر به آغاز

کارل- هاینتس اولیگ

برگردان: ب . بی‌نیاز (داریوش)

نام اصلی کتاب:	**Von Baghdad nach Merv**
	Geschichte rückwärts gelesen
نام نویسنده:	**Karl-Heinz Ohlig**
منبع:	www.inarah.de
مترجم:	ب. بی‌نیاز (داریوش)
طرح روی جلد:	علی چکاو
تاریخ انتشار:	ژانویه ۲۰۱۳
انتشارات:	پویا، کلن
پخش:	انتشارات فروغ، کلن
	www.foroughbook.net

فهرست

صفحه

پیش‌گفتار مترجم

کتابی که در پیش روی شماست، در مبحث دین‌شناسی است. متأسفانه به دلایل روشنی جامعه‌ی ایران از سنت علمی دین‌شناسی برخوردار نیست و در این زمینه ما اساساً ادبیاتی نداریم. علت اصلی این است که علم دین‌شناسی، فقط در محیط‌هایی رشد کرده و می‌کند که در آن فرهنگ فلسفی یعنی فرهنگِ پرسشگری جا افتاده است. علم دین‌شناسی و علم کلام دو حوزه‌ی کاملاً متفاوت هستند که با روش‌های گوناگون و حتا متناقض بدانها پرداخته می‌شود. برای روشن ساختن موضوع ابتدا به تعاریفی که برای دین‌شناسی و علم کلام شده است، می‌پردازم.

آرامش دوستدار در کتابش، «امتناع تفکر در فرهنگ دینی»، از علم دین‌شناسی تعریف نسبتاً دقیقی ارایه داده است. او می‌نویسد:

« دین شناسی (تطبیقی)، علمی که به صورت رشته‌ی دانشگاهی ظاهراً فقط در آلمان وجود دارد، وظیفه و هدفش دفاع از «حقایقی» نیست که این یا آن دین، مثلاً مسیحیت یا اسلام، مدعی آنند. نه علم کلام است، نه تاریخ‌نگاری محض رویدادهای دینی و نه تحقیق جامعه‌شناختی در دین به منزله‌ی پدیده‌ای میان دیگر پدیده‌های جامعه‌ساخته و جامعه‌ساز، در عین حال از مصالح و نتایج این زمینه و زمینه‌های پژوهشی دیگر برای پرداختن به حوزه‌ی موضوعی خود و مسایل آن کمک می‌گیرد. دین شناسی تطبیقی که مانند هر دانش دیگر ناوابسته به این یا آن بینش دینی‌ست، پژوهشی‌ست در پدیده‌ی دین به منظور فهمیدن و شناختن شکل‌ها، ساختارها و محورهایی که ویژه‌ی چنین پدیده‌ای هستند. پدیده‌ی دین را فقط از طریق مطالعه نمودارهای تاریخی آن می‌توان شناخت، به این سبب دین شناسی باید تطبیقی و «غیردینی» باشد. «غیردینی» بودن یعنی در همه‌ی دینها، اعم از «ابتدایی» و «عالی» به یک چشم نگریستن. در

دیـن‌شناسـی تطبیقـی پدیـده‌ی خـدا، مـثلاً در دینهـای یهـودی، زرتشـتی، مسـیحی و اسـلام، بـا همـان اهمیـت و برابـری موضـوع پـژوهش اسـت کـه تـوتم، فتـیش، جـانور، درخـت، سـنگ و آب مقـدس، یـا دیوهـا و ارواح در دینهای مربوط. چنین اسـت کـه دیـن‌شناسـی تطبیقـی مـی‌توانـد نیروهـای محوری را در پدیـده‌هـای دینـی بیابـد، آنهـا را از نظـر محتـوا، شـکل و نـوع بـا هـم مقایسـه کنـد، تحـت مقولـه‌هـای همسـان و یـا ناهمسـان در آورد و بدینگونه الگوهـایی بـرای شـناختن و بـویژه فهمیـدن پدیـده‌هـای گونـاگون دینـی و ماهیـت واحـد ادیـان مختلـف بیابـد. بـه ایـن معنـا دیـن‌شناسـی تطبیقی را پدیده‌شناسی دینی نیز می‌خوانند.»

در مقابل آن، علم کـلام، یـا الهیـات یـا خداشناسـی وجـود دارد. دکتـر علـی اصـغر حلبـی در کتـابش، «تـاریخ علـم کـلام در ایـران و جهـان اسـلام»، می‌نویسد:

«علـم کـلام، کـلام در لغـت سـخن گفـتن اسـت و در اصـطلاح مرسـوم، دفـاع از دیانـت، بـه ویـژه اعتقـادات، در برابـر معارضـان بـه وسـیله‌ی ادلـه عقلی اسـت» او ادامـه مـی‌دهـد: «در دیـن تفکـر حـد و مـرزی دارد، اگـر از آن مـرز بگـذرد، جـایز نیسـت و بـه نظـر اهـل دیـن چنـین تفکـری جـز گمراهی نتیجه‌یی نمی‌دهـد. کـلام، خـدمتگزار دیانـت اسـت و تـا جـایی کـه دیانـت اجـازه مـی‌دهـد مجـال پیشـروی دارد.... [در صـورتی کـه] روح فلسـفه مسـتلزم آزادی در تحقیـق و تجسـس اسـت. بـه هـر حجیـت و اعتبار به چشم بـدگمانی مـی‌نگـرد. وظیفـه‌ی آن ایـن اسـت کـه مفروضـات نقادی نشـده‌ی فکـر بشـری را دنبـال کنـد و بـه نهانگـاه‌هـای آنهـا برسـد ... در صـورتی کـه گـوهر دیـن ایمـان اسـت؛ و ایمـان همچـون مرغـی، ″راه بی‌نشان″ خود را بی‌مدد عقـل مـی‌بینـد» و سـپس بـا نقلـی از اشـعار نظـامی [خسرو و شیرین] تفاوت آن دو نگرش را مستند می‌سازد:

قیاس عقل تا آن جاست بر کار — که صانع را دلیل آید پدیدار
مده اندیشه را زان بیشتر راه — که یا کوه آیدت در پیش یا چاه
چو دانستی که معبودی ترا هست — بدار از جستجوی چون و چه دست

شاید همـین دو تعریـف، از دوسـتدار و حلبـی، بـرای فـرق‌گـذاری بـین علـم دین‌شناسی و علم کلام کافی باشند.

منابع و مصادر قرآن

در حـدود ۲۰۰ سـال اخیـر کـه علـم دیـن‌شناسـی شـکل گرفتـه اسـت، خاورشناسـان غربـی کتـاب‌هـای بسـیاری دربـاره‌ی منـابع و مصـادر قـرآن و اسلام نوشته‌انـد. آنچـه بـین دیـن‌شناسـان غربـی دربـاره‌ی منـابع و مصـادر قرآن مشترک بوده، این نکات بوده‌اند:

۱- غیر وحیانی بودن قرآن
۲- اقتبـاس از منـابع پـیش از خـود بـویژه تـورات و انجیـل یـا بـه عبـارت دقیق‌تر **عهدین**
۳- اکثـر پژوهشـگران تـأثیر یهودیـت بـر قـرآن را بیشـتر از مسـیحیت مـی‌داننـد ولـی در میـان ایـن پژوهشـگران هسـتند کسـانی کـه تـأثیر مسیحیت را بر قرآن بیشتر می‌دانند.
۴- تقریبـاً همـه‌ی ایـن خاورشناسـان اطلاعـات خـود را دربـاره‌ی شـکل‌گیـری اسـلام از تـاریخ طبـری و احادیـث اسـلامی گرفتـه و ایـن قرائـت از تـاریخ اسـلام را بـه عنـوان یـک موضـوع پذیرفتـه شـده می‌نگریسـتند. بـه سـخن دیگـر، تـاکنون هـیچ پژوهشـگری، وجـود محمـد، پیـامبر اسـلام، و نـوع زنـدگی‌اش را کـه در سـیره‌هـا [زندگینامـه‌هـا] آمـده زیر علامت سوآل نبرده بود.
۵- اکثریـتِ پژوهشـگران بـر ایـن توافـق داشـتند کـه قـرآن موجـود، همـان قرآنـی اسـت کـه در دوره‌ی عثمـان جمـع‌آوری شـد و سـپس در اختیـار مردم قرار گرفت.

از جمله کتاب‌هایی کـه دربـاره‌ی نکـات بـالا نوشـته شـده‌انـد، مـی‌تـوان بـه آثـار آبـرام گـایگر [«محمـد از متـون یهـودی چـه چیـز برگرفتـه اسـت؟»]،

تئـودور نولدکـه [«تـاریخ قـرآن»]، هـارتویش هیرشـفد [«عناصـر یهـودی در قرآن»]، ویلهـم رودلـف [«وابسـتگی قـرآن بـه دیـن یهـود و نصـاری»] و ویلیام کلیر تیزدال [«منابع اسلام»] اشاره کرد.

این نوع نگرش بـه قـرآن و اسـلام تـا اواخـر قـرن بیسـتم ادامـه داشـت کـه من در این جا آنهـا را «نسـل قـدیم» پژوهشـگران مـی‌نـامم. «نسـل جدیـد» پژوهشگران – که البتـه از لحـاظ سـنی جـوان نیسـتند- کـلاً بخـش بزرگـی از پـژوهش‌هـای گذشـته را کـه روی «سـر» قـرار داشـت، روی «پاهـایش» قرار دادند.

مهم‌ترین موضوعی که پژوهشـگران جدیـد زیـر علامـت سـوآل بردنـد، آغـاز تـاریخ اسـلام اسـت کـه تـا کنـون بـدون نقـد از سـوی پژوهشـگران قـدیم پذیرفته شـده بـود. آغـاز اسـلام، یعنـی دو قـرن نخسـتین آن، در هالـه‌ای از ابهام غرق شده اسـت. تـاریخ طبـری، احادیـث نبـوی و دیگـر احادیـث تنهـا منبع بازسازی تاریخ آغـازین اسـلام بـوده و هسـت. ولـی آیـا ایـن احادیـث و تـاریخ طبـری، از سـندیت تـاریخی برخـودار هسـتند؟ پاسـخِ پـژوهش‌گـران «نسـل جدیـد» منفـی اسـت. همـه‌ی آنهـا ۱۵۰ تـا ۲۰۰ سـال پـس از شکل‌گیری اسلام بـه نگـارش در آمدنـد. یکـی از مهـم‌تـرین منـابع، سـیره‌ی ابن هشام است که گفتـه مـی‌شـود بـر اسـاس سـیره‌ی ابـن اسـحاق – بایـد افـزود کـه مـا هـیچ گونـه اطلاعـاتی از ایـن نویسـندگان در دسـت نـداریم- نوشـته شـده اسـت. مسـعود انصـاری در کتـابش، «دیـن‌سـازان بـی‌خـدا»، درباره‌ی سیره‌ی ابنِ هشام می‌نویسد:

«″ابـن اسـحق″ (۱۵۱ – ۸۰ هجـری قمـری / ۷۶۸ – ۶۹۹ مـیلادی)، نخسـتین تـاریخنویس تـازی اسـت کـه زنـدگی و شـرح حـال محمـد بـن عبـدالله را بـه رشـته نگـارش در آورده اسـت. «ابـن اسـحق» شـرح حـال و رویـدادهای زنـدگی محمـد را از ″فاطمـه″، دختـر ″منـذر″ شـنیده و در کتاب خـود شـرح داده اسـت. فاطمـه، دختـر منـذر و همسـرِ المنـذر هشـام بـن عـروه از زنـان دانشـمند بـوده و فاطمـه نیـز آن چـه را کـه بـرای ابـن

اسحق از شرح حال محمد و زندگی او روایت کرده، از مادر بزرگش «اسماء» دختر ابوبکر (خلیفه اول) و "امه سلمه" یکی از زنان محمد و سایر افرادی که رویدادهای زندگی محمد را به چشم دیده بودند، شنیده و در کتاب سیرت محمد شرح داده است. پس از او "ابن هشام" (۲۱۳ یا ۲۱۸ هجری قمری / ۸۲۸ یا ۸۳۳ میلادی) آن کتاب را ویراستاری و پالایش کرده است».

حدود یک قرن پس از اسلام، راوی [یعنی «فاطمه»ی مجازی] که خود شاهد زنده نبوده، چیزهایی که از مادربزرگش شنیده به ابن اسحاق می‌گوید و او هم به عنوان «اسناد و مدارک تاریخی» ثبت می‌کند! با اندکی اندیشیدن می‌توان پی برد که این نوع تاریخ‌نویسی تا چه اندازه می‌تواند سندیت و صحت داشته باشد.

اساساً یک اصل خدشه‌ناپذیر در مورد تاریخ شفاهی را باید به عنوان شاخص در نظر گرفت: هر چه خبرها درباره ی یک واقعه تاریخی دیرتر نوشته شوند، احتمال فراموش شدن جزئیات و یا دور شدن از واقعیت آنها بیشتر است.

تاریخ طبری و احادیث نبوی و دیگر احادیث که حداقل پس از ۱۵۰ سال قصد بازنویسی تاریخ اسلام و اعراب را دارند، به جزئیاتی می‌پردازند که گویا وقایع همین چند لحظه پیش رخ داده‌اند. آنها اساساً هیچگونه مدرک و سندی برای تاریخی بودن اظهارات خود ارایه نمی‌دهند. از این رو، این کتاب‌ها [تاریخ طبری و احادیث نبوی و غیرنبوی] از دیدِ این پژوهشگران فاقد ارزش‌اند و هر آن چه بر اساس آنها نوشته شده باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد.

این که چرا پژوهشگران غربیِ به اصطلاح «نسلِ قدیم» به این احادیث و داستان‌سرایی‌ها یا دقیق‌تر گفته شود، اسطوره‌سازی‌ها به مثابه‌ی سند تاریخی نگریسته‌اند، مبحث جداگانه‌ای است. ولی تاکنون این گونه بوده است.

دین‌شناسان «نسـل جدیـد» بـر ایـن نظرنـد کـه تـاریخ شـکل‌گیـری اسـلام کاملاً به گونه‌ای دیگـر طـی شـده اسـت. اگـر بخـواهیم بـه نکـات اصـلی آن اشاره کنیم، بدین گونه است که:

۱- پـیش از شـکل‌گیـری اسـلام، جنبشـی وجـود داشـته کـه جـزوی از طیف مسیحیت بـوده [زیـرا عیسـی مسـیح مرکـز بـاور آنهـا بـوده اسـت]. و از آنجا که موضوعات قرآنـی طـی ایـن جنـبش نوشـته یـا گفتـه شـده، ایـن جنبش را «جنبش قرآنی» نام نهاده‌اند.

۲- جغرافیـای شـکل‌گیـری جنـبش قرآنـی نـه در شـبه‌جزیـره عربسـتان یـا دقیق‌تر گفتـه شـود مکـه و مدینـه، بلکـه در ایـرانِ ساسـانی، یعنـی در مـرو و سوریه بوده است،

۳- جنـبش قرآنـی تـا پـیش از تبـدیل و اسـتحاله‌اش بـه اسـلام، اساسـاً بـه زبان آرامـی – سُـریانی خـود را بیـان مـی‌کـرده اسـت و بعـدها، نوشـته‌هـا و گفتـه‌هـای آنهـا بـه تـدریج در سـوریه بـه خـط نـاقص عربـی (بـدون نقطه‌گذاری حروف) بازنویسی شد،

۴- از این رو، نویسنده یـا الهـام‌بخـش قـرآن، نـه محمـد بلکـه یـک جنـبش طـولانی بـوده کـه از خصـلت ایرانـی – سـوری برخـودار بـود. بنـا بـر ایـن پژوهش‌ها، اساساً فردی بـه نـام محمـد بـا ایـن مشخصـات کـه در سـیره‌هـا نوشته شده، وجود نداشته است و ایـن جـزو اسـطوره‌سـازی‌هـایی اسـت کـه بسیاری از ادیانِ پیش از اسلام نیز بدان مبادرت ورزیده‌اند.

یکـی از کارهـای بسـیار مهـم ایـن پژوهشـگرانِ «نسـل جدیـد»، بـازخوانی مهم‌ترین منـابع مسـیحی بـوده کـه همزمـان بـا شـکل‌گیـری اسـلام نوشـته شـده‌انـد. آنهـا طـی بـازخوانی ایـن منـابع متوجـه شـدند کـه مترجمـان و پژوهشـگرانِ نسـل پـیش متـون نویسـندگان مسـیحی ایـن مقطـع تـاریخی را بـا اتکـاء بـه منـابع اسـلامی [ماننـد سـیره ابـن هشـام و تـاریخ طبـری] ترجمه کرده‌اند. یعنـی آنهـا بـه طریقـی دیگـر همـان اسـطوره‌هـای سـاخته شـده را در ترجمـه‌هـای خـود گنجانـده‌انـد. ایـن موضـوع پیچیـده را

نویسـندهی همـین کتـاب، کـارل – هـاینتس اولیـگ در کتـاب دیگـرش بـه نام «آغاز اسلام» زیر ذرهبین انتقادی خود برده است.

در همـــین رابطـــه، مـــارکوس گـــروس در پـــژوهشهـــای خـــود دربـــارهی تأثیرپـذیری قـرآن و اسـلام از بودیسـم کـه در سـایت انـاره [inarah.de] منتشر شـده اسـت، پـس از بررسـی و ارزیـابی ایـن تأثیرگـذاری، بـه تولـد و مرگ محمد مـیرسـد و نشـان مـیدهـد چگونـه نویسـندگان اسـلامی تولـد و مـرگ محمـد را از زندگینامـهی بـودا برگرفتـهانـد. در احادیـث اسـلامی [ابـن اسـحاق و ویراسـتار بعـدی آن یعنـی ابـن هشـام] آمـده اسـت کـه «پیـامبر در روز دوشـنبه، ۱۲ ربیـعالاول برابـر بـا سـال فیـل در مکـه زاده شـد». ایـن مصـادف اسـت بـا ۲۰ آوریـل ۵۷۰ مـیلادی. نویسـنده یـا نویسـندگان حـدیث، تولـد محمـد را مصـادف بـا سـالی مـیدانـد کـه ابرهـه الاشرم حبشی بـه مکـه حملـه کـرد. از آن جـا کـه ابرهـه حبشـی بـر فیلـی سـوار بـود، ایـن سـالِ یـورش بـه مکـه را <u>سـال فیـل</u> [عـام الفیـل] گوینـد. صرفِ نظر از ایـن کـه چگونـه فیـل کـه روزانـه بـه ۱۵۰ لیتـر آب نیـاز دارد مـیتوانـد در ایـن کـویر بـی آب و علـف زنـده بمانـد، ایـن حـدیث عمـلاً در صـدد توجیـه سـورهی ۱۰۵، یعنـی سـورهی فیـل اسـت کـه در آن آمـده «مگر ندیـدي پروردگـارت بـا پیلـداران چـه کـرد / آیـا نیرنگشـان را بـر بـاد نداد / و بر سر آنها دسـته دسـته پرنـدگاني ابابیـل نفرسـتاد / [کـه] بـر آنـان سـنگهایي از گـل [سـخت] مـیافکندنـد / و [سـرانجام خـدا] آنـان راماننـد کاه جویدهشده گردانید» ایـن، کـل سـورهی فیـل اسـت. طبعـاً کسـی کـه از گذشـــته و محـــیط پیـــدایش قـــرآن بـــیاطـــلاع باشـــد قـــادر نخواهـــد بـــود، «مشـکل فیـل» را در قـرآن حـل کنـد. و بـه همـین دلیـل، بعـدها از ایـن سورهی کوتاه، «حملهی ابرهـه بـه مکـه بـرای ویـران کـردن کعبـه» سـاخته شد که با تولـد محمـد نیـز همزمـان مـیشـود. هـیچ منبـع تـاریخی وجـود ندارد که یورش حبشیها به مکـه را بـا فیـل تأییـد کنـد، بـه جـز اسـطورهی ابن اسحاق یا به عبارتی ابن هشام.

در اسطوره‌های بودایی، مادر بودا خواب می‌بیند که پسرش از یک فیلِ سفید و بزرگ چون کوه هیمالایا زاده می‌شود. اساساً فیل از اصلی‌ترین نمادها در بودیسم است و نقش بسیاری در ادبیات بودایی ایفا می‌کند.

درباره‌ی مرگ محمد در احادیث آمده است که او درست در همان روزی که متولد شد، درگذشت. یعنی روز تولد و درگذشت محمد درست در یک روز [۱۲ ربیع‌الاول] رخ داده است و روز بعد (۱۳ ربیع‌الاول) هم وحی به او نازل شده است. در اسطوره‌ی بودا نیز آمده که او نیز درست در همان روزی درگذشت که منوّر شده بود (پیامبر شد!) و روز پس از آن بشارت‌دهی خود را آغاز کرد.

این تشابهات اتفاقی نیستند. مارکوس گروس بر این نظر است که در مرو و مناطق پیرامونی آن، جنبش قرآنی در کنار بودیسم زیست می‌کرد [افغانستان امروز بزرگ‌ترین مرکز بودیسم در خاورمیانه بود و بامیان شهری بود که بی‌شباهت به شهرهای پیشرفته‌ی یونانی نبود]. به هر رو، بنا بر پژوهش‌های جدید، منشاء اظهارات قرآن نه در مکه و مدینه بلکه در جایی دیگر [بویژه مرو] بوده است.

یکی از مهم‌ترین پژوهش‌های «نسل جدید»، پژوهش‌های زبان‌شناختی است که اوج خود را در کتاب کریستوف لوکسنبرگ به نام «قرائت سُریانی – آرامی قرآن» یافته است. البته پیش از او، این مسیر توسط کسانی مانند آلفونس مینگانا [«تأثیر زبان سریانی بر سبک قرآن»] و رودلف دووراک [«پیوستی در موضوع لغات بیگانه در قرآن»] اندکی طی شده بود. لوکسنبرگ توانسته از این طریق آن بخش‌هایی از قرآن را که به بخش‌های تاریک یا مبهم – تقریباً یک چهارم قرآن- معروف هستند، با قرائت جدید، معنا ببخشد و خدمتی بزرگ به «نسل جدید» پژوهشگران بکند.

به سخن دیگر، یکی دیگر از «اصالت»های قرآن که گفته می‌شود «وحی به زبان عربی» بر پیامبر اسلام نازل شده است، با دلایل علمی

متزلـزل شـده اسـت. اصـالت مضـمونی قـرآن، پـیش‌ترهـا توسـط «نسـل قدیم» پژوهشگران بـه اثبـات رسـیده بـود. آنهـا بـه خـوبی و روشـنی نشـان دادنـد کـه بخـشِ بزرگـی از منـابع و مصـادر قـرآن در ادبیـات دینـی پیشـینیان یعنـی تـورات و انجیـل نهفتـه اسـت و بـه همـین دلیـل، قـرآن «اصیل» و منحصر بفرد نیست.

شاید بـا ایـن نگـاه نـوین بتـوان، سـرانجام، حـدوداً پـی بـرد کـه در دو قـرن نخسـت پـس از «اسـلام» و بـویژه چنـد دهـه‌ی پـیش از آن «دو قـرن سکوت» چـه رخ داده اسـت. ایـن بـویژه بـرای بـازخوانی و بازنویسـی تـاریخ ایـران و همچنـین تـاریخ شـکل‌گیـری شـیعه از اهمیـت فـوق‌العـاده‌ای برخوردار است.

در این جا ضروری اسـت کـه یـک بـار دیگـر، دو دهـه‌ی آخـر ساسـانیان بـه ویـژه جنـگ روم بـه رهبـری **هراکلیـوس** بـا خسـرو پرویـز، اهمیـت **لخمـی‌هـا** یـا بنـی لخـم- کـه مسـیحیان نسـتوری بودنـد و در حیـره حکومـت مـی‌کردنـد- و از سـوی دیگـر نقـش عربهـای **بنـی‌غسـان** [غسـانیان] کـه پیـرو روم و مسـیحیت رومـی بودنـد، بـازخوانی بشـود. آن چـه کـه در اینجـا اهمیـت دارد، بررسـیِ تغییـر آرایـش و صـف‌بنـدی عرب‌هـای مسـیحی بنـی‌لخـم و بنـی‌غسـان بـه هنگـام حملـه‌ی هراکلیـوس به ایران در سال ۶۲۲ میلادی [به اصطلاح «سال هجرت»] می‌باشد.

نکتـه‌ی مهـم در ایـن جـا، نقـش عـرب‌هـای ایرانـی‌سـت کـه از دوران اشکانیان و ساسانیان بـه ایـران کوچانـده شـده بودنـد. ایـن کـه آغـاز تـاریخ عـرب‌هـا («هجـری») درسـت بـا تـاریخ حملـه‌ی هراکلیـوس بـه ایـران مطابقت پیدا مـی‌کنـد، خـود جـای تفکـر دارد. زیـرا در سـنگ‌نبشـته‌ای کـه در حمـام شـهر قـدیمی قـدره [Gadara] (امـروزه أم قـیس) در اردن از معاویه کشف شده، مربـوط بـه سـال ۶۶۳ مـیلادی مـی‌باشـد کـه عـلاوه بـر نقـش صـلیب بـر آن، آمـده اسـت: سـال ۴۲ عـرب‌هـا. در ایـن جـا اساسـاً سخنی از سـال «هجـری» نیسـت. و ایـن سـالی اسـت کـه ایرانیـان مجبـور شـدند سـپاهیان خـود را بـرای مقابلـه بـا هراکلیـوس از آنجـا [اورشـلیم و

سوریه] بیرون بکشند و به سوی ارمنستان روانه کنند. به هر رو، ضروری است که هم تاریخ این مقطع و هم تاریخ شکل‌گیری اسلام، یک بار دیگر مورد بازخوانی و بررسی قرار گیرد.
و تا آنجا که به علم کلام اسلامی مربوط می‌شود، ضروری است که بازتاب نحله‌های گوناگون مسیحی و **گنوسی** [**منداییان** و **مانویت**] در قرآن توضیح داده شود. مثلاً صابئین [یا منداییان] که جزو نحله‌ی گنوسی محسوب می‌شوند، چگونه و چرا در قرآن به عنوان «اهل کتاب» و یکتاپرست معرفی می‌شوند، در صورتی که بنیاد تفکر آن ثنوی است و صدها پرسشِ کلامی دیگر ...

این نوشته در واقع چکیده‌ی چند کتابِ است که نامشان در آخر همین کتاب آمده است. نویسنده تلاش کرده که بیش از ۲۰۰۰ صفحه را در این نوشته خلاصه کند. به همین دلیل، ما در این جا با ارجاعات بسیاری روبرو خواهیم بود که اندکی سرعت خواندن را کاهش می‌دهد.

از آن جا که در این کتاب اشارات فراوانی به نحله‌های دینی، شخصیت‌ها، مکان‌ها و غیره می‌شود، برای ساده‌تر کردنِ این متن، توضیحات مفاهیم ناآشنا را که در متن سیاه شده‌اند جمع‌آوری و ترجمه شده و در آخر کتاب آمده‌اند [عمدتاً از ویکی‌پدیا]. توضیحاتِ شماره‌گذاری شده از خود نویسنده است، و توضیحات شماره‌گذاری نشده در آخر کتاب، از سوی مترجم می‌باشند. همچنین نام پژوهندگان را به شکل اصلی [لاتینی] فهرست کردم تا خوانندگان در صورتِ ضرور بتوانند به راحتی در اینترنت درباره‌ی آنها به جستجو بپردازند.

ب. بی‌نیاز (داریوش)

از بغداد به مرو

بازخوانی تاریخ اسلام از آخر به آغاز

کارل- هاینتس اولیگ

۱- مسایل تاریخی – انتقادی

۱،۱- پیش‌درآمد

اسلام در چه زمانی و در چه شرایط تاریخی به عنوان یک دین جهانی نوین شکل گرفته است؟ پاسخ به این پرسش آسان نیست. گرچه بنا بر سنت اسلامی و نظر اکثریتِ اسلام‌شناسان غربی، همه چیز درباره‌ی تاریخ اسلام روشن است و همواره ادعا می‌شود که آغازِ هیچ دینِ جهانی مانند اسلام روشن نیست.

بنا بر باور همگانی، اسلام توسط محمد (۶۳۲-۵۷۰ میلادی) در شبه جزیره‌ی عربستان پایه‌گذاری شد. گفته می‌شود که بشارت‌ها و الهامات شفاهی او توسط شنوندگانش، نوشته شده یا از بر می‌شدند و سرانجام در دوره‌ی خلیفه‌ی سوم اسلام، عثمان، در سال‌های ۶۵۰ تا ۶۵۶ میلادی در یک مجموعه‌ی کامل یعنی قرآن کنونی جمع‌آوری شدند. گفته می‌شود که محمد توانسته است در طول زندگی‌اش همه‌ی شبه جزیره‌ی عربستان را زیر رهبری سیاسی و مذهبی خود در آورد و پس از مرگش موفقیت‌های شگفت‌انگیزی نصیبِ مسلمانان شد. همچنین جانشینان او، یعنی خلفایی که محمد را در وظایف سیاسی‌اش یاری رسانده‌اند، توانستند طی مدت کوتاهی تمام خاور نزدیک تا مرزهای هند و شمال آفریقا تا اسپانیا را تصرف کنند و همه‌ی این قلمروها را در یک امپراتوری بزرگ اسلامی وحدت بخشند.

بجاست که در این جا از نگاه انتقادی خودم به اسلام توضیحاتی بدهم: از سال ۱۹۷۳ همواره به عنوان یک کارشناس علوم دینی موضوع اسلام را در کلاس‌های درسی‌ام در دانشگاه مورد بررسی قرار داده‌ام. طی این سال‌ها، روز به روز برایم روشن می‌شد که توصیف بالا از پیدایش و گسترش اسلام، بر منابع محکمی استوار نیست. اکثر کتاب‌های تخصصی درباره‌ی اسلام را زیر و رو کردم تا منابع و مدارکی بیابم که بتوانند فرآیند شکل‌گیری اسلام را تأیید نمایند.

البتــه بــدون نتیجــه! و ایــن از ســویی باعــث شــگفتی‌ام و از ســوی دیگــر باعــث عصــبانیتم شــد. بــرای مــن غیرقابــل درک بــوده (و هســت) کــه صاحبان کرســی‌هــای شــرق‌شناســی و اســلام‌شناســی در دانشــگاه‌هــا بــا چــه ظرافتــی از ایــن موضــوع مــی‌گذرنــد و حتــی از بحــث دربــاره‌ی آن طفــره مــی‌رونــد و اساســاً حاضــر نیســتند در «دانــش» خــود از گنجینــه‌هــای روش‌شناســی علمــی کــه جزئــی از اســتانداردهای علــوم تــاریخی و فلســفی اســت، بهــره جوینــد. در یــک تــک‌نگــاری [۱] کــه در ســال ۲۰۰۰ انتشــار یافــت، همــه‌ی اظهــارات ســنتی را جمــع‌آوری کــردم و بــا بیــان مشــکلات تــاریخی آنهــا نشــان دادم کــه اطلاعــات دربــاره‌ی شــخص محمــد و آغــاز اسلام ناروشن است.

از طریــق راه‌انــدازی «انــاره» [inarah]، مؤسســه‌ی پــژوهش تــاریخ آغــازین اســلام و قــرآن»، ایــن امکــان فــراهم شــد تــا پژوهشــگران سراســرِ جهــان در رشته‌های گوناگون علمی را بــرای مطالعــات جمعــی، بــا اســلوب‌هــای علمــی دقیق دعــوت نمــائیم تــا بــه تــدریج بتــوانیم شــمای دوران آغــازین اســلام را روشــن و مشــخص نمــاییم. حاصــل ایــن همکــاری تــاکنون ســه جلــد کتــاب بوده است [۲] که این کتاب، چهارمین جلد آنها می‌باشد.

۱،۲- تشخیص‌های تاریخی

تا آن جــا کــه بــه دوره‌ی پایــه‌گــذاری اســلام برمــی‌گــردد، خــود قــرآن هــیچ مدرکی ارایه نمی‌دهــد کــه در کجــا نوشــته شــده اســت. کســانی هــم کــه در قرآن مــورد خطــاب الله قــرار مــی‌گیرنــد، موســی، عیســی و یــا کــلاً مــرد یــا پیــامبر بــدون نــام و نشــان اســت. فقــط در چهــار مــورد (س ۴۸، آ ۲/ س ۳۳، آ ۴۰ / س ۳، آ ۱۴۴) از «محمــد» ســخن رفتــه اســت کــه البتــه فقــط در یک مــورد (س ۳۳، آ ۴۰) – کــه بــه ایــن نیــز یقینــی نیســت- منظــورش یک پیامبر عرب است [۳].

نام مکه فقــط یــک بــار ذکــر شــده اســت، آن هــم بــه طــور ضــمنی و بــدون ارتبــاط بــا فــردی بــه نــام محمــد (س ۴۸ / آ ۲۴). در ضــمن معلــوم نیســت

که منظور همان مکه‌ی عربستان یا مکه‌ای‌ست که از لحاظ جغرافیایی بین **اور** در کلده و **حرّان** واقع بوده است، یعنی کهن‌ترین مسیری که می‌توان مکه [یعنی زیارتگاه] را بدان نسبت داد [۴]. سه بار از مدینه نام برده شده (س ۶۳، آ ۸ / س ۹، آ ۱۰۱ و ۱۰۲) که می‌تواند خیلی ساده به معنی «شهر» به طور کلی باشد.

مکان‌های دیگر که در سنتِ اسلامی به شبه جزیره‌ی عربستان نسبت داده می‌شوند را نیز باید به گونه‌ای دیگر ارزیابی کرد: مثلاً مکان ناشناخته‌ی «بکّه» (س ۳، آ ۹۶ و ۹۷) بدون هیچ توضیح قانع‌کننده‌ای با مکه یکی دانسته می‌شود. ولی به نظر کریستوف لوکسنبرگ، «بکّه» به معنی مکان مقدس است [۵]. مکان یا منطقه‌ی «بدر» که طبق سنت اسلامی در آنجا جنگی به فرماندهی محمد صورت گرفته – و آغاز همه‌ی موفقیت‌های نظامی بعدی بوده- تاکنون در شبه جزیره‌ی عربستان کشف نشده است. در اینجا نیز توضیحات زبان‌شناختی لوکسنبرگ مسئله را روشن می‌کند (در دست‌نوشته‌های کهن، این واژه یعنی «بدر» با حرفِ «ع» شروع می‌شد که بعدها به «ب» تبدیل شد یعنی به صورتِ «عدر» نوشته می‌شد) [۶] که با متن قرآن همخوانی دارد: بدین ترتیب واژه‌ی «بدر» نه یک مکان بلکه چیزی مانند «قدرت» معنی می‌دهد (و همه‌ی ۱۲۴ فرشته‌ای را که در آیه‌ی بعدی ذکر می‌شوند به لحاظ معنایی در برمی‌گیرد).

سوره‌ی ۳۷، آیات ۱۳۳ تا ۱۳۸ داستان لوط و خانواده‌اش را روایت می‌کند (که به هنگام مجازاتی که خدا بر سر شهرهای **سدوم** و **عموره** آورد نجات یافتند، سفر پیدایش باب ۱۹). صرف‌نظر از توضیحات و حواشی نامفهوم رودی پارت، در آیات ۱۳۷ و ۱۳۸ آمده است:

«و در حقیقت، شما صبحگاهان / و شامگاهان از کنار آنان می‌گذرید! آیا به فکر فرو نمی‌روید؟!»

دو آیه‌ی فوق، این احساس را برمی‌انگیزند که گویا شنوندگانی مورد خطاب قرار می‌گیرند که هر روزه از کنار باقی‌مانده‌های شهر ویران شده [سدوم] می‌گذرند. این طور به نظر می‌رسد: وقتی آنها صبح‌ها خانه‌های خود را ترک می‌کنند و شب‌ها به خانه باز می‌گردند. این بخش از قرآن حداقل این گمان را تقویت می‌کند که شاید منشاء این آیات در حوالی سدوم و عموره در جنوب فلسطین باشد. ولی این گمان هم نمی‌تواند درست باشد. زیرا هیچ آیه‌ی دیگری از قرآن آنها را مورد تأیید قرار نمی‌دهد تا بتوان به این نتیجه رسید که احتمالاً محیط پیدایش قرآن در فلسطین باشد.

شاید سوره‌ی ۲، آیه‌ی ۱۵۸ بتواند کمکی به ما بکند. رودی پارت این آیه را این گونه ترجمه کرده است:

«صفا و مروه از شعایر [نشانه‌های] خداست، پس هر که خانه را زیارت (یعنی حج گزارد) یا بازدید کند (یعنی عمره گزارد) بر او گناهی نیست.»

احتمالاً در این جا منظور از «مروه» همان شهر مرو و «صفا» (به زبان آرامی سوری «صخره») اورشلیم است. به جای «شعایر» [نمادها یا نشانه‌ها]، معنی سوری آن یعنی «زیارتگاه» مناسب‌تر است که می‌باید زیارت‌های (حج) بعدی در آن جهت صورت بگیرد. از این رو، می‌توان احتمال داد – بنا بر ارزیابی کریستف لوکسنبرگ و فولکر پوپ- که منظورِ قرآن از صفا و مروه همان شهرهای مرو (در شرق ایران، امروزه در ترکمنستان) و اورشلیم باشند. این دو شهر می‌توانند مراکز نخستین نیایش جنبش قرآنی باشند. مابقی اشارات جغرافیایی در قرآن فقط مکان‌هایی هستند که در افسانه‌های مربوط به **تنبیهات الهی** [۷] (در عهد عتیق) آمده و در بافت قرآن تنیده شده‌اند و برای تعیین جغرافیای پیدایش قرآن اهمیتی ندارند.

همچنین اشارات غیر مستقیم جغرافیایی در قرآن را (مانند باغ‌ها، میوه‌ها یا خوک‌هایی که اصلاً در مکه وجود نداشتند [۸] – پس جدل

قـرآن دربـاره‌ی ممنوعیـت گوشـت خـوک خطـاب بـه چـه کسـانی و بـرای چیست؟) به سختی بتوان به شبه جزیره عربستان نسبت داد.
شکی نیست که خود قـرآن بـه عنـوانِ یـک منبـع مهـم بـرای پرسـش‌هـای ما باقی می‌ماند، ولی آن هـم چیـزی بـه مـا نمـی‌دهـد کـه بتـوانیم احادیـث آغـازین اسـلام را توسـط آنهـا تأییـد کنـیم و مسـتند سـازیم. بـه عکـس، احادیث اسلامی بـر اسـاس نوشـته‌هـای سـده‌هـای ۹ و ۱۰ مـیلادی (۳ و ۴ هجـری) تحریـر شـده‌انـد. در ایـن جـا – در کنـار مکتوبـات افسـانه‌ای / دینـی- بـه ویـژه چهـار کتـابی کـه مـثلاً زندگینامـه‌ی محمـد [سـیره] را بازگو می‌کننـد و همگـی بـه گونـه‌ای افسـانه‌ای تحریـر شـده‌انـد، مبنـا قـرار می‌گیرند:

۱- **سیره محمـد** از **ابـن هشـام** (مـرگ ۸۳۳ مـیلادی). ظـاهراً ابـن هشـام نسـخه‌ی سـیره ابـن اسـحاق (مـرگ ۷۶۸ مـیلادی) را بازنویسـی و پرداخت کرده است،

۲- کتـاب **المغـازی** (تـاریخ جنـگ‌هـای محمـد) از **ابـن واقـدی** (مرگ ۸۲۲ میلادی)،

۳- **طبقات** از **ابن سعد** (مرگ ۸۴۵ میلادی)،

۴- **تاریخ** (سالنامه) **طبری** (مرگ ۹۲۲ میلادی).

این «زندگینامه»ها خیلی بعـدتر نوشـته شـده‌انـد (و دسـت‌نوشـته‌هـایی کـه به ما رسیده اکثراً چند سده بعدتر از زمان «نویسندگان»اش،
نگارش شـده‌انـد). ایـن بـرای سـیره ابـن اسـحاق کـه ادعـا مـی‌شـود خیلـی پیش‌تر نوشته شده، نیـز صـدق مـی‌کنـد. تقریبـاً بـه یقـین مـی‌تـوان گفـت که این کتـاب پـس از دهـه‌ی سـوم سـده‌ی ۹ مـیلادی نوشـته شـده اسـت. همه‌ی این زندگینامـه‌هـای محمـد، زمـانی پدیـدار شـدند کـه دیگـر محمـد به یک نمـاد هـویتی بـرای امپراتـوری قدرتمنـد اسـلامی تبـدیل شـده بـود. افزون بر این، نوع روایتی بسـیار عجیـب ایـن کتابهـا [احادیـث] بـه گونـه‌ای اسـت کـه حتـا ۲۰۰ سـال پـس از مـرگ محمـد هـیچ اطلاعـات مسـتندی

ارایــه نمــی‌دهنــد. در ضــمن، اطلاعــات منــدرج در ایــن احادیــث توســط منابع دیگر هم‌عصر یا هم زمـان خـود تأییـد و گـواهی نمـی‌شـوند. از سـوی دیگـر، زندگینامـه و اطلاعـات دربـاره‌ی نویسـندگان ایـن احادیـث از لحـاظ تاریخی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

بدین گونه مـورخ در برابـر پدیـده‌ای بـه نـام «آغـاز اسـلام» قـرار مـی‌گیـرد؛ درســتماننــد آن کــودک در قصــه‌ی «جامــه‌ی جدیــد امپراتــور» [۹] هـانس کریسـتیان اندرسـن: همـه مـدعی هسـتند کـه منـابع وجـود دارنـد، آن هم خیلی؛ ولی اصلاً منابعی وجود ندارند.

رسـیدن بـه ایـن شـناخت کـه منـابع محکمـی در دسـت نیسـت تـا بتـوان آغاز اسلام را بازسازی کرد، ربطـی بـه تجدیـدنظـر طلبـی – ایـرادی کـه بـه مـا گرفتـه مـی‌شـود- نـدارد. بـه عکـس، مسـئله بـر سـر شـیوه‌ی سنجشـی [متـدلوژی] اسـت کـه در علـوم تـاریخی یـک امـر بـدیهی اسـت کـه هـدف آن ارزیابی فاکـت‌هـا، انگیـزه‌هـا، رویـدادها و رونـدهایی اسـت کـه یـا واقعـی هســتند یــا ادعــایی. خیلــی «ســاده» - ماننــد آن کــودک در قصــه‌ی اندرسن- از خود بپرسیم: به راسـتی بـا توجـه بـه منـابع کنـونی چـه چیـزی می‌توانیم به یقین دربـاره‌ی آغـاز اسـلام بگـوییم؟ شـاید منطقـی ایـن باشـد کـه چنـین پرسشـی را «از آخـر» یعنـی از زمـان‌هـای بعـدی آغـاز کنـیم و سپس با پیگیری مسیر زمانی تـا آن جـا کـه ممکـن اسـت بـه مبـدأ نزدیـک شویم.

۲- از چه زمانی دین نوین اسلام وجود دارد؟

۲،۱- درباره‌ی مفهوم دین

این مسئله که آیا اسلام یک «دین» نوین است، اساساً پرسشی است که به علوم دینی مدرن مربوط می‌شود. البته مفهوم «دین» در زبان لاتین کهن و در سده‌های میانه‌ی اروپا وجود داشت، ولی به معنی امروزی نبود. به خاطر ساده کردن موضوع، در این جا توضیحی را که در مورد مفهوم دین شده، نقل می‌کنم:

«مفهوم لاتینی religio اساساً یک مجموعه از وظایف تابویی آئین رومی را بیان می‌کند. جمع آن یعنی religiones در برگیرنده‌ی مقررات آئینی است. خودِ اصل مفهوم نشان می‌دهد که برای رومیان موضوع در مرتبه‌ی نخست بر سر یک سلسله وظایف آئینی – حقوقی بوده است که می‌باید در مقابل الوهیت یا «اراده‌ی خدایان» برآورده می‌شدند تا بدین وسیله خود را در برابر آسیب‌ها مصون نگه دارند. از لحاظ ریشه‌شناسی معلوم نیست که این مفهوم از کجا برگرفته شده است. سیسرو آن را به واژه‌ی religere [مورد توجه قرار دادن] مرتبط می‌سازد و لاکتاس آن را به اصل religare [پیوستن، وصل شدن] منتسب می‌کند. در مسیحیت نیز مثلاً آگوستین از واژه‌ی دین برای نامیدن انجام وظایف ویژه و همچنین نامیدن مجموعه‌ی صومعه‌ها و فرقه‌های مذهبی (religiosi & religiosae یعنی راهب و راهبه) استفاده می‌کرد (در مجموعه قوانین کلیسایی codex juris canoici تا به امروز).

پس از نخستین رویکردهای اومانیستی و آغاز نقد روشنگران به مسیحیت در سده‌ی ۱۸ و همچنین کسب اطلاعات بیشتر درباره‌ی آئین‌ها و اسطوره‌های خارج از اروپا، به تدریج مفهوم «دین» گسترش یافت. این مفهوم در آغاز برای نامیدن مسیحیت به کار می‌رفت ولی طولی نکشید که به باورها یا آئین جماعت‌ها اطلاق گردید. حتا

گهگـاهی نیـز بـه حـالات روحـی – درونـی انسـانها، دیانـت گفتـه مـی‌شـد [۱۰].

با توجه به مفهـوم «دیـن» و بکـار گیـری آن کـه مربـوط بـه سـده‌هـای ۱۸ و ۱۹ در اروپـا مـی‌شـود – در ایـن اثنـا بـه عنـوان یـک واژه‌ی تخصصـی در علوم دینی بکار بـرده مـی‌شـود- اشـتباه خواهـد بـود اگـر بخـواهیم آن را بـا ادبیـــات شـــرقی ســـده‌هـــای ۷ و ۸ ســـازگار کنـــیم. از ایـــن رو، همـــه‌ی ترجمـه‌هـای قـرآن و همچنـین متـون معاصـر کـه مفهـوم «دیـن» را بـرای اسـلام بکـار بـرده‌انـد، اشـتباه اسـت. بطـور کلـی تـاکنون چنـین بـوده کـه مفهـــوم قرآنـــی «دیـــن» کـــه از زبـــان فارســـی ریشـــه مـــی‌گیـــرد [۱۱]، Religion ترجمـه شـده اسـت. ولـی «دیـن» در اصـل فارسـی‌اش بـه معنـی «راسـتی و درسـتی» [۱۲] اسـت (رفتـار درسـت، راه درسـت، پنـدار درست، کردار درست، کیش یا آئین و مقررات نیایشی درست).

همچنـین مفهـوم اسـلام کـه امـروزه بـه عنـوان دیـن جهـانی برداشـت مـی‌شـود، نـه در قـرآن و نـه در متـون کهـن دیگـر آمـده اسـت. مـثلاً در سنگ‌نبشته‌های «**قبه الصخره**» بـه ایـن معنـی بـه کـار بـرده نشـده اسـت. مفهـوم «اسـلام» در اصـل چیـزی ماننـد «انطبـاق» اسـت (انطبـاق بـا نوشـته‌هـا یعنـی بـا تـورات و انجیـل) یعنـی آن چـه سـنگ نبشـته‌ی قبـه‌الصـخره بیـان مـی‌دارد [۱۳]. اسـلام بـا همـین درک در مـدارس دینـی سـوری – مسـیحی بـرای نامیـدن وظـایف تأویـل‌گـران (مفسـران) کُتـب [تورات و انجیل] مورد استفاده قرار می‌گرفت. [۱۴]

پرسـش مـا دربـاره‌ی اسلام بـه عنـوان یـک دیـن جدیـد، یـک پرسـش بـه مفهـوم امـروزی علـوم دینـی اسـت: از چـه زمـانی درک قرآنـی از ادیـان ماقبل خود رسماً جدا شد و خـود را بـه عنـوان یـک دیـن جدیـد و مسـتقل مطـرح کـرد؟ پاسـخ بـه ایـن پرسـش در متـون گذشـته کـه دربـاره‌ی دیـن اسلام نوشته شده، یافت نمی‌شود. پاسـخ بـه ایـن پرسـش را فقـط مـی‌تـوان از طریـق مشـاهدات و ارزیـابی‌هـایی بـه دسـت آورد کـه منطبـق بـا معیارهای علوم دینی امروزی انجام می‌گیرند.

۲،۲- مسیحیت عرب در سده‌های ۷ و ۸ میلادی

از سال ۶۲۲ میلادی، با آغاز پیروزی هراکلیوس امپراتور بیزانس بر ساسانیان، «عربها» به طور فزاینده‌ای قدرت را در غرب سوریه به دست آوردند. آنها در آغاز به عنوان متحدان یا هم‌پیمانان امپراتور عمل می‌کردند [متحدانِ «عربِ» امپراتوری بیزانس را «قریش» می‌گفتند]. با سقوط ساسانیان در شرق در نیمه‌ی سده‌ی هفتم، آغاز حاکمیت عربها نیز در آن جا آغاز شد که با ضرب سکه‌ی حاکمان عرب گواهی و تأیید می‌شود [۱۵]. نخستین حاکم تاریخی و ملموس این امپراتوریِ در حال گسترش، مردی سوری بود به نام ماآویا [۱۶] که معرب شده‌ی آن «معاویه» است (۶۸۰ - ۶۶۱). مرکز خلافت وی در دمشق بود. در سنت اسلامی، فاصله‌ی بین ۶۳۲ تا ۶۶۱ میلادی را «**خلفای راشدین**» که مقام مراجع دینی – ادبی به آنها نسبت داده می‌شود، پر می‌کنند [۱۷].

بنا بر باور اسلامی، حاکمیت جدید عربها یک دین نوین به نام اسلام را نمایندگی می‌کرد. البته برای تأئید این نکته، مانند بسیاری از حوادث دیگر تاریخی- اسلامی، منابع موثق هم‌زمان و هم‌عصر موجود نیست. شگفت‌انگیز است که یک چنین تاریخِ باشکوهی در هیچ یک از منابع ادبی آن زمان نیامده است. تا تقریباً دو قرن پس از «محمد» هیچ منبع اسلامی – به جز قرآن- وجود ندارد (تازه اگر قرآن را جزو منابع محسوب کنیم!).

در ادبیات اسلامی همواره از نوشته‌هایی نام برده می‌شود که ظاهراً در آغازِ اسلام تحریر شده‌اند، مانند کتاب «عروه بن زُبیر» (۷۱۳ - ۶۳۵) [۱۸]. ظاهراً این شخص که پسر عموی عایشه (مجازی) بوده به دلیل خویشاوندی‌اش، حتا به «اشخاص بسیار نزدیک به محمد دسترسی داشته» است [۱۹]. ولی این محصولات مکتوب که برای وجودشان حتا یک مدرک هم وجود ندارد، آشکارا در زمانهای بعدی تحریر

شـــده‌انـــد و زندگینامـــه‌ی مؤلـــف یعنـــی ابـــنِ زُبیـــر، ماننـــد بســـیاری از نویســـندگان کـه بـه زمـان آغـازین اسـلام ربـط داده مـی‌شـوند، سـاختگی و به دلایـل قابـل درک بـه دوران آغـازین اسـلام بـه عقـب کشـانده شـده‌انـد. طبـق ارزیـابی و سـنجشِ جـوزف فـان اس، بـه جـز چنـد سـنگ نبشـته در دو سـده‌ی نخسـت اسـلام، مـا هـیچ مـدرک مسـتند اسـلامی قابـل اتکـا در دست نداریم [۲۰].

در مقابـل، مقـادیر فراوانـی نوشـته موجـود اسـت کـه مسـیحیان زیـر حاکمیـت عربهـا نوشـته‌انـد [۲۱]. ایـن نوشـته‌هـا اصـلاً هـیچ اشـاره‌ای بـه تهاجمات اسـلامی از سـوی عـرب‌هـای شـبه‌جزیـره‌ی عربسـتان نمـی‌کننـد. عرب‌ها خیلی سـاده آنجـا هسـتند و قـدرت را در دسـت دارنـد (طبعـاً بـرای پیشبرد کارهـای خـود یـا حفـظ موقعیـت خـود کـم و بـیش جنگهـایی هـم رخ می‌داد).

در اغلب نوشته‌های مسـیحیان، عربهـا بـا مفهـومی کـه از عهـد باسـتان بجـا مانده بود، نامیده مـی‌شـدند: یعنـی ساراسـین‌هـا یـا شـرقیون. ولـی بیشـتر، عرب‌ها بـا نـام‌هـایی مشـخص مـی‌شـدند کـه از سـده‌ی چهـارم مـیلادی در تبارشناسـی انجیلـی رایـج بـود (طبـق سـفر پیـدایش، بـاب ۱۶) یعنـی «پسـران هـاجر» (هاجریـان) یـا «پسـران اسـماعیل» (اسـماعیلیان). در نوشته‌های مسیحیان، عـرب‌هـا در زمـان معاویـه مثبـت ارزیـابی مـی‌شـدند. آن گونـه کـه پاتریـاک [شـیخ بـزرگ] ایشـو یهـب سـوم [Iso yahb III] (۶۴۹ تـا ۶۵۹) [۲۲] مـی‌نویسـد، در آن دوره صـلح حـاکم بـود و مسـیحیان زیـر پوشـش حمـایتی بودنـد. ولـی از زمـان بـه قـدرت رسـیدن «عبـدالملک بـن مـروان» (۷۰۵ - ۶۸۵) یـک سیاسـت سـختگیرانه اعمـال می‌شـد. در نوشـته‌هـای مکاشـفی (آخرزمـانی) سـوری، اسـماعیلیان پـس از کتـاب دانیـل بـه عنـوان چهـارمین پادشـاهی شـرور توصـیف شـده‌انـد کـه پـیش از آمـدن دجّـال (مسـیح دورغـین) یعنـی پـیش از پایـان جهـان و پیروزی مسیح، ظهور می‌کنند.

در این دوره، مسیحیان – سوری‌ها، یونانی‌ها و قبطی‌ها- هنوز مشغول مشاجرات و جدل‌های کلیسایی و دین‌شناسی خود بودند و هیچ چیز نشان نمی‌دهد که یک دین نوین در حال شکل‌گیری است. شگفت‌انگیز این است که اگر دین نوینی وجود می‌داشت می‌باید مسیحیان این دوره از آن آگاهی می‌داشتند و با آن برخورد می‌کردند.

ولی چنین چیزی وجود ندارد. فقط سه متن کوتاه موجود است که کلاً مربوط به تصورات دینی اسماعیلیان می‌شود. این نوشته‌ها، این احساس را در خوانند برمی‌انگیزند که آنها [اسماعیلیان] یکی از اشکال مسیحیت هستند که ویژگی‌شان انکار درک تثلیثی خدا و نفی مسیح به عنوان «پسر خدا» است یعنی نفی تناسخ روح خدا در مسیح [پیکریافتگی یا تجسید خدا در عیسی مسیح].

این موضوع به بهترین نحو در یکی از نوشته‌های **یوحنا دمشقی** (مرگ پس از ۷۴۹ و پیش از ۷۵۴ میلادی) به نام الحاد (De haeresibus) خود را نشان می‌دهد. فصل ۱۰۰ این کتاب که همزمان بررسی ۱۰۰مین نوع الحاد است به اسماعیلیان اختصاص یافته است. از نظر یوحنا دمشقی، این یک درک الحادی از مسیحیت است، مانند ۹۹ مورد برشمرده‌ی پیشین. البته نسبت به اصالت این متن شک وجود دارد و این فصل در شکلی که به دست ما رسیده – دست‌نوشته‌ی اولیه مربوط به سده‌ی ۱۱ است- قطعاً دستکاری و بسط داده شده است. ولی هسته‌ی این اظهارات می‌تواند از آنِ یوحنا باشد که در آنجا درک قرآنی را در ردیف نحله‌های مسیحی ولی الحادی طبقه‌بندی کرده است. یوحنا، هم حاکمیت عرب و هم محیط زندگی عرب‌ها را به خوبی می‌شناخت. و حتا اگر کل نوشته‌ی یوحنا دمشقی که با قطعیت نمی‌توان آن را نفی کرد، توسط نویسندگان یا ویراستاران دیگر کم و زیاد شده باشد، باز هم بدان معناست که حتا در زمان‌های بعدی جریان اعتقادی عربها به عنوان گونه‌ای از مسیحیت نگریسته می‌شد.

نمی‌توان پذیرفت که متکلمان مسیحی- راهب‌ها، صومعه‌دارها، کشیش‌ها، اسقف‌ها و پاتریاک‌ها- که بعضی از آنها جهان‌دیده بودند و آثار دینی فراوانی نوشتند، توانایی تشخیص یک دین نوین مانند اسلام را نداشتند. و دلیلی هم وجود ندارد که آنها بخواهند در این باره سکوت کنند. طبق پژوهش‌های سباستیان بروک، نخستین متکلمی که از باور عرب‌ها یعنی اسلام به روشنی به عنوان یک دین نوین نام برد، دیونیوس فون تلماره سوری بود که در سال ۸۴۵ میلادی درگذشت [۲۳].

از اینجا- و متأسفانه هیچ منبع دیگر عربی یا مسیحی که چیز دیگری بگوید وجود ندارد- می‌توان به خوبی تشخیص داد که جنبش مذهبی عربها در دو سده‌ی پس از «محمد» یک شکل ویژه‌ای از مسیحیت بود. این ارزیابی از طریق الهیات [کلام/ خداشناسی] قرآن و همچنین توسط شمایل‌شناسی روی سکه‌های ضرب‌شده و سنگ‌نبشته‌های حاکمان عرب تأیید می‌شود. تازه از اواخر صده‌ی ۸ و ۹ بود که یک گُسست با مسیحیت صورت گرفت و اسلام به مثابه‌ی یک دین مستقل شکل نهایی خود را به دست آورد.

وظیفه‌ی احادیث اسلامی به مثابه‌ی مهم‌ترین و کهن‌ترین نوشته‌ها، به ویژه سیره‌ها [زندگینامه‌های محمد]، این است که این روند را بازگو کنند. ولی همه‌ی این نوشته‌ها، همان طور که در همه‌ی ادیان معمول بوده، آغاز این دین را حولِ پیامبر [محمد] به یک مبدأ زمانی اسطوره‌ای در شبه جزیره‌ی عربستان به عقب می‌کشانند.

۲،۳- نگاهی کوتاه: پیدایش ادیان جهانی [۲۴]

۲،۳،۱- مشاهدات بنیادین

ادیان جهانی یا بهتر گفته شود ادیان همگانی فرقشان با ادیان نخستین [۲۵] (قومی - چندخدایی) که حدود ۳۰۰۰ سال پیش در میان انسانها پدیدار شدند، در این است که آنها برای تفهیم معنی یا

امید زندگیِ انسانها، طرح‌های کلی و همگانی عرضه می‌کنند که اصولاً هر انسانی در هر نقطه از جهان می‌تواند آنها را بپذیرد. علت این است که در مرکز مسایل دینی این ادیان جهانی، فرد قرار دارد. در صورتی که در ادیان نخستین، قبیله یا قوم در مرکز دین قرار داشت و درست به این دلیل که «پاسخ»های دینی به نیازهای تک تک افراد می‌پردازد، اصولاً «همه»ی افراد می‌توانند با آنها ارتباط برقرار کرده و آنها را تجربه نمایند. و به همین دلیل کیفیت «همگانی» به خود می‌گیرند. طبعاً در اینجا نیز زمینه‌های فرهنگی افراد نقش بسیار نیرومندی ایفا می‌کنند. بنابراین عجیب نیست که بسیاری از ادیان جهانی بر بستر بومی‌شان، یعنی در محدوده‌ی فرهنگی یا قومی خود باقی می‌مانند.

ولی همه‌ی این ادیان [جهانی] از یک سو تحت تأثیر ادیان پیشین یعنی ادیان نخستین قرار داشتند و از سوی دیگر متأثر از ویژگی‌های فرهنگی محیط خود بودند. هیچ کدام از آنها «از آسمان نازل نشده»اند. هر یک از آنها به مثابه ادامه‌ی ادیان پیشین قابل توضیح است – و گاهی به مثابه‌ی ادامه‌ی «انقلابیِ» گذشته. «دین همگانی» هندویسم اوپانیشادی ادامه‌ی مذهب ودایی است و طرح‌های همگانی دین **تائویی** و کنفوسیوسی در تعالیم رایج چین کهن ریشه دارند. همچنین دین زرتشتی بر مبنای سنت‌های دینی و آئینی گذشته‌ی ایرانیان قرار دارد، و وحدانیت یهودیت از زمان تبعید در بابل (سده‌ی ۶ پیش از میلاد) بر بستر دین یهوه شکل گرفته است و سنت‌های یونانی (و شرقی) پیش شرط طرح‌های دینی همگانی هلینستی بود، و سرانجام مسیحیت، ادامه یهودیت و اسلام، ادامه‌ی یهودیت و مسیحیت می‌باشد.

هر آن چه که در این ادیان جهانی «نوین» به باور تبدیل شده، بر «مواد» یعنی تصورات، امیدها، ترس‌ها، انگیزه‌ها و ظرایف فکری ادیان پیش از خود استوار شده است. ولی این «مواد» در مراحل نوین

تکامل‌شـان و در طـی گُسسـت‌هـا و دگرگـونی‌هـای تـاریخی- فرهنگــی بـه صورت گزینه‌ای و دسـت‌چـین‌شـده مـورد اسـتفاده قـرار مـی‌گیرنـد؛ بعضــی از عناصـر ایــن «مــواد» انتخـاب مــی‌شــوند و بــه عنــوان موضــوع اصــلی برجســته شـده و آنچنـان مـورد پرداخـت قـرار مـی‌گیـرد کـه ورای سـنتِ اولیه‌ی [قومی] خودش، «همه جـا» مـی‌توانـد بـه عنـوان یـک تعبیـر دینـی از زندگی انسانی مورد استقبال قرار بگیرد.

ایــن تــداخل و فصـل مشــترک بـا دیــن پیشــین دلیلــی اسـت کـه چـرا نماینــدگان ادیــان «نــوین»، حتــا طــی زمــان‌هــای طــولانی، طــرح دینــی جدید خود را به عنـوان گُسسـت بـا گذشـته ارزیـابی نمـی‌کننـد بلکـه آن را فقــط بــه مثابــه‌ی یــک تعبیــر عمیــق‌تــر و اصــلاح‌شــده از گذشــته درک می‌نمایند. به همین ترتیـب، اکثـر ادیـان جهـانی همـواره خـود را بـه همـین شـکل درک کـرده‌انـد، یعنــی سـنت‌هـای ادیـان نخسـتین پـیش از خـود را در نظـام اعتقـادی خـود گنجانـده‌انـد: دیــن همگــانی هندوئیســم امــروزی تقریبــاً یــک تلفیــقِ دینــی آشـکار از ســنت‌هــای (چنــد خــدایی) ادیــان نخستین با یک تصـور و ذهنیـت جهـانی – همگـانی اسـت. ادیـان تـائویی و کنفوسیوســـی، آداب و آئـــین ادیـــان کهـــن چینـــی (و جـــادوگری) را رد نمـی‌کنـد؛ یهودیـت توحیـدی هنـوز بـه ریشـه‌هـای دیـن نخسـتین [دیـن قــومی] متصــل اســت: یعنــی ســمت‌گیــری قــومی و قــوانین آن تــا آداب طهــارتِ باســتانی وابســته بــدان. از ایــن رو، اکثــر ادیــان جهــانی، ادیــان جهـانی «نـاب» نیسـتند بلکـه نسـخه‌هـای تعمیـق‌شـده و همگـانی شـده از ادیان نخستین هستند.

فقــط مســیحیت و بودیســم بــه روشــنی و بلاواســطه بــه حــوزه‌ی دیــنِ جهانی گـام گذاشـتند. زیـرا پـیش شـرط مسـیحیت، دیـن یهـود اسـت کـه مرحلــه‌ی تکــاملی و انتقــال بــه دیــن همگــانی را بــه گونــه‌ای پشــت ســر گذاشته بـود و بـه یکتاپرسـتی، تصـورات آفـرینش و نجـات، فرجـام‌شناسـی، فلسفه‌ی اخلاقِ دقیـق‌تـر و غیـره رسـیده بـود. مسـیحیت بـه طـور کامـل از تاریخ پیشین خـود نمـی‌گسـلد و نوشـته‌هـای مقـدس یهـودی را بـه عنـوان

نوشته‌های مقدس خود حفظ می‌کند. ولی از آنجا که مسیحیت، یهودیت را با تأویل مسیحی خود قرائت می‌کرد، توانست عناصر سنت‌های باقی‌مانده از ادیان نخستینِ نهفته در آن را با نگاه هرمنوتیکی نوین خود بازخوانی نماید و خود را به عنوان دینی نوین که یهودیت نوید آن را داده بود درک کند، البته بدون آن که ارتباط خود را به طور کامل با یهودیت قطع نماید. به این ترتیب، مسیحیت توانست خود را به عنوان یک دین جهانی عرضه کند. مسیحیت با این درک که دیگر یک دین نوین مستقل است، خیلی سریع «**تبشیر غیریهودیان**» و جدایی رسمی خود را از کنیسه آغاز کرد و مشکلات‌اش تا دوره‌ی شکل‌گیری نهایی **اناجیل چهارگانه** ادامه داشتند. احتمالاً، این جدایی قطعی از یهودیت در مسیحیت سوریه شرقی بسیار دیرتر رخ داد.

اگرچه بودیسم به آخرین مراحل تکامل دین پیشین خود یعنی الهیات **اوپانیشادها** متوسل می‌شود و آن را ادامه می‌دهد، ولی این گونه به نظر می‌رسد که بودیسمِ **تراوادا** و **هینایانه** از همان آغاز کاملاً از دین پیشین خود بریده است. البته در این مسیر تکاملی، بودیسم **وداها**، آئینِ برهمانی و نظام کاستی را رد کرده و از دستگاه فکری خود خارج می‌کند. ولی این پرسش باقی می‌ماند که آیا این دگرگونی و گسست با گذشته، توسط کسی به نام بودا صورت گرفته یا در مسیر تکاملی خود سرانجام توانسته است در یک قرن پیش از میلاد به کتابت **شریعت پالی** برسد. شاید در شرایط تاریخی توصیف شده باید در جستجوی علتی بود که چرا فقط بودیسم و مسیحیت یک جنبش تبشیری [تبلیغی و دعوت‌کننده] را بوجود آوردند.

۲،۳،۲- نقشِ ویژه‌ی مسیحیت و اسلام

اکثر ادیان همگانی به دنبال گسست‌هایی در ساختارهای قبیله‌ای رخ داده‌اند. یعنی می‌توان گفت که در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد یک

روند شکل‌گیری فردیت بر بسترِ دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پدیدار شد. از منظر تاریخی، مسیحیت و اسلام جزو «دیرآمدگان» یا متأخرین این روند هستند.

این دو دین، فصل مشترک دیگری با هم دارند: به دلیل تأخرشان، مبانی خود را روی ادیان نخستین پایه‌گذاری نکردند. مسیحیت، یکتاپرستیِ یهودی را به «ارث» برد، یعنی جنبه‌ی جهانی بودن آن دین را. و درست با همین ابزار، خود را از قیود قومی یهودیت رها ساخت (مسیحی شدن بدون ختنه و «شریعت»). اسلام از مسیحیت ایرانی – سوری برآمده است. و از آن جا که در اسلام، زبان و ذهنیت عمدتاً آرامی است، تورات و تصورات یهودی در آن نقش قدرتمندی ایفاء می‌کنند. در اینجا نزدیکی زبانی مسیحیان آرامی به محیط یهودی پیرامونش مهم بوده است؛ ولی بر خلاف ادعاهای تاکنونی، **مسیحیان یهودی** بر اسلام تأثیری نداشته‌اند، زیرا وجود آنها به هنگام پیدایش قرآن به اثبات نرسیده است. به عکس، کلِ مسیحیت سوری، به ویژه در اشکال آغازینش، عمیقاً در سنت توراتی ریشه داشت و به همین دلیل با ذهنیت مسیحیان یهودی شباهت‌های بسیاری دارا بود. تقریباً از همان ابتدا، تورات با ترجمه‌ی **پشیتا** [ساده] در سوریه خوانده می‌شد، در صورتی که ترجمه‌ی انجیل بسیار پس از آن انجام شد. از شواهد بر می‌آید که **تاتیان**، اناجیل چهارگانه را در حدود پایان سده‌ی دوم میلادی ترجمه کرده و بدین ترتیب دسترسی به آن را در سوریه ممکن ساخت. این ترجمه، برای زمانی طولانی «انجیل» منطقه‌ی سوریه بود و اثرات خود را در قرآن به جا گذاشته است. این ویژگی، به طور منطقی جنبش قرآنی و آغاز اسلام را سمت و سو داد.

مسیحیتِ آن روزگار، یعنی سده‌های ۶ تا ۹ میلادی بسیار متنوع بود. در کنار نحله‌های اصلی «غربی»، یعنی مسیحیت یونانی‌اندیش که خودش به چالسدونی، چالسدونی نو، مونوفیزی، **مونه‌نرگت** و

مونوتلتی تقسیم می‌شد؛ در بخش غربی، سوریه مسیحیت لاتینی و در شرق آن مسیحیت سوری از دریای مدیترانه تا هند و چین ادامه داشت که خود نیز به فرقه‌های گوناگون تقسیم می‌شدند. در سوریه حتا شاخه‌های مسیحی وجود داشتند که هنوز هم به الهیات «پیش از **شورای نیقیه**» باور داشتند که بعدها تحت تأثیر دستمایه‌ها و عناصر جهان‌بینی ایرانیان قرار گرفتند. ولی بزرگ‌ترین آنها، نحله‌ی مسیحی شرق سوریه بود که تحت تأثیر کاتولیک‌ها قرار داشت. البته این نحله‌ی مسیحی سوری، فرمولبندی مجمع «غربی» را نسبتاً خیلی دیر در شورایی که در سال ۴۱۰ میلادی در زمان **یزدگرد اول** در **تیسفون** (مدائن) برگزار شد، پذیرفت [**شورای تیسفون**] (شورای نیقیه، بعدها نیز شوراهای قسطنطنیه و **چالسدون**) ولی آن را با علم کلامِ قرون ۴ و ۵ انطاکیه- که در آن زمان نقاطِ تنش و افتراق بین مسیحیت سوری و هلنیستی امپراتوری را بیان می‌کرد- تفسیر می‌نمود و بدین ترتیب توانست مُدل‌های زبانی و فکری‌ای را برای مسایل مسیحیت سوریه شرقی عرضه کند که توأم با هلنیستی شدن آن بروز می‌کردند: «پدر کلیسا»یی آنها اساساً فردی به نام تئودور فون موپسوستیا بود (مرگ ۴۲۸ میلادی). به همین دلیل، بعدها این نحله‌ی مسیحیت به اشتباه به نام شاگرد او، یعنی نستوریوس (مرگ ۴۵۱) نامیده شد و هنوز هم می‌شود، یعنی مسیحیان نستوری. در کنار این جریان مسیحی، فرقه‌های عرفانی بسیاری وجود داشتند که اکثریت آنها را باید مسیحی خواند، زیرا عیسی مسیح برای آنها نقش مرکزی داشت.

۲،۴- استقلال جنبش قرآنی و تبدیل آن به یک دین نوین یا اسلام

۲،۴،۱- جدایی از مسیحیت و مشخصات این جدایی

همان گونه که در پائین شرح داده خواهد شد، جنبش قرآنی در آغاز یک شکل ویژه از مسیحیت سوری – ایرانی بوده است. این نحله با

چنگ و دندان از درستیِ ویژگی‌های خود دفاع می‌کرد، البته بدون آن که خود را از مسیحیت یا به سخنی دیگر از تورات و انجیل جدا کند.
ظاهراً پیش از آغاز قرن ۹ میلادی بین درک دینی حاکمان عرب و مابقی مسیحیت، بیگانگی و شکاف بوجود آمد. آنگونه که یافته‌های باستانی نیز نشان می‌دهند، حاکمان سیاسی عرب به تأسیس و توسعه‌ی وسیع کلیساها و دیرها در قلمرو خود پایان دادند. از این پس، دیگر ساختن کلیساها نه تحمل می‌شد و نه حمایت. از آن جا که چنین تغییرات اثبات‌پذیر تاریخی حتماً پس زمینه‌های تاریخی خود را دارند، می‌توان گفت که این فاصله‌گیری تدریجی از مسیحیت خیلی پیش‌تر یعنی از نیمه‌ی دوم قرن ۸ میلادی آغاز شده بود.
این طور به نظر می‌رسد که جدایی نهایی جنبش قرآنی از مسیحیت در حدود پایان قرن ۸ و آغاز قرن ۹ به تدریج رخ داده باشد. مصادیق مکتوب در این باره، «سیره» و دیگر «زندگینامه»ها و همچنین احادیثی هستند که هسته‌ی اصلی آنها را محمد تشکیل می‌دهد. در همین زمان است که گهگاهی در بعضی از احادیث به روشنی از این جدایی سخن به میان می‌آید؛ این گرایش، بویژه در حدود پایان قرن ۹ میلادی در بعضی از احادیث نشان داده می‌شود. البته «سیره» که طبق الگوی کتاب داوران تورات (طبق ارزیابی هانس یانزن [۲۶]) و داستانهای حماسی ایرانی تنظیم شده، هنوز به طور مستقیم مدعی این نیست که نقش عیسی به محمد تفویض شده است. ولی محمد، «قهرمان» جدید و ثقلِ یک جنبش دینی – سیاسی می‌شود که از شبه جزیره‌ی عربستان آغاز گشته و به تدریج به منزله‌ی «دین» ویژه و قائم به ذات (از منظر دین‌شناسی امروزی) معرفی می‌شود.
آنچه که این جنبش را به یک دین خاص تبدیل می‌کند، از منظر دین‌شناسی و کلام، تعدیل و نسبی کردن مرجعیت اصلی مسیحیت یعنی عیسی مسیح به سودِ محمد و همچنین تعدیل جایگاه «تورات و انجیل» به سود قرآن به منزله‌ی کتاب مقدس جدید است. البته هنوز

مسیح یک شخصیت مهم باقی می‌ماند ولی دیگر این محمد است که دریافت‌کننده و پیامبر نهاییِ وحی‌های الهی مندرج در قرآن می‌شود. همانگونه که الگوها و ارجاعات انجیلی فراوان در سیره نشان می‌دهند، هنوز قرآن از اعتبار قائم به ذات خود بهره‌مند نشده بود. اسلام جدید، اعتقادات مهم مسیحیت سوری - ایرانی را حفظ کرد (به ویژه آنهایی که بخشاً با یهودیت مشترک بودند)، و در این مسیر از دستمایه‌های نحله گنوسی، **آپوکریفا** یا نوشته‌های قرون وسطای متأخر استفاده می‌شد: به ویژه توحید ناب، «مسیحیت‌شناسی»، باورهای مربوط به آفرینش و فرجام‌شناسی.

ولی در اینجا دو ویژگی که گوهر مسیحیت را تشکیل می‌دهند حذف می‌شوند: یکی نقش رستگاری مسیح و دیگری تعهد به منابع شرعی عهدین.

در طول تاریخ، مسیحیت اشکال گوناگون و ویژه‌ای به خود گرفته بود و شاخه‌های آن شدیداً علیه یکدیگر مبارزه می‌کردند و مشروعیت مسیحی یکدیگر را زیر سوآل می‌بردند. ولی تا مادامی که نحله‌های مذهبی هنوز مسیح را کم و بیش در مرکز سمت‌گیری دینی قرار می‌دهند، از منظر الگوهای دینی، جزو مسیحیت محسوب می‌شوند، هر چند که آنها می‌توانند ابعاد عجیب و غریب به خود بگیرند. اما اگر نقش مرکزی و کارکرد مسیح حذف یا نسبی شود، دیگر نمی‌توان از مسیحیت سخن گفت. این نگاه از بعضی جنبه‌ها می‌تواند، مثلاً، توضیح‌دهنده‌ی مانویت باشد که به نوعی یک شکلِ ایرانی از مسیحیت قلمداد می‌شد [۲۷]. با این که نقش مسیح در مانویت مهم است ولی بواسطه‌ی برتری نقش مانی نسبت به مسیح، می‌توان از گُسست مانویت از مسیحیت سخن گفت. همین نیز برای جنبش قرآنی از قرن ۹ میلادی به بعد صدق می‌کند. در این مسیر، مسیح علی‌رغم همه‌ی ارزش‌های باقی‌مانده‌اش، اعتبار مبنایی و فرجام‌شناختی‌اش را به نفع یک وحی نوین و نهایی از سوی خدا و

توسط یـک پیـامبر عـرب از دسـت مـی‌دهـد- بـدین گونـه یـک دیـن نـوین پدیدار می‌شـود. حـالا دیگـر نـه مسـیح، تبلـور «کـلام» خـدا بلکـه سـخنان محمـد بـه کـلام خـدا بـرای جهانیـان تبـدیل مـی‌شـوند. بـدین ترتیـب، «اخـلاق معتبـر» [۲۸] مسـیحیت سـوری، مرجعیـت مسـیحیت‌شـناختی خـود را از دسـت مـی‌دهـد و در همـین مسـیر بُعـد عمیـق انسـانی (ماننـد موعظـه بـالای کـوه، اصـل مهـرورزی و بخشـش بـه عنـوان وظیفـه‌ای همیشگی) خـود را بـا «برداشـتن» نجـات و بخشـش یعنـی خـدایی کـه بـه چشم بخشش به گناهکاران می‌نگرد، از دست می‌دهد.

ویژگـی دوم مسـیحیت، تعهـد آن نسـبت بـه عهـدین اسـت و نوشـته‌هـای بعـدی بـرای آن فقـط «تأویـل»هـایی هسـتند کـه صـحت و سـقم‌شـان بـا کتـاب مقـدس تشـخیص داده مـی‌شـود. بـا برتـر شـمردن قـرآن – اگرچـه خود قرآن چیز دیگـری بیـان مـی‌کنـد- ایـن کتـاب بـه یـک مرجـعِ عظـیم شـرعیِ تعیـین‌کننـده و صـدر تبـدیل مـی‌شـود. آنگونـه کـه نوشـته‌هـای اسـلامی سـده‌ی ۹ مـیلادی نشـان مـی‌دهنـد، قـرار دادن قـرآن در صـدر کتب مقـدس، آرام آرام منجـر بـدان شـد کـه ایـن کتـاب بـه منزلـه‌ی یـک مرجـعِ بـی‌همتـا، بـدون اتکـا بـه عهـدین مـورد تأویـل هرمنـوتیکی درونـی خود قرار بگیـرد. علـی‌رغـم بـه عاریـه گـرفتن انبـوهی از واژه‌هـا، مضـامین و موضـوعات تـاریخی از سـنت انجیلـی (عهـدین)، بـرای مسـلمانان عمـلاً کتـاب‌هـای پیشـین (عهـدین) زایـد شـدند. بـر خـلافِ ویژگـی تـاریخی و واقعـی قـرآن، بـه تـدریج تأویـل سـنت محمـد [شـیوه‌ی زنـدگی، آداب و سلوک محمد] خود را جـا انـداخت، ولـی ایـن رونـد از لحـاظ زمـانی از آخـر به آغاز طی شد.

ولـی هنـوز هـم اسـلام بـه ایـن شـکل امـروزی و شـناخته‌شـده‌اش نرسـیده بـود. ظـاهراً ایـن مرحلـه در زمـان‌هـای بعـدی یعنـی از اواخـر قـرن ۹ آغـاز شده است:

«بـاور بـه اهمیـت قـرآن و سـنت پیـامبر کـلاً یـک رونـد پراگمـاتیکی و تـدریجی بـود کـه زمینـه‌ای گردیـد بـرای شـکل‌گیـری یـک بـاور یکپارچـه

[اسلام]؛ این شاخه بعدها از شیعه جدا گردید و به عنوان تسنن مشهور شد.» [۲۹]

پس از تکان‌های شدید قرون متعاقب، ابتدا **ایوبیان** و سپس نخستین حاکمان **مملوکی** در قرن ۱۳ میلادی یک نوع مجموعه اسلامی بیرون دادند که در آنها اشکال «امروزی» اسلام به خوبی نمایان است. به نظر می‌رسد که اثر طبری [تاریخ طبری] در شکل کنونی‌اش در همین دوره مجدداً ویراستاری و بازنویسی شد- زبان این اثر با زبان عربیِ «مدرن‌تر» آن زمان مصر، نزدیکی بسیار دارد (طبق ارزیابی لوکسنبرگ و پوپ).

۲،۴،۲- نگاهی کوتاه به اسلامی کردن اسپانیا

تعیین زمان شکل‌گیری اسلام به یک دین نوین – جدا از درک‌های تاکنونی- از طریق توسعه‌ی اسلام در اسپانیا نیز مورد تأیید قرار می‌گیرد. شکی نیست که اگر توصیف سنتی را مبنا قرار بدهیم، جریان اسلامی‌کردن اسپانیا کاملاً به گونه‌ای دیگر خواهد بود: طبق درک سنتی، در سال ۷۱۱ میلادی مسلمانان از طریق دریا به اسپانیا هجوم آوردند و طولی نکشید که توانستند به سوی شمال آن کشور پیش بروند و قلمروی گوت‌های غربی را که مرکز آن تولدو بوده تسخیر کنند.

منابعی که توصیف فوق را عرضه می‌کنند از لحاظ تاریخی شدیداً پرسش‌برانگیز هستند [۳۰]. به عکس، به نظر می‌رسد که مسیر این تحولات تاریخی به گونه‌ای دیگر طی شده است: گوت‌های غرب اسپانیا، مسیحیان آریانی [**آریانیسم**] بودند، در صورتی که دربار زیر فشار بیزانس مجبور شد «کاتولیک» بشود. همچنین، بیزانس از پایان قرن ۶ تا پایان قرن ۷ تلاش می‌کرد از طریق یک سلسله مجامع و شوراهای کلیسایی، الهیات بیزانسی را جا بیندازد. در همین اثنا نیز

کارل کبیر در شمال اسپانیا علیه فرقه‌ی مسیحیِ «پسرخوانده‌گرایان» [مسیحیت پسرخواندگی] می‌جنگید [۳۱].

در میان اسقف‌ها و اشرافِ گوت‌های غربی، مخالفان دربار وجود داشتند. در قرن ۸ میلادی توطئه‌ای از سوی اشراف و بعضی از اسقف‌ها علیه دربار کاتولیک صورت گرفت (به ویژه در جنوب اسپانیا). اشراف برای غلبه بر دربار کاتولیک از سرزمین‌های خود در شمال آفریقا، هم بِربِرها [Berber]، که مسیحی حیره‌ای یا به عبارت دقیق‌تر **اباضیه**ی متأثر از مسیحیت‌شناسی بودند، و هم عربها را به عنوان نیروهای کمکی به اسپانیا آوردند. پس از پیروزی بر دربارِ کاتولیک به تدریج عرب‌ها به سوی اسپانیا روانه شدند و نفوذ آنها به ویژه به عنوان سرداران نظامی در طی زمان استحکام یافت.

در سال ۸۳۹ میلادی «خلیفه‌ی اموی»، عبدالرحمن دوم در کوردوبا شورای عمومی اسقف‌ها را برای همه‌ی اسپانیا فرا خواند. در این شورا، موضوعات مسیحیت‌شناسی مورد بحث قرار نگرفت – ظاهراً همه بر سر آن توافق داشتند. ولی در این جا به خطری دیگر برای مسیحیت که منشاء آن فرقه‌ی کاسیان بود، پرداخته شد. خطر جدید برای اسقف‌ها، اسلام نبود. در صورتی که طبق گزارش‌های سنتی و متعارف می‌باید این خطر جدید، اسلام باشد. اینکه واقعاً کاسیان چه کسانی بودند و چه می‌کردند دقیقاً در اسناد این مجمع توصیف نشده است. احتمالاً آنها پیروان فردی به نام یوحناس کاسیانوس بودند که معاصر آگوستین بوده و در ابتدا به عنوان راهب و کشیش سالهای طولانی در مصر زندگی می‌کرده و سرانجام در شهر مارسی فرانسه دو دیر بنا کرده بود. او علیه تعالیم رحمت‌الهی آگوستین به مخالفت برخاست و به دنبال آن در جنوب سرزمین گال [فرانسه‌ی امروزی] ناآرامی‌هایی را سازمان داد. احتمالاً در آن زمان، «کاسیان» یک مفهوم کلی برای نامیدن جنبش راهبان در اسپانیا بود که ریاضیت‌کشی افراطی و احتمالاً تعالیم غیر ارتدوکس را تبلیغ می‌کردند.

اگـر در سـال ۸۳۹ مـیلادی در اسـپانیا اسـلام وجـود مـی‌داشـت، حتمـاً مجمـع اسـقف‌هـا بـا سـکوت از کنـار آن نمـی‌گذشـت. از ایـن رو، **مسـجد جـامع قرطبـه** [مثکیـه] در کوردوبـا در آن زمـان، بـه دلیـل آن کـه یـک کاتـدرال [کلیسـای جـامع] مسـیحی بـوده، جهـت آن بـه سـوی مکـه قـرار نداشت.

مناسـبات دینـی آن زمـان توسـط نامـه‌ای کـه اسـقف آلبـار فـون کوردوبـا حدود ۸۴۰ مـیلادی بـه راهـب بـزرگ نوشـت، مـورد تأییـد قـرار مـی‌گیـرد. اسقف آلبار در این نامه گلـه مـی‌کنـد کـه مـردم کوردوبـا اعتقـاد دارنـد کـه عیسـی مسـیح فقـط یـک انسـان بـوده و نـه پسـر خـدا. او همچنـین مـی‌نویسـد کـه مـردم، مصـداق ادعـای خـود را بـا انجیـل متـی توجیـه مـی‌کننـد. بنـابراین، در ایـن جـا موضـوع مـورد مشـاجره حـول مسـیحیان می‌چرخـد و نـه مسـلمانان کـه مصـادیق خـود را بـا اتکـاء بـه قـرآن اثبـات می‌کنند. در ضـمن همـین اسـقف در نامـه‌اش از کشـشِ جوانـانی کـه هنـوز لاتین نمی‌دانند ولـی بـه زبـان و ادبیـات عربـی کشـش دارنـد، ابـراز نگرانـی می‌کند.

در زمان همـین اسـقف آلبـار یـک حادثـه‌ی مهـم رخ مـی‌دهـد. اسـقفی بـه نـام اویلوگیـوس از سـفرش بـه شـرق یـک نوشـته‌ی جـدلی مسـیحی علیـه محمد با خود می‌آورد. به نظر مـی‌رسـد کـه همزمـان بـا ایـن حادثـه، اسـلام نیـز در اسـپانیا توسـعه یافتـه اسـت. و در ایـن مسـیر، **مسـیحیت فرزنـدخوانـدگی** و اباضـیه بـه اسـلام «دگـردیس» شـده کـه خلیفـه عبدالرحمن دوم و جانشینانش آن را تبلیغ می‌کردند.

در ایـن مقطـع زمـانی، یعنـی حـدود سـال ۸۵۰ مـیلادی، بـرای نخسـتین بـار اسـقف آلبـار و اویلوگیـوس علیـه اسـلام موضـع‌گیـری مـی‌کننـد. ایـن اسـناد، کهـن‌تـرین مـدارک و شـواهد بـرای حضـور اسـلام در اسـپانیا هسـتند. حـالا دیگـر اسـلامی کـردن منـاطقِ تحـت حاکمیـت عربهـا، بـا شـدت بیشـتر پـیش بـرده مـی‌شـد. ولـی تـا قـرن ۱۰ مـیلادی هنـوز یـک سلسـله جنـبش‌هـای مخـالف و منـاطق نیمـه‌مسـتقل اشـراف گـوت‌هـای

غربی که مسیحی باقی مانده بودند، وجود داشت. تازه تحت حاکمیت **مُرابطان** در قرن ۱۲ بود که نظام اسلامی افراطی به اجرا در آمد و بدین ترتیب یک اسلام سنی خشک توانست خود را جا بیندازد.
تغییر مسیحیت فرزندخواندگی و اباضیه به اسلام پس از سال ۸۴۰ میلادی، نتیجه‌ی تحول درک قرآنی به دین نوینی به نام اسلام بود که چند دهه‌ی پیش در شرق رخ داده بود. این توالی، تاریخ شکل‌گیری اسلام را «از بیرون» تا اندازه‌ای تأیید می‌کند.

۲،۴،۳- جابجایی‌های بدون اصطکاک

فرضیه‌ی پیدایش دینی نوین به نام اسلام در حدود پایان قرن ۸ و آغاز قرن ۹ میلادی به اشاراتی برمی‌گردد که علی‌رغم نزدیکی‌های شگفت‌انگیز بین مسیحیت و اسلام، توانست بدون مانع به توسعه‌ی خود ادامه دهد.
در رابطه با تعبیر بعضی شواهد گذشته که بتوانند گسست جنبش قرآنی را از مسیحیت نشان بدهند، هنوز یقین وجود ندارد، زیرا اندک بودن این شواهد، تشخیصِ دقیق زمانیِ این گسست را بسیار دشوار می‌سازد. پیش شرط شکل‌گیری دین نوین [اسلام] این بوده که باید ابتدا به لقب یا عنوان «محمد» که اساساً ریشه مسیحیت‌شناختی داشته کیفیت تاریخی داده شود [۳۳]. تازه پس از آن که این عنوان در متن قرآنِ «عربی» به عنوان پیامبر عرب در نظر گرفته شد، این لقب به منزله‌ی نامِ خاصِ یک پیامبر درک شد و این شخصیتِ تاریخی‌شده توانست در صف اول قرار گیرد.
بنا بر سنگ‌نبشته‌های قبه‌الصخره هنوز نامِ محمد نزدِ عبدالملک بن مروان یک لقب برای عیسی مسیح تلقی می‌شد [۳۴]. همین نیز توسط سکه‌هایی که او در طی حرکت خود از شرق [ایران] به غرب ضرب کرده بود، مستند شده است: در یک روی این سکه‌ها [در شرق] «محمت» نقش بسته بوده که در غرب یعنی سوریه با توضیح عربی

«محمد» نمایان شده و روی دیگر آن یک نگاره که با شمایل‌نگاری مسیحی مطابقت دارد [۳۵]. ولی پیش از سال ۷۵۰ میلادی یوحنا الدمشقی در «کتاب ارتداد»، (اگر این پاراگراف اصالت داشته باشد)، ممد [Mamed] (محمت/محمد) را به عنوان نام خاصِ پیامبری که کتابی نوشته بیان کرده است. [۳۶]. بدین ترتیب می‌باید گذر یا تبدیل لقبِ محمد [برای عیسی] به یک چهره‌ی تاریخی در نیمه‌ی نخستِ قرن ۸ میلادی رخ داده باشد.

ولی خیلی پیشتر، در حدود سال ۷۷ هجری (۷۰۱ میلادی) در شرق، یعنی در شهر مرو، سکه‌هایی با نام مخمِتان [machmatan](محمدان) ضرب شدند. اگر این واژه را به صورتِ فارسی بخوانیم، آنگاه پیشوند «ان» چیزی مانند «مردمِ ...» معنی می‌دهد و تمام واژه به معنی «مردمِ (طرفدار) محمد» [پیشوند نسبتِ «ان»] خواهد بود. امکان دیگر، قرائت سریانی است که در آن «ان» یک معنی صفتی در خود دارد، یعنی «متعلق به محمد» - در هر دو قرائت، فارسی و سریانی، تقریباً معنی یکی است. وقتی واژه‌ی مخمد / محمد ترجمه می‌شود («ستایش شونده» یا «کسی که باید ستایش شود») آنگاه منظور مردمی است که به «ستایش شونده» (مسیح) تعلق دارند یا پیرو او هستند. این خوانش اخیر از لحاظ دستور زبانی امکان‌پذیر است ولی برای درک عمومی بسیار پیچیده است (مگر این که با واژه‌ی کریستیانوی christianoi مسیحیان مقایسه شود که معنی تحت‌الفظی آن «مردمِ پیرو مسیح یا طرفداران مسیح» می‌باشد). با این حال، فرض را مقدمتاً بر این بگیریم – و این ساده‌ترین راه حل است- که معنی سکه‌های ضرب شده همان «مردم یا طرفداران محمد» باشد.

حال این پرسش پیش می‌آید که آیا پس از آن که عبدالملک بن مروان، مرو را ترک کرد، دوباره با این سرعت تصور یک پیامبر به نام محمد رشد و توسعه یافت؟ می‌تواند این طور باشد، و این تصور می‌تواند سپس در غرب نیز گسترش یافته باشد. به هر رو، یک

فرمولبندی مشابه («محمد عرب») نیز در یکی از وقایع‌نگاری‌هایی که به توماس پرسبیتر منسوب است، دیده می‌شود (نیمه‌ی اول قرن هفتم). البته این بخش از نوشته بعداً به متن اصلی اضافه شده و تعیین تاریخ آن ممکن نیست (شاید پیش از پایان قرن ۸ باشد) [۳۷].

وقتی یک گروه – این گروه قاعدتاً باید در حاکمیت باشد که برای خود حق ضربِ سکه قایل است- بر خود نام «محمدان» می‌نهد، این به چه معناست؟ قطعاً این گروه اجتماعی برای خود هویتی بوجود آورده که اساساً متأثر از محمد (احتمالی) است. آیا بدین وسیله نحله‌ای دینی یا حتا یک دین نوین اعلام می‌شود یا موضوع «فقط» بر سر لقبی‌ست که می‌بایستی آنها را از مابقی نحله‌های مسیحی جدا سازد، همانگونه که ما از کوتریان‌ها یا کالونیست‌ها سخن می‌گوییم؟ به این پرسش در حال حاضر نمی‌توان پاسخ داد. ولی دلایل فراوانی موجود هستند که در این مقطع، حداقل به زمینه‌های جدایی یا گسست بعدی از مسیحیت اشاره می‌شود: هر چه یک خصیصه‌ی ویژه برجسته‌تر بشود، به همان اندازه آسان‌تر می‌توان آن را به پیام مرکزی تبدیل کرد.

گام بعدی آشکارا با ضربِ سکه در حدود سال ۱۵۰ هجری (سال ۷۷۲ میلادی) مستند شده است. ولی تأویل آن هم مطمئن نیست، زیرا چند واژه‌ای که روی سکه هستند بیانگر یک متن کامل نمی‌باشند که بتوان آن را دقیق ارزیابی کرد. طبق ارزیابی‌های متعارف و رایج، نام‌های ضرب‌شده روی این سکه‌ها، مربوط به خلفا می‌باشند. ولی بنا بر نظر فولکر پوپ، این نام‌ها، نه نام‌های خاص [حکام یا خلفا] بلکه عناوین مکاشفه‌ای هستند که حاکمانِ معین که نامشان قید نشده از آنها پیروی می‌کردند [۳۸]. در روی دیگر سکه‌ها، «ولیِ عهد» ضرب شده که این مفهوم، «شاهزاده» (وارث سلطنت) ترجمه می‌شود. مفهوم «ولی» در زبان عربی می‌تواند «وارث» هم معنی بدهد، یا به

زبـان سـریانی [سـوری] بـه معنـی «یـاری‌دهنـده»، «حـامی» و یـا «مـأمور/ گماشـته» نیـز مـی‌باشـد کـه وقتـی بـا «عهـد» همـراه مـی‌شـود بـه معنـی «وارث یا مأمور عهد» می‌باشد.

شاید منظـور از مفهـومِ «عهـد» [پیمـان] در ایـن جـا، همـانی اسـت کـه در قرآن از آن یاد شده اسـت، یعنـی «عهـد خـدا بـا ابـراهیم»، چیـزی کـه آدم بـرای درکـش بایـد از فـانتزی قـوی برخـوردار باشـد. بـه احتمـال قـوی‌تـر، «عهـد» مـی‌توانـد عنـوانی باشـد بـرای کتـاب مقـدس، و اگـر چنـین باشـد، آنگاه، مانند آن چه در قـرآن آمـده، اعتقـاد قـاطع ضـارب سـکه را بـه کتـاب مقدس می‌رساند. ولـی احتمـال ایـن کـه سـخن از یـک نـوع پیمـان جدیـد باشد، باز هم کمتـر اسـت. در ایـن جـا بـا قطعیـت نمـی‌تـوان سـخن گفـت. ممکــن اســت کــه کــارگزار ایــن جماعــت بــا داشــتن مقــام ویــژه‌ای [در حاکمیـت] مـی‌خواسـته بـا عطـف بـه ابـراهیم یـا انجیـل خـود را از مـابقی نحلـه‌هـای مسـیحی متمـایز سـازد. آنگـاه ایـن مـی‌توانـد شـاهدی باشـد— حداقل در آغـاز- بـرای رونـد اسـتقلال جنـبش قرآنـی بـه یـک دیـن خـاص خــود کــه بــین ســال‌هــای ۷۰ قــرن ۸ (از ســال ۱۵۰ «هجــری») رخ داده اسـت. بـدین ترتیـب، مـی‌تـوان درک کـرد کـه چـرا از آن بـه بعـد یعنـی از سال ۱۵۰ «هجـری» داسـتان‌هـای فراوانـی دربـاره‌ی محمـد بوجـود آمدنـد کـه بعـدها در طـی قـرن ۹ بـه رشـته‌ی تحریـر در آمدنـد. زیـرا بسـیاری از احادیث برای پیدایش خود به یک پیش‌درآمد زمانی نیازمند هستند.

۲،۴،۴- گذر از مسیحیت به اسلام

همانگونه که گفته شد، تـاریخ دیـن نشـان مـی‌دهـد کـه ادیـان همگـانی بـر بسـتر ادیـان پیشـین خـود بنـا شـده‌انـد. معمـولاً چنـین اسـت کـه ادیـان همگــانی ســنت‌هــای معینــی را از ادیــان پیشــین خــود برمــی‌گزیننــد، هســته‌ی فکـری ایـن گزیـده‌هـا را آن قـدر تعمیـق و بسـط مـی‌دهنـد تـا سرانجام از آنها یک طرح یـا انگـاره‌ی (نـه کـاملاً) جدیـد بوجـود آیـد. طبعـاً طـیِ ایـن رونـد، یـک دیـن کـاملاً نـوین بوجـود نمـی‌آیـد زیـرا هـم عناصـر

گزینه‌شده و هم عناصرِ ژرف‌شده در درون ساختار و نیات ادیان پیشین قرار دارند. این گونه است که مثلاً **مونیسم** اوپانیشاد، گرایشات مونیسمی نهفته در دین ودایی را می‌گیرد و آنها را به کانون پیام خود تبدیل می‌کند. ادیان همگانی چینی نیز به همین ترتیب عمل کرده‌اند: دین تائویی طرز تفکر مونیسمی خفته در دین کهن رسمی چین را می‌گیرد و آن را به یک ایده‌ی منحصر به فرد تبدیل می‌کند و سرانجام سنت‌های نیرومند اجتماعی – اخلاقی دین امپراتوری کهن چین در دین کنفوسیوسی به اوج خود می‌رسند و به همین ترتیب نیز، آئین یگانه‌پرستی نهفته در دین یهوه، در طی تبعید بابل به یک نظریه‌ی توحیدی تطور یافت که در همین مسیر نیز اخلاقیات آنها به تعالیم اخلاقی دقیق و ظریف تبدیل شدند.

این نوع ارزیابی که در مورد همه‌ی ادیان همگانی یا جهانی صدق می‌کند، به نظر می‌رسد فقط در مورد اسلام صدق نمی‌کند. این که اسلام توانسته دینی عرضه کند که مسیحیت سوریِ پیش از شورای نیقیه را عمیق‌تر یا بارورتر کرده باشد، برای دین‌شناسان قابل تشخیص نیست. همین ارزیابی، حتا برای وحدانیت ناب که میراث اسلام به شمار می‌آید، نیز صدق می‌کند. این گونه به نظر می‌رسد که گویا اسلام به این دلیل یک دین نوین شده است، چون توانسته برای جنبش خود – بر خلاف تاریخ واقعی‌اش- یک اسطوره‌ی آغازین بیافرینند و آن را مستقل از مسیحیت پایه‌ریزی کند. همه‌ی عناصرِ دیگرِ به عاریه گرفته از عهدین عملاً در اسلام حفظ شده‌اند.

تأسیس دین جدید و صِرف وجود آن، موجب یک سلسله تغییرات می‌شود: مثلاً از یک سو مسیحیت‌شناسی قرآن حفظ می‌شود و توسط کیفیت وحیانی قرآن استحکام می‌یابد، و از سوی دیگر عیسی مسیح فاقد نقش رستگار کننده [ناجی] است و این نقش از طرف خدا به محمد داده شده، به همین علت اقوال مسیحیت‌شناختی قرآن (مانند عیسی، پسر مریم، مسیح است، رسول، بنده‌ی خدا، ستایش شده)

دیگر کارکرد باور آفرینی به مسیح را ندارند. به سخن دیگر، از منظر کلام مسیحی می‌توان (و باید) از مسیحیت‌شناسی قرآن سخن گفت، ولی – علی‌رغم این که حرف‌ها تغییری نکرده است- از مسیحیت‌شناسی اسلام نمی‌توان حرفی به میان آورد.

احتمالاً اسلام به دلیل نداشتن ایده‌های نوین و عمیق و حفظ اقوال سنتی و پیشین، مدت‌های طولانی رسالت تبشیری [تبلیغی و دعوت‌گری] برای خود قایل نبود و در بسیاری از مناطق مسیحی‌نشین، گرویدن به اسلام نیازمندِ «تغییر کیش» نبود. مسیحیت توانست در این موارد تقریباً به گونه‌ای نامحسوس به اسلام «استحاله» شود. چیزهای بسیاری که درباره‌ی خدا و عیسی مسیح گفته شده بود، وجود داشت، هم در جنبش قرآنی و هم در دنباله‌اش اسلام. تازه به مرور زمان مشخص شد که این روند به یک دین نوین تعلق دارد. همین نیز می‌تواند توضیح‌دهنده‌ی این باشد که چرا در بخش‌هایی از مسیحیت سوریه شرقی و همچنین فرقه‌های اباضیه و فرزندخواندگیِ گوت‌های غربِ اسپانیا، استحاله به اسلام این چنین بدون مشکل و اصطکاک پیش رفت. حتا تا چندین قرن کسی نمی‌دانست که این جا [جنوب اسپانیا] (هنوز) مسیحی یا اسلامی است.

البته از سال ۴۱۰ میلادی در بخش‌هایی از مسیحیت سوریه شرقی («نستوری‌ها») با قاطعیت هر چه بیشتر تعالیم تثنیه [Binitätslehre] و تثلیث [Trinitätslehre] و همچنین فرزندبودگی مسیح نهادینه شد. شاید این برای مسیحیان ساده در بیابان‌ها که بدون زحمت و اصطکاک به اسلام تغییر دین داده بودند، کمتر صدق بکند (البته اگر فقط گرویدن رسمی مد نظر باشد)، ولی می‌توان تصور کرد جاهایی که هر روز نیایش سوری- مسیحی اجرا می‌شد و تعالیم وابسته به آن نیایش‌ها به کانون ایمان مردم تبدیل شده بود، مقاومت سرسختانه‌ای در جریان بود. نحله‌های گوناگون مسیحی در سوریه شرقی بلافاصله از

بـین نرفتنـد، ولـی یـک رونـد کوچـک شـدن را پشـت سـر نهادنـد. جماعت‌های مسیحیِ باقی‌مانـده و پیشـوایان دینـی‌شـان بـه مـرور زمـان بـه زور به تبعیـد فرسـتاده شـدند و در گـروه‌هـای کوچـک بـه زنـدگی خـود در محیط غربی ادامه دادند.

البتـه ایـن «اسـتحاله» بـه اسـلام بـرای منـاطقی کـه در آنهـا مسـیحیت یونانی یـا هلنیسـتی یـا بعـداً لاتینـی وجـود داشـت، صـدق نمـی‌کنـد. کـلاً مسـیحیان یونـانی‌انـدیش – بـه ویـژه پـس از شـورای نیقیـه- مسـیحیت سـوریِ پـیش از شـورای نیقیـه را قبـول نداشـتند. از نظـر آنهـا، ایـن نـوع مسـیحیت، ارتـداد بـود. پـس از آن کـه ایـن نـوع مسـیحیت در جامـه‌ی اسلام ظاهر شد، مسـیحیان یونـانی‌انـدیش بـه آن بـه منزلـه‌ی انکـار جـوهر مسـیحیت مـی‌نگریسـتند. بـه همـین دلیـل، شـاخه‌هـای مسـیحیت در آسیای کوچـک، یونـان و مصـر (قبطـی‌هـا) خـود را از لحـاظ نظـری از ایـن دیـن جدیـد متمـایز سـاختند و بـه مثابـه اقلیـت‌هـای کوچـک و بـزرگ در زیـر حاکمیـت اسـلامی بـاقی ماندنـد. بیشـتر در منـاطق حاشـیه‌ای، گرویـدن مسـیحیان بـه اسـلام، کـه البتـه رهـا از زور و اجبـار نبـود، رخ داد (مـثلاً مقامـات دولتـی یـا ثروتمنـدان). همـین طـور نیـز مسـیحیان لاتینـی بعـدها بـه هنگـامِ تقابـل خـود بـا امپراتـوری‌هـای عـرب بـه ایـن نکتـه پـی بردنـد کـه هـر آن چـه بـرای آنهـا مسـیحیت معنـی مـی‌دهـد،ماننـد پسـر خدا، تثلیث و رستگاری صلیب، عربهای مسلمان انکار می‌کنند [۳۹].

این تجـاربِ مسـیحیان غربـی – لاتینـی از اسـلام متأسـفانه تـا بـه امـروز – هم از منظـر اسـلام‌شناسـی و هـم علـم کـلام- در ادبیـات مسـیحی بازتـاب مـی‌یابنـد. همـواره گفتـه مـی‌شـود، اسـلام درسـت آن پیـام‌هـایی را انکـار می‌کنـد کـه بـه هسـته‌ی مسـیحیت تعلـق دارنـد. ولـی آن چـه در ایـن جـا مـورد توجـه قـرار نمـی‌گیـرد ایـن اسـت کـه تزهـای اسـلامی دربـاره‌ی مسـیحیت همگـی از مجـادلات و تـاریخِ علـم کـلام مسـیحی ریشـه مـی‌گیرنـد. در حقیقـت، مسـیحیت در ایـن گفتگـو بـا اسـلام بـا خـودش در زمان‌های پیشین حـرف مـی‌زنـد (کـه در ضـمن، سـاختارهایش منطبـق بـر

علـم کــلام اناجیــل همنــوا – متــی، مــرقس و لوقــا- مــی‌باشــند). و چنــین است کـه هنـوز ایـن خواسـته‌ی اسـلام‌شـناس شـهیر، فریـدریش شـوالبی، کــه در ســال ۱۹۱۹ اعــلام کــرده بــود بــرآورده نشــده اســت: «هنــوز متکلمین [مسیحی] بـه ایـن آگـاه نیسـتند کـه اسـلام بـه تـاریخ مسـیحیت تعلــق دارد» [۴۰]. علــم کــلامِ قرآنــی و مســیحی، هــر دو جــزو الهیــات مسیحی یا دقیق‌تر گفته شود، الهیات مسیحی سوری بودند.

۳- احادیث

۳،۱- ارزیابی کلی

در این احادیث که سخن از یک دین نوین یا حداقل انتقال به یک دین نوین را مستند می‌سازند، سنن انجیلی یا کلاً سنن مسیحی مهم‌ترین دستمایه‌ها یا دورنماهای فهمِ دینی را عرضه می‌کنند. البته این سنن با درکی جدید و متفاوت ارزیابی شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند. مثلاً آن گونه که آلبرت نوت و هانس یانزن در «زندگینامه‌ی محمد» نشان داده‌اند، سیره کاملاً تحت تأثیر الگوهای انجیلی قرار گرفته است. با این حال، هنوز هم در «تاریخ» طبری که حدود صد سال بعدتر نوشته شده، الگوها و دستمایه‌های انجیلی به خدمت گرفته می‌شوند تا تاریخ رستگاری انجیلی روایت شود [۴۱]. ولی علی‌رغم نهادینه کردن و بهره‌گیری از این الگوها و دستمایه‌های انجیلی یک چیز نوین شکل می‌گیرد: داستان‌هایی از آغاز و تاریخ صدر یک دین نوین به نگارش می‌آید که محمد، پیامبر عرب، به فرمان خدا پایه‌گذاری می‌کند.

در این جا باید از خود پرسید که آیا سیره، واقعاً محمد را فقط به عنوان قهرمان، پیامبر و شخصیتی که برای اقتدار خود مبارزه می‌کند معرفی می‌نماید یا این که رسماً او را بانی دین [جدید] هم قلمداد می‌کند. اقوالی که دال بر یک دین برنامه‌ریزی شده باشند، در حرف‌های خود محمد نیست. با این وجود، پس‌زمینه‌ی داستانها بر این اعتقاد بنا شده که در هیئت محمد، آغاز جنبش قرآنی را که خود را از مسیحیت متمایز ساخته، متبلور سازد. بسیاری از داستانها که در احادیث آمده نشان می‌دهند که منشاء آنها داستانهای رایج و معمول در میان مردم بوده است. این داستانها در کنار دنبال کردن منافع دینی، همچنین قصد سرگرم کردن مردم را نیز داشته‌اند و به همین

دلیل این داستانها لبریز از صحنه‌های هیجان‌انگیز و گاهی بسیار تخیلی و عجیب و غریب است.
حتا ما در احادیث، اظهارات دینی جدی درباره‌ی استقلال جنبش قرآنی از مسیحیت را نمی‌یابیم [(اسلامِ در حال شکل‌گیری فاقد یک شخصیتی مانند **پولس** بود)، زیرا همه‌ی حوادث در احادیث به شکل حکایات بیان می‌شوند. برای نمونه: محمد به عنوان معجزه‌گر، پیش‌گو، مبارز، ستایشگر، قوی و بی‌رحم و غیره] با این حال، او به ثقل و شاخصی تبدیل می‌شود که برای شکل‌گیری قرآن مهم است. و این احادیث کلاً سمت‌گیری مسیحی نخستین را لو نمی‌دهند. حداقل از این زاویه، می‌باید سیره و دیگر زندگینامه‌های محمد را، علی‌رغم ابهامات و ناروشنی‌هایشان، به عنوان اعلام یک دین نوین نگریست.
این احادیث ظاهراً وقایع، حوادث، مبارزات و تصرفات را شرح می‌دهند. افزون بر این، در این احادیث تبارشناسی، اشعار، مقررات و قوانین اجتماعی و غیره نیز دیده می‌شوند. البته از قرن ۱۹ خصلت افسانه‌وار [غیرتاریخی] این احادیث تشخیص داده شد. برای نمونه سی. ایچ. بکر نشان داده است که احادیث «هیچ منبع مستقل تاریخی» نیستند.
«سیره چیزی به جز یک رشته مواد ردیف شده‌ی متوالی بیوگرافیک نمی‌باشد. ولی تک تک حدیث‌ها یا تأویلِ اقوال قرآنی‌اند یا اختراعات جزمی – حقوقی‌ای هستند که برای زمان‌های آینده در نظر گرفته شده‌اند. کلاً علاقه و کشش به تفسیر و پرداختن به اصول جزمی از علاقه به نگرش تاریخی کهن‌تر است. نگرش تاریخی و تاریخ‌سازی تازه زمانی اهمیت یافت که می‌بایستی برای مقابله با منابع تاریخی مسیحی، منابع تاریخی مشابهی برای بانیِ اسلام عرضه می‌شد. نوشته‌های تاریخی واقعاً بسیار ناچیزند. در این جا به اشارات قرآن چنگ انداخته می‌شود و به آنها پر و بال داده می‌شود. در این مسیر به ویژه همه‌ی احادیث جزمی و حقوقی موجود جمع‌آوری می‌شود و بر

حسب تاریخ طبقه‌بندی می‌گردند. بدین ترتیب سیره بوجود می‌آید» [۴۲].

به نظر ایگنار گلدزیهر، احادیث، نوشته‌های متأخر هستند که هر آن چه با «احساس مؤمن ساده‌دل» مطابقت داشت، «به عنوان سخن پیامبر اعلام می‌شود. این شیوه‌ی حدیث است» [۴۳].

ویژگی حکایت‌گونه و افسانه‌ای بسیاری از احادیث باعث می‌شود که به دل خواننده‌ی ساده‌لوح بنشینند. آلبرشت نوت در سال ۱۹۷۳، طی نوشته‌ی خود اشکال و الگوهای ادبی در احادیث اسلامی را به خوبی نشان داده و گفته است همین باعث می‌شود که استفاده از آنها به عنوان منابع تاریخی نه تنها مشکل‌ساز بلکه ناممکن گردد [۴۴].

۳،۲- مشاهدات دین‌شناختی درباره‌ی آغاز و شکل‌گیری اسطوره‌ها در ادیان همگانی

اکثر ادیان همگانی [جهانی]، اسطوره‌هایی را خلق کرده‌اند که مربوط به آغاز و دوره‌ی تأسیس آنها می‌شود. به این دلیل به آنها «اسطوره» گفته می‌شود زیرا در فواصل زمانی دو قرن یا بیشتر از هزار سال، دیگر دسترسی تاریخی به موضوعات روایت شده ناممکن است. کتابتِ عهد عتیق از زمان تبعید یهودیان [به بابل] یعنی قرن ۶ پیش از میلاد آغاز شد. در این جا، می‌باید بین داستان ابراهیم که به ۱۰۰۰ سال پیش از کتابت عهد عتیق یا داستانِ موسی و خروج او از مصر که به ۶۰۰ سال پیش از آن برمی‌گردد، پلی زده می‌شد. نوشته‌های زرتشتی حتی باید فاصله زمانی بزرگ‌تری را پر می‌کردند.

«تقریباً ۲۰۰۰ سال بینِ کهن‌ترین متون اوستا و زندگی زرتشت احتمالی و پیدایش متون ″اوستایی کهن″ فاصله وجود دارد» [۴۵].

ادبیات بودایی اندکی پیش از میلاد در شریعت پالی تحریر شد و آن را مربوط به پیامبری می‌دانند که ظاهراً ۵۰۰ سال پیش از آن زندگی می‌کرده است. در رابطه با نوشته‌های انجیل جدید، فواصل زمانی

کوتاه‌تر می‌شوند؛ ولی حتا اینجا نیز بین عیسیِ تاریخ و مسیحِ دین، یعنی عیسیِ تاریخی و مسیح پیامبر اصطکاک و ناسازگاری وجود دارد.

اسطوره‌های آغازین نه می‌توانند و نه می‌خواهند که تاریخ را روایت کنند، آنها فقط باور دینی راوی و نویسندگان را به اعصار پیشین فرافکنی می‌کنند. قصد آنها گزارش درباره‌ی رویدادهای پیشین نیست، بلکه جا انداختن و استقرار گزاره‌ی کلامیِ آغاز یک دین است. یعنی دین آن گونه درک شود که در زمان نگارش اولیه‌اش درک می‌شد. این اسطوره‌ها بدین دلیل این چنین مهم‌اند چون در آنها ویژگی‌های مرکزی این ادیان به گونه‌ای داستانی ثبت شده و از این رو، دارای یک اعتبار بنیادین می‌شوند.

استثناهای این قاعده فقط آن دسته از ادیان همگانی هستند که بلاواسطه از ادیان نخستین برآمده و صرفاً آنها را به گونه‌ای عمیق‌تر کرده‌اند. در این جا، این ادیان نیازی به ساختن اسطوره نداشتند. این به ویژه برای هندوئیسم صدق می‌کند که البته با قید و شرط می‌توان آن را «دین جهانی» نامید. زیرا عناصرِ دینی – همگانی آن یعنی مونیسم اوپانیشادها، فقط به این دلیل تصوری فراگیر باقی ماند که در صورت لزوم بتواند به خدمتِ تعمیق چندگانه‌پرستی و هنوتئیسم (ستایش شیوا و ویشنو) موجود در هندوئیسم در آید. اگر بخواهیم طرح‌های دینیِ مکاتب فلسفی هلنیستی یا **آئین‌های مرموز** (غامضه) را به عنوان طرح‌های دینی – همگانی بنگریم، همین در مورد آنها نیز صدق می‌کند، زیرا آنها نه برای غلبه بر طرح‌های دینی گذشته بلکه «فقط» برای تعمیق سنت‌های دینیِ قومی خود عمل می‌کرده‌اند. در این موارد، ساختن اسطوره‌های آغازین ضرورت نداشت، زیرا ادیانِ نخستینِ بلافصل آنها، از پیش اسطوره‌های مربوطه را عرضه کرده بودند.

ولی مابقی «ادیـان جهـانی»، آغـاز خـود را بـر اسـطوره‌هـا بنـا کردنـد. دیـن کنفوسیوسـی اسـطوره‌ی خـود را حـول و حـوش یـک شـخص «واقعـی» در گذشـته شـکل مـی‌دهـد و دیـن تـائو بنـای خـود را بـر شـخص اسـطوره‌ای لائوتسـه مـی‌گـذارد. دیـن زرتشـتی نیـز، طبـق آخـرین پـژوهش‌هـا، تقریبـاً پس از هـزار سـال، سـنت دینـی خـود را روی یـک زرتشـت مجـازی اسـتوار مـی‌سـازد و بـرای او یـک زندگینامـه تنظـیم مـی‌کنـد. طبـق ارزیـابی میشـائیل اشـتانبرگ [۴۶] «کهـن‌تـرین متـونی کـه بـه زندگینامـه‌ی زرتشـت مـی‌پردازنـد، مربـوط بـه قـرن ۹ مـیلادی هسـتند». جالـب ایـن جاست که تدوین زندگینامـه‌ی زرتشـت بـه مـوازات تحریـر زندگینامـه‌هـای محمـد صـورت مـی‌گیـرد. ایـن زندگینامـه‌ی زرتشـت کـه در نوشـتارهای کهن یافت نمـی‌شـود، بـا دقیـق‌تـرین جزئیـات کـه «روزهـا و مـاه‌هـا» را در برمی‌گیـرد، [۴۷] و در کنـار آن یـک «تبارشناسـی کـه بـه ۱۴ نسـل پـیش ارجاع داده می‌شود» بدون هیچ گونه منبع تاریخی تدوین می‌شود.

این نوع اسطوره‌سازی بـرای دوران آغـازین بودیسـم بـه اوج خـود مـی‌رسـد: بنـا بـر شـریعت پـالی از سـده‌ی نخسـت پـیش از مـیلاد- قـدیمی‌تـرین نوشـته‌هـا مربـوط بـه دسـتگاه فکـری بودیسـم- چرخـه‌ی آیـین [چرخـه‌ی دارما] توسط یک «پیامبر» بـه نـام سـیدارتا گوتامـا کـه بعـدها بـودا (منـّور) نامیده شد، بـه حرکـت در آمـد. اگرچـه (شـاید بـه همـین دلیـل) زنـدگی او به چند صد سالی پیش‌تـر برمـی‌گـردد، ولـی افسـانه‌هـای زیبـایی از او نقـل مـی‌شـود: از زنـدگیِ پـیش از هسـتی و زایـشِ او، از مصـونیت زنـدگی او، از سـفرهای چهارگانـه‌اش بـا اسـب، از سـالهای مهـاجرتش و از بنـارس. ایـن داسـتانها، جنبـه‌هـای مهمـی از تعـالیم بـودایی را نشـان مـی‌دهنـد و گنجینه‌ی فرهنگـی ایـن دیـن را در آحـاد مـردم کـه قـادر بـه درک تعـالیم انتزاعی و فلسفه‌ی موشکافانه‌ی آن را نداشتند، تشکیل می‌دهند.

داستانهای عمدتاً شـفاهی کـه در اسـرائیل دربـاره‌ی تـاریخ واقعـاً نـه چنـدان درخشـان آن رایـج بودنـد، اساسـاً نـه در سـرزمین اسـرائیل کـه در زمـان تبعید (بابل) به رشـته‌ی تحریـر در آمدنـد. ولـی بـرای تکامـل موفقیـت‌آمیـز

آئین بنی‌اسرائیل به تصورات توحیدی لازم بود که اسطوره‌های آغازین عظیمی پایه‌ریزی شود. این اسطوره‌ها تا به آغازِ آغازین جهان (سفر پیدایش، باب ۱، بند ۱) به گذشته برمی‌گردند: پیدایش آشوب و نظم جهان، آفرینش نخستین انسان تا شکل‌گیری تاریخ اقوام و پاتریاک‌ها تا موسی و سرانجام فتح سرزمین اسرائیل. این پیش در آمد اسطوره‌ای شگفت‌انگیز با تصوراتی که از عظمتِ یهوه وجود داشت، مطابقت دارد و درست در اوج ناتوانی یهودیان یعنی دوران تبعیدشان در بابل، تاریخ شکل‌گیری دین یهود نوشته می‌شود و در همین راستا نقش مرکزی اسرائیل برای «رستگاری» ملل و اقوام تثبیت می‌گردد.
مسیحیت، این اسطوره‌ی آغازین را از یهودیت به عاریه گرفت ولی باید برای استحکام ویژگی خود به آن یک کیفیت مسیحی می‌داد تا بتواند ایمان به مسیح را توضیح دهد. این تأویل نوین عمدتاً از طریق جمع‌آوری احادیث مربوط به مسیح که قدمت آنها چند نسل بیشتر نبود متحقق گردید. این روند همچنین توسط داستانهای اسطوره‌ای مربوط به کودکی مسیح تقویت شد، به ویژه توسط مقدمه‌ی انجیل یوحنا که مسیح را به گونه‌ای به آغازِ آغازین یعنی سفر پیدایش مرتبط می‌سازد (مانند نامه‌ی جعلی پولس به کولسیان، باب ۱، بندهای ۱۴ تا ۱۷).
فکر می‌کنم این نمونه‌ها کافی باشند.

۳،۳- اسطوره‌ی آغاز اسلام

زمانی که جنبش قرآنی در شرفِ تبدیل به یک دین مستقل بود، متون قرآنی هیچ موادی برای ساختن اسطوره‌ها عرضه نمی‌کردند و از این رو نمی‌شد که بر اساس خود قرآن اسطوره‌های نوین خلق کرد. همچنین از زمان‌های گذشته منابع دیگری که بتوان بر آنها تکیه کرد، وجود نداشتند. از این رو، باید داستان‌های جدیدی برای آغاز خود نوشته می‌شدند: اسلام، آغاز خود را در هیئت یک پیامبر عرب به نام

محمـد بنـا کـرد کـه ظـاهراً تـلاش‌هـای مـؤثر او در مکـه و مدینـه مبنـای اسـلام گردیدنـد. شـبه‌جزیـره‌ی عربسـتان بـرای ایـن اسـطوره‌هـا صـحنه‌ی مناسبی بود، زیـرا ایـن منطقـه ماننـد یـک لـوح سـفید [tabula rasa]، بِکـر بـود. ایـن مکـان، هـم از مراکـز و معابـدِ آئینـی سـنت‌هـای دینـی بیگانـه عـاری بـود و هـم - بـر خـلاف منـاطق پـر جنـب و جـوش کـه مملـو از سنت‌های کهن بود- فاقدِ نقـاط مشـترک بـا دیگـر ادیـان مهـم بـود. شـاید هژمـونی رو بـه افـزایش عربهـا در ایـن منطقـه تـا انـدازه‌ای جهـت‌گیـری «عربی» آن را پیشـاپیش در خـود حمـل مـی‌کـرد. احتمـالاً «عربسـتان» بـه این دلیل مناسب واقـع شـد کـه حاکمـان آنجـا هنـوز از «امپراتـوری عـرب» بـین دجلـه و فـرات یـا اسـتان عـرب [arabia provincia] رومـی‌هـا در شـرق سـرزمین یهـود، خـاطراتی در ذهـن داشـتند. ولـی مـدتها بـود کـه دیگـر اثـری از ایـن دو وجـود نداشـت؛ شـاید مفهـوم «عـرب» در ایـن اثنـا عمدتاً شبه جزیره‌ی عربستان را تداعی می‌کرد.

به هـر رو، بـرای سـاختن یـک زندگینامـه بـرای محمـد و بـه ویـژه، اهمیـت دینـی او، الگوهـای انجیلـی (عهـدین) وجـود داشـتند کـه مـردم [نویسـندگان] مـی‌توانسـتند از آنهـا اسـتفاده کننـد. ایـن الگوهـای انجیلـی مـورد اسـتفاده قـرار گرفتـه بـرای زندگینامـه‌ی محمـد خـود را در داسـتانهای گونـاگون نشـان مـی‌دهنـد. بـرای نمونـه: تولـد عیسـی از مـادر باکره که به گونه‌ای تولـد محمـد نیـز همـین کیفیـت را بـه خـود مـی‌گیـرد؛ نامگـذاری عیسـی توسـط یـک فرشـته کـه همـین نیـز بـرای محمـد صـدق مـی‌کنـد؛ معـراج عیسـی و معـراج محمـد، اگرچـه کوتـاه اسـت؛ جبرئیـل فرشـته، تولـد عیسـی را بـه مـریم اعـلام مـی‌کنـد، در سـنت اسـلامی نیـز جبرئیل، نزول قرآن را اعلام مـی‌کنـد؛ عیسـی مسـیح یـک معجـزه‌گـر اسـت که معلومات بسـیار نـاچیزی از الهیـات دارد، محمـد هـم یـک بیسـواد اسـت که معجزه‌ی قرآن دارد و غیره.

همچنین کیفیاتی که در متـون قـرآن بـه مسـیح داده مـی‌شـوند، بعـدها بـه محمـد نسـبت داده مـی‌شـوند. ماننـد عنـوان رسـول‌الله، «فرسـتاده (یـا

حـواری) خـدا». در سـوره‌ی ۴، آیـه‌ی ۱۵۷ مسـیح، پسـر مـریم، رسـول‌الله نامیـده مـی‌شـود، در سـنت پـس از قـرآن همـین عنـوانِ «رسـول‌الله» بـه لقبِ اصـلی محمـد تبـدیل مـی‌شـود. در ایـن جـا مـی‌تـوان مراحـل پیشـین این انتقال را مشـخص کـرد: در سـکه‌ای کـه در شـهر **بیشـاپورِ** ایـران (کـه در سـال ۶۸۷ مـیلادی) ضـرب شـده بـرای نخسـتین بـار یـک عبـارت مذهبی برای محمـد رسـول‌الله دیـده مـی‌شـود کـه البتـه در ایـن جـا هنـوز منظـور از محمـد (قابـل سـتایش) همـان مسـیح اسـت [۴۹]. بـا اسـتقلالِ شخصـیت محمـد [عـرب] و تبـدیل او بـه یـک فـرد قـائم بـه ذاتِ تـاریخی، این لقب بعدها به او داده شد.

این که بـه هنگـام پیـدایش داسـتانهای مربـوط بـه محمـد در عربسـتان بـه ایــن توجــه مــی‌شــده کــه آنهــا در تنــاقض بــا قــرآن قــرار نگیرنــد و حتــی‌الامکــان بــه شــباهت‌هــای قرآنــی توجــه شــود و از تأویــل‌هــای خودســرانه پرهیــز گــردد، از ویژگــی‌هــای اجتنــاب‌ناپــذیر مکانیســم‌هــای دینــی اســت. ولــی همانگونــه کــه تناقضــات بســیار در زندگینامــه‌هــای گونـاگون محمـد و شـرح چنـدباره‌ی حـوادث نشـان مـی‌دهنـد، تخـیلات در این جا حد و مرزی نمی‌شناسند.

بـدین ترتیـب داسـتان‌هـای مربـوط بـه محمـد در مکـه و مدینـه هدفشـان ایـن اسـت کـه پیـدایش دیـن نـوین را بـه اثبـات برسـانند: هـم از طریـق سیره‌های محمـد و هـم در احادیـث بعـدی. ایـن نوشـته‌هـا فاقـد هـر گونـه منبـع تـاریخی هسـتند و فقـط اهـداف و نیـات دینـی را دنبـال مـی‌کننـد: این احادیث بـرای دیـنِ نوبنیـاد بـه مثابـه‌ی «تـاریخ مقـدس» [تـاریخ فـارغ از زمـان و مکـان] عمـل مـی‌کننـد و هـر آن چـه را کـه بـرای نویسـندگان مهـم اسـت بـه شـکل داسـتانی یـا حکایـت‌گونـه دربـاره‌ی آغـاز دیـن خـود روایـت مـی‌کننـد. تـازه بـر ایـن بسـتر بـود کـه قـرآن (متـون غیـر روایـی) توانست بـه عنـوان یـک سـند شـرعی پایـه‌گـذاری و اعـلام شـود. قـرآن بـه تنهـایی هـیچ مناسـبت و مـوجبی بـرای ایجـاد یـک دیــن نـوین عرضـه

نمی‌کند. این اسطوره‌های نوشته شده در قرن ۹ بود که از آن اسلام «ساخت».

۳،۴- ویژگی اسطوره‌های آغازین، یا: چرا همیشه جنگ، پیروزی و نابودی مخالفان؟

داستانهای مربوط به محمد مملو از جنگ‌های بی‌شمار، دشمنانی که نابود یا رانده می‌شوند، شکست‌ها و پیروزی‌ها، جنگ‌های بی‌رحمانه و غیره هستند. همین ویژگی تا توسعه‌های بعدی اسلام و سرانجام تا تصرف اسپانیا در احادیث اسلامی بازتاب می‌یابد [۵۰].

شاید همه‌ی این حوادث یا بخشی از آنها در عمل اتفاق افتاده باشند. حوادث روایت‌شده از زمان محمد را نمی‌توان رد یا اثبات کرد، زیرا در آن زمان خرابی‌های عظیمی که آثاری بر جا گذاشته باشند، وجود ندارند. ولی اگر گزارشات درباره‌ی فتوحاتی باشند که منجر به ویرانی شهرها، کلیساها و دیرها شده باشند، آنگاه می‌توان از طریق یافته‌های باستان‌شناسی یا منابع معاصر به رد یا اثبات آنها اقدام کرد. ولی بر خلاف احادیث مربوط به آغاز اسلام، همه چیز باید اساساً با مسالمت روی داده باشد و این ارزیابی برای زمان خود محمد که هیچ گونه منبع همزمان و هم‌عصری وجود ندارد (حتا اگر هم موجود می‌بود)، صدق می‌کند. پس علت نگارش این همه داستانهای لبریز از جنگ و خون چیست؟

همین پرسش درباره‌ی گزارشات تورات (عهد عتیق) نیز طرح می‌شود؛ یعنی گزارشاتی که از تصرف سرزمین کنعان تا تأویلِ بعدی آن در سفر تثنیه ادامه می‌یابد. حفاری‌های باستان‌شناختی نشان می‌دهند که در آن زمان هیچ ویرانی قابل توجه‌ای در فلسطین رخ نداده بود. برای نمونه در عهد عتیق آمده که به هنگام تصرف کنعان، شهر أریحا [Jericho] نابود شد، در صورتی که در آن زمان این شهر، مسکونی نبود. شاید اصلاً چیزی به نام تصرف سرزمین وجود نداشت و قضیه

فقـط بـر سـر اسـکان یـافتن قبایـل نیمـه‌کـوچی در پیرامـون شـهرهای کنعان و تبدیل آنها به قبایل اسـرائیلی بـوده اسـت. ولـی سـفر تثنیـه بـه مـا یک یهوه‌ی بسیار جنگجو و خـون‌ریـز معرفـی مـی‌کنـد کـه پـس از پیـروزی اسـرائیل بـر کنعانیـان حکـم نـابودی همـه‌ی شکسـت‌خوردگـان را صـادر می‌کند. جالـب ایـن جاسـت کـه ایـن اسـطوره زمـانی تـدوین مـی‌شـود کـه خود بنی‌اسرائیل در بابل در تبعید بـه سـر مـی‌بـرد و بـا هـر بـدبختی تـلاش می‌کرد جـان خـود را نجـات دهـد. طبعـاً در ایـن شـرایط، یهـوه بـرای آنهـا هـر چیـز مـی‌توانسـت باشـد بـه جـز یـک خـدای مقتـدر جنـگ. ولـی در همـین تبعیـد، تصـویر نـوینی از خـدا (توحیـدگرایی) بوجـود آمـد و در ایـن مسیر تعالیم اخلاقی دقیق‌تری رشد و نمو یافت (تا فرمان مهر ورزی).

شـاید اگـر تمـامی ادبیـات خـاور نزدیـک و میانـه را از نظـر بگـذرانیم آنگـاه بتـوانیم ایـن موضـوع را روشـن کنـیم. یـک نمونـه از آنهـا، اسـطوره‌هـای آفـرینش اسـت [۵۱]. در دیـن مصـر کهـن، جهـان نظـام‌منـد بـه گونـه‌ای مسالمت‌آمیز از جهـان آشـوب‌منـد بیـرون مـی‌آیـد: از نخسـتین دریـا یعنـی نـون [Nun]، نخسـتین تپـه (یـا یـک درخـت لوتـوس / ثعلـه بـاقلا) سـر بـر می‌آورد. سپس خـدای خـالقِ پدیـد آمـده، انسـان را طبـق تصـورات خـویش از اشکِ چشم‌اش می‌آفریند. اسـطوره‌هـای آفـرینش سـومر نیـز ماننـد مصـر بدون خـون‌ریـزی هسـتند. در ایـن اسـطوره‌هـا خـدایان و جهـان از آمیـزش نخستین جفت‌ها (زمین و آب) سر بر می‌آورند.

ولـی بنـا بـر سـروده‌هـای آفـرینش بابـل، ئـه‌نومـه ئلـیش (کـه حـالا دیگـر سـامی شـده‌انـد)، جهـان طـیِ یـک جنـگ عظـیم و خـونین میـان خـدایان گونـاگون، بـه ویـژه مـردوخ علیـه خـدای آشـوب اپسـو و تیـه‌مـت یعنـی والـدین خـود، زاده مـی‌شـود. بـدین ترتیـب، آفـرینش جهـان بـا قتـل و جنـگ‌هـای خـونین صـورت مـی‌گیـرد، و سـرانجام کـین‌گـو، خـدای گنـاه، کشته می‌شود تا از آن انسان‌ها ساخته شوند.

این خط و مشـی جنـگ‌هـای خشـنِ نخسـتین نیروهـا، همچنـین در سـنت ایرانِ باستان و میانه به چشم می‌خورد:

«زندگی و هستی انسان‌ها و جهان مانند یک نمایشِ تکان‌دهنده نگریسته می‌شوند که در آن نیروهای خوب و بد برای کسب چیرگی با هم می‌جنگند» [۵۳].

همین نگرش بعدها در اسطوره‌های آفرینش **منـدائیان** و مانویان نیز جای خود را پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد که در سنتِ ادبیات سامی، ایرانی و سامی – ایرانی تحقق و انجام جهان، و پیکرگیری عوامل مؤثر جهانی به گونه‌ای دیگر قابل بیان نبوده‌اند. ولی حقیقت آن است که این نیروهای متخاصم و متضاد، تجسم هیچ چیز نیستند مگر بیان ایده‌هایی که طبق تصورات آن روزگاران جهان را ساخته‌اند: یعنی آشوب و نظم (خدایی) با هم تلاقی می‌کنند و جهان را می‌آفرینند. چیزی که یونانیان ابتدا به شکل داستانی (هومر و هزیود)- البته نه کاملاً مسالمت‌آمیز- و سپس به صورت انتزاعی بیان کردند. برای نمونه به آپیرون (بی‌کران)، عدد یعنی چیزی متعین افزوده می‌شود؛ یا: همه چیز توسط ماده [Hyle] و فُرم [Morphe] (فقط برای برشمردن چند تا از دستمایه‌ها) ساخته می‌شود. آن چه سومریان یا مصریان البته به شکل داستانی، ولی بدون تخیلات خشن بازگو کردند، در سنت بابل با داستانهای لبریز از خشونت همراه شد. «ایده‌ها» از طریق داستان‌هایی درباره‌ی نیروها و طرف‌های متضاد و متخاصم متمایز و مرزبندی شدند. همان گونه که یک تکه از زبور ۱۰۴، بند ۷ («از سرزنش‌های تو کوه‌ها فرار کردند») نشان می‌دهد، احتمالاً تصورات مشابهی نیز در روایت‌های کهن یهوه وجود داشت. ولی رشد الهیات دین یهوه به تدریج دستمایه‌ی جنگ را زاید ساخت: خدا همه چیز را مانند کشاورز یا صنعت‌گر خلق کرد (سفر پیدایش، باب ۲) یا خیلی ساده توسط کلمه آفرید (سفر پیدایش، باب ۱).

یک شیوه‌ی مشابه توصیف حوادث در داستان‌های مربوط به فتح سرزمین در اسرائیل، «زندگینامه‌های محمد» و «گزارشات» درباره‌ی استقرار حاکمیت عرب‌های مسلمان وجود دارد. همه چیز با جنگ،

شکست و پیروزی طی می‌شود؛ خون‌های فراوانی ریخته می‌شود و بی‌وقفه خشونت اعمال می‌گردد. آشکارا توصیفات سیره [محمد] در بسیاری از موارد با روایت‌های مربوط به موسی و داستانهای فتح سرزمین تشابهات فراوانی دارد (محمد نیز مانند موسی شخصاً به فلسطین نرفت).

در این جا، آدم این احساس قوی را دارد که طرف‌های متخاصم و متضاد، در واقعیت فقط ایده‌ها، علوم کلامی و طرح‌های دینی خود را بیان می‌کنند و «جنگ‌ها» صرفاً وسیله‌ای است برای نشان دادن اختلافات نظری با دیگران. ولی از آنجا که در بیوگرافی‌های محمد، ایده‌های کلامی بنیادین وجود ندارند، داستان‌ها گذرا و جنبی و «بدون فراز و نشیب» عرضه می‌شوند. آنها به جز رویارویی و تعارض نحله‌های دینی، چیز دیگری برای حدس و گمان باقی نمی‌گذارند.

زمانی که ما این نوشته‌ها را از این زاویه بنگریم، دیگر نباید در صدد رد یا انکار تاریخیت این توصیفات برآئیم، زیرا مسئله‌ی این داستان‌ها نه ثبت رویدادها و مسیرهای تاریخی بلکه نشان دادن طرح‌های گوناگونِ دینی و مرزهای آنها با یکدیگر است. و در این مسیر، هر کس می‌خواهد برتری نسخه‌ی دینی خود را نسبت به دیگری از طریق پیروزی در جنگ‌ها روشن سازد. و طبعاً در این جا، خواننده یا شنونده، بسته به نگاهِ دینی‌اش، از این اعمالِ فجیع، مشعوف یا مرعوب می‌شود. در پس این لایه‌ی [داستانی] به ظاهر بی‌اهمیت و ساده می‌توان کشمکش‌های آرمانی را حدس زد.

۴- درباره‌ی قرآن

۴،۱- نوشته‌های مقدس در خاور نزدیک در آغاز سده‌ی ۹ م.

محیط دینی در خاور نزدیک بی‌نهایت متنوع بود. تولید وسیع نوشتارهای مقدس پس از میلاد مسیح یکی از برجستگی‌های این محیط است.

پیش‌ترها کتاب مقدس یهودیان در این منطقه بوجود آمده بود، اگرچه نمی‌توان دقیقاً گفت که این کتاب در چه حجم و محتوایی رایج بود. ظاهراً در میان یهودیان فلسطین مجموعه‌ی کوچکی از کتاب مقدس یهود رایج بود که عمدتاً بر اساس نوشتارهای موجود به زبان عبری جمع‌آوری شده بود (نوشته‌های مقدس فلسطین). در مناطقِ بیگانه‌ی یونانی‌زبان با مرکزیت اسکندریه نیز نوشتارهای شرعی به زبان یونانی پدید آمدند که در کنار آنها نیز کتابهای نه چندان مفصلی در دسترس بودند (نوشته‌های مقدس اسکندریه). در این جا نیز همه‌ی نوشتارهای عبری به یونانی ترجمه شدند (**تورات هفتادگانی** یا به عربی سبعینیه) [septuagaint].

پس از ویرانی اورشلیم توسط رومیان در سال ۷۰ میلادی (و تازه پس از پایان شورش‌های بارکوخبا در آغاز قرن دوم)، یهودیت و دین یهود توانستند فقط در غربت [Diaspora] به بقای خود ادامه بدهند. بنا بر نظرات رایج، در این وضعیت که هویت یهودیان در معرض نابودی قرار داشت پیشوایان یهود در شهر ساحلی کوچک **یبنه** (به یونانی یمنیه) در آغاز سده‌ی ۲ میلادی در یک به اصطلاح مجمع به توافق رسیدند که فقط نوشته‌هایی را که به زبان عبری و منطبق بر تورات است به رسمیت بشناسند. ولی مسیحیتِ نوپا در منطقه‌ی مدیترانه هنوز از ترجمه‌ی یونانی تورات یعنی تورات هفتادگانه و یک شریعت بسط یافته که در میان یهودیان در غربت پیش از مسیحیت رایج بود، استفاده می‌کرد. برای مسیحیت نوپا نیز این مجموعه مکتوبات

یهـودی، «کتـاب مقـدس» بـود کـه مسـیحیان در نیـایش‌هـای خـود می‌خواندند و تفسیر مـی‌کردنـد. البتـه در سـده‌ی نخسـتِ تـاریخِ مسـیحیت یک سلسـله نوشـته‌هـا بـا کیفیـت مسـیحی بوجـود آمـد [۵۴] کـه در آغـاز نه به عنـوان مکتوبـات مسـیحی بلکـه بـه عنـوان خطابیـه‌هـای زنـده (viva vox) مسـیح یـا پیـامبر درک مـی‌شـدند. نقـلِ قـول‌هـایی از ایـن نوشـته‌هـا ایـن گونـه آغـاز مـی‌شـدند: «پـدر (یـا دقیـق‌تـر: پیـامبر) مـی‌گویـد ....» از حـدود سـال ۱۵۰ مـیلادی در نیـایش‌هـا، در کنـار «کتـاب مقـدس» (یهودیان)، ایـن نوشـته‌هـای مسـیحی نیـز خوانـده مـی‌شـدند. آغـاز قرائـت مـوازی ایـن دو نوشـته بـه هنگـام عبـادت نشـان مـی‌دهـد کـه حـالا دیگـر نوشـته‌هـای مسـیحی نیـز بـه عنـوان «کتـاب مقـدس» تلقـی مـی‌گردیـد. همزمان، نقـل قـول‌هـا از ایـن نوشـته‌هـاماننـد کتـاب مقـدس یهودیـان بـا «gegraptai» یعنـی «نوشـته شـده ... » یـا «legetai» یعنـی «(از طـرف خدا) گفتـه شـده ...» آغـاز مـی‌شـد. سـرانجام ایـن درک کـه دو نـوع کتـاب مقـدس وجـود دارد، خـود را جـا انـداخت. **ترتولیـان** (Tertullian) اولـین کسـی بـود کـه ایـن درک را بـه مفـاهیم «کُتـب عهـد قـدیم و جدیـد» (veteris et novi testamenti) ارتقا داد [۵۵].

ایـن کـه چـه نوشـته‌هـایی بـه عهـد جدیـد تعلـق دارنـد، کلیسـای هـر منطقه‌ای برداشت خود را داشـت. ولـی بـویژه در مباحثـه بـا گنوسـی‌هـا کـه دست به تولید یک کتـاب «عهـد جدیـد» زدنـد، یـا مـارکیون (مـرگ حـدود ۱۶۰ مـیلادی) کـه اعتبـار بعضـی از نوشـته‌هـای عهـد جدیـد را انکـار می‌کـرد، سـرانجام در حـدود سـال ۱۸۰ مـیلادی در بخـش‌هـای وسـیعی از کلیساهای مسـیحی ایـن توافـق حاصـل آمـد کـه اناجیـل چهارگانـه، تـاریخ رسولان و نامـه‌هـای (واقعـی) پـولس متعلـق بـه عهـد جدیـد مـی‌باشـند. در خصـوصِ مشـمولیت نوشـته‌هـای دیگـر، ماننـد نوشـته‌هـای مقـدس آنتـی‌لگومینـا [Antilegomena] (کـه هنـوز مـورد مشـاجره اسـت) سـال‌هـای متمـادی بحـث گردیـد. حـدود سـال ۳۵۰ مـیلادی بـالاخره چهـارچوب کتـاب مقـدس مشـخص شـد، بـه اسـتثنای نامـه بـه عبرانیـان و

مکاشفه (یوحنا) که این آخری البته در اواخر قرن ۴ میلادی – یعنی پایان شکل‌گیری کتاب مقدس عهد جدید- به آن اضافه شد.
در مسیحیت سوریه شرقی ابتدا شکل‌گیری کتاب مقدس به گونه‌ای دیگر طی شد. عهد قدیم از مدتها پیش به زبان سُریانی (سوری) وجود داشت یعنی ترجمه پشیتا [peshitta] یا به اصطلاح ترجمه «ساده». ولی ترجمه‌ی اناجیل، تازه از زمان تاتیان [Tatian] (مرگ تقریباً در پایان قرن ۲) به شکل «انجیل آمیخته» یا **دیاتسارون** بوجود آمد.
اواسط قرن ۶ میلادی تدوین نهاییِ انجیل از طریق ترجمه‌ی همه‌ی اناجیل و سپس نوشته‌های دیگر، جای ترجمه‌ی انجیل دیاتسارون را گرفت و حتا ربولا فون ادسا [Rebbula von Edessa] (مرگ ۴۳۵ میلادی) آن را ممنوع کرد، اگرچه این ترجمه برای مدتهای طولانی در نیایش‌های مسیحیت سوری مورد استفاده قرار می‌گرفت. تاریخ دقیق‌تر مابقی نوشته‌های عهد جدید هنوز به اندازه‌ی کافی مورد پژوهش قرار نگرفته است. ولی به هر صورت، آنها بعدها به بخش انجیل عهدِ جدید پشیتا وصل شدند.
این که آیا شکل‌گیری کتابِ مقدسِ عهدِ جدید خود انگیزه‌ای شد برای پیدایش نوشته‌های مقدس دیگر یا دین مکتوب دیگر، موضوعی جداگانه است. به هر رو، طی قرون بعدی یک سلسله نوشته‌های دینی و «مقدس» بوجود آمد.
در این جا بویژه تطور در درون یهودیت قابل ذکر است. در سه قرن نخست پس از میلاد مجموعه‌ای از مقررات درباره‌ی قوانین دینی یهودی به نام «میشنا» [Mishnah] (تکرار) بوجود آمد. میشنا در واقع به نوعی تورات شفاهی است که (ظاهراً) موسی در کنار تورات مکتوب تعلیم می‌داد. مضمون میشنا در واقع نظرات و تعالیم فقیهان یهودی است که برداشت‌های متفاوت دینی – حقوقی خود را به زبان عبری به نگارش در آورده‌اند.

میشنا بعدها به هسته‌ی اصلی تلمود (تعلیم) تبدیل شد که در آن یک بخش اضافی به نام گمارا (آموزه، دانش) وجود دارد که به زبان آرامی تحلیل و تفسیر می‌شود. اغلب تحت نام تلمود، تلمود بابلی فهمیده می‌شود که اثری وسیع است که یهودیان در غربتِ ساکن قلمروی ساسانیان تا قرن ۸ میلادی نوشتن آن را به فرجام رساندند. در کنار آن یک تلمود (کوچک‌تر) وجود دارد که به نام تلمود اورشلیمی یا فلسطینی معروف است.

در کنار اینها هنوز تارگوم‌ها («ترجمه‌ها») قابل ذکر هستند که نوشته‌های مقدس عبری به زبان‌های دیگر، به ویژه آرامی را در بر می‌گیرند که عمدتاً در کنیسه‌ها برای نیایش مورد استفاده قرار می‌گرفتند. به جز یک تارگوم از کتاب ایوب، که در **قمران** [Qumran] پیدا شد، همه‌ی تارگوم‌ها پس از میلاد مسیح یعنی بین قرون ۳ و ۵ میلادی ویراستاری و نگارش شده‌اند.

در دین زرتشتی برای ثبت متون آئینی اوستا در قرن ۴ یا ۶ میلادی یک خط که از لحاظ آوایی بسیار دقیق بود اختراع شد (۵۳ حرف با ۱۶ حرف صدادار) و بدین ترتیب اوستای مکتوب بوجود آمد [۵۶] (اوستا: «دانش»، «متن پایه»، «وصایا»؟). بعدها، توسط تفاسیر و نوشته‌هایی به زبان پارسی میانه (زند [تفسیر]، دین‌کرد یا دینکرد [کرده‌های دینی یا نوشته‌های دینی]) تکمیل شد. زند یک برگردانِ پارسی میانه از اوستا با قطعات تفسیری است و شباهت ظاهری بزرگی با تارگوم‌های یهودی دارد. دینکرد پارسی میانه در قرن ۹ میلادی یک سر هم بندی از متون متفرقه است [۵۷].

در قرآن، منداییان (یعنی نصرانی‌ها و صابئین‌ها) نیز «اهل کتاب» به شمار می‌روند. آنها مهم‌ترین کتاب‌های خود را به خطی مخصوص به خود در قرن ۲ یا ۳ به رشته‌ی تحریر در آوردند. بویژه مهم‌ترین آنها، **گِنزا** [گنجینه] «راست» و «چپ» بوده است. ثابت شده است که

قـدیمی‌تـرین نوشـته‌ی آنهـا یعنـی قُلسـتا [Qolasta] (سـتایش، مجموعـه قوانین) به سده‌های ۳ یا ۴ میلادی برمی‌گردد [۵۸].
در کنـار آن، از زمـان‌هـای پـیش، جریـان‌هـای گونـاگونِ گنوسـی آن قـدر تولیدات نوشتاری داشتند کـه مـی‌تـوان از مضـامین مسـیحی آنهـا– آنگونـه که یافته‌هـا در **نجـع حمـادی** نشـان مـی‌دهنـد- یـک انجیـل عهـد جدیـد گنوسی جمع‌آوری کرد.
متـأخرترین و همچنـین شـایع‌تـرین جنـبش گنوسـی – ایـن جنـبش از زادگـاه خـود در میـانرودان تـا شـرق و از مـاورالنهر بـه چـین و هنـد و از غـرب بـه شـمال آفریقـا، ایتالیـا و مـابقی منـاطق - مانویـت بـود. مانویـت رسالت تبشیری بـرای خـود قایـل بـود، و بـرای خـود سـاختارهای کلیسـایی بوجـود آورد و از همـان آغـاز خـود را بـه منزلـه‌ی یـک دیـن اهـل کتـاب مـی‌نگریسـت. مؤسـس آن، مـانی (مـرگ ۲۷۷/۲۷۶) خـودش کتـابِ مقدسی را به رشته‌ی تحریـر در آورد کـه شـامل هفـت کتـاب اسـت کـه بـه آن هشـتمین («تصـویر») نیـز افـزوده شـد. مـانی بـرای نوشـتن ایـده‌هـای خـود از یـک «نـوع زبـان آرامـی» بـا «ظرایـف و ویژگـی‌هـای میـانرودان جنـوبی» و «خـط مـانوی مخصـوص بـه خـود» اسـتفاده مـی‌کـرد [۶۰]. بـه دلیل فعالیت‌های وسـیع تبشـیری ایـن فرقـه، ایـن نوشـته‌هـا بـه بسـیاری از زبانها ترجمه شدند و متعاقب آن ادبیات مانوی بیشتری آفریده شد.
تا سده‌ی بیستم ایـن کتابهـا و نقـل قـول‌هـای منفـرد از آنهـا در جـدل‌هـای کتبـی متکلمـان مسـیحی و بعـدها نویسـندگان عـرب شـناخته شـده بـود. تـازه بـا کشـفِ یافتـه‌هـایی در واحـه‌ی تورفـان [Turfan] در شـرق ترکمنسـتان و سـپس در مصـر، قطعـاتی از نوشـته‌هـای مـانی در دسـترس ما قرار گرفت.
اضـافه بـر ایـن، ترجمـه‌هـای بسـیاری از انجیـل در کشـورهای گونـاگون انجام شد که اکثراً با خلـق خـط مخصـوص بـه خـود نیـز تـوأم بـوده اسـت. قابـل ذکـر در اینجـا ترجمـه‌هـای فارسـی از انجیـل اسـت کـه البتـه فقـط پـاره‌هـای کمـی از آنهـا بـاقی مانـده اسـت [۶۱]. همچنـین ترجمـه انجیـل

بـه زبـان قبطـی، و پـیش از آن بـه گـویش سـاهدی [sahidisch] (مصـر سـفلا) و بـین قـرن ۵ و ۷ مـیلادی نیـز بـه گـویش بـوهری [Bohairisch] (گویش دلتای نیـل) صـورت گرفـت. در ایـن جـا نیـز ترجمـه گـوتیِ اسـقف ولفـیلا / اولفـیلاس [Wulfila / Ulfilas] در سـده‌ی ۴ مـیلادی را بایـد یـادآوری کـرد؛ از سـال ۴۰۶ یـا ۴۰۷ یـک ترجمـه بـه زبـان ارمنـی، و تقریبـاً همزمـان بـا آن ترجمـه بـه زبـان گرجـی کـه اکثـراً بـا رسـم‌الخـط مخصوص به خود انجام شد، و غیره.

بخش بزرگی از این مجموعـه‌هـای نوشـتاری را مـی‌تـوان بـرای محـیط‌هـای دینی یا فرهنگی مربوطـه بـه عنـوان کتـاب مقـدس بـه مفهـوم کامـل خـود نگریسـت (مقـدمتاً آن را «اسـفار مقـدس اول» بنـامیم). بخـش دیگـر، تـا جایی که به عنوان تفسیر یـا تکمیـل بکـار بـرده مـی‌شـد، از جایگـاه والایـی برخورد بـود و بـه طـور غیـر مسـتقیم اعتبـار مقـدس بخـش دیگـر را تأییـد می‌کرد. از ایـن زاویـه مـی‌تـوان - اگـر ایـن قاعـده‌ی زبـانی پذیرفتـه شـود- نوشـتـه‌هـای «اسـفار مقـدس اول» را از ادبیـات «اسـفار مقـدس ثـانی» متمـایز سـاخت. البتـه ایـن مرزبنـدی‌هـا آنچنـان دقیـق و روشـن نیسـت. مثلاً بعـدها، بـه دینکـرد زرتشـتی «تلویحـاً حتـا عنـوانِ بـزرگ‌تـرین مرجـع داده شد». [۶۲]

در ایـن جریـان شـگفت‌انگیـز و سرشـار از تولیـدات نوشـته‌هـای مقـدس در شـرق، مـی‌تـوان قـرآن و یـا کـلاً احادیـث اسـلامی را طبقـه‌بنـدی کـرد. در این جا می‌توان روشـن سـاخت کـه ابتـدا قـرآن بـه عنـوان توضـیح و تأییـد تـورات و انجیـل درک مـی‌شـده، یعنـی جـزو «اسـفار مقـدس ثـانی» تلقـی می‌شده است. ولـی بـا پیـدایی اسـلام بـه مثابـه‌ی یـک دیـن مخصـوص بـه خود، قرآن به مثابه‌ی یـک کتـاب مقـدس قـائم بـه ذات یـا بـه اصـطلاح بـه منزلـه‌ی «اسـفار مقـدس اول» درک گردیـد. تـدوین سـنت بعـدی اسـلامی و دیگـر احادیـث از همـان آغـاز بـه عنـوان توضـیح و تأویـل ارکـان قـرآن تحریر شدند، یعنی خـود آنهـا بـرای قـرآن در حکـم «اسـفار مقـدس ثـانی» بودند. ولی اگـر دقیـق بـدانها بنگـریم، خـود ایـن نوشـته‌هـا بـرای اسـلام در

حقیقت در حکم «اسفار مقدس اول» می‌باشند، زیرا اسلام توسط این نوشته‌های مرجع یعنی احادیث و سنت پایه‌گذاری شد و آنها به قرآن، مستقل از عهد قدیم و عهد جدید، جایگاه «اسفار مقدس اول» را اعطا کردند.

۴،۲- درباره‌ی شکل متن و ویژگی زبانِ قرآن

۴،۲،۱- مواد قابل دسترس کنونی

قرآن در زمانی بوجود آمد که در آن محیط دینی، همه‌ی ادیان، جنبش‌ها و گرایش‌های دینی نیز از یک رویکرد چشمگیر برای مکتوب‌سازی برخوردار بودند. در ضمن هر جریان دینی از سیستم‌های خطی خاص خود استفاده می‌کرد. عجیب می‌بود اگر — این جنبش را این گونه بنامیم - جنبش قرآنی چنین اسناد مکتوبی بوجود نمی‌آورد.

مانند مابقی نوشته‌های مقدسی که در آن زمان خلق شدند، باید برای قرآن نیز یک روند طولانی پیدایش را پذیرفت که دقیقاً نمی‌توان آغاز آن را مشخص کرد. متن نهایی و کامل آن در حدود پایان قرن ۹ میلادی (سوم «هجری») صورت گرفته است.

قدیمی‌ترین دست‌نوشته‌ها فقط به صورت قطعاتی در اختیار ما هستند. وسیع‌ترین تکه‌های قرآن چاپ‌هایی می‌باشند که به عنوان رونوشت در اختیار ما قرار دارند: دست‌نوشته پاریس (قرار است بزودی این دست‌نوشته چاپ و منتشر شود)، دست‌نوشته‌ی رونوشتی لندن (این هم قرار است بزودی به چاپ برسد) و دست‌نوشته‌ی سمرقند. دست‌نوشته‌های صنعا، که تاکنون ویرایش نشده‌اند، قابل دسترس هستند (میکرو فیلم آن در دانشگاه زارلند) و دست‌نوشته‌ی سنت‌پترزبورگ، و در کنار آنها تکه‌های کم و بیش وسیع دیگری هم وجود دارند. با توجه به مواردی که ممکن است تاکنون نادیده گرفته شده باشند، همین قطعات می‌توانند بیش از نیمی از متن قرآن امروزی را تشکیل بدهند [۶۳].

تعیین تاریخ این دست‌نوشته‌ها دشوار است. ارزیابی و تحلیل از طریق روشِ کربن ۱۴ برای پژوهش این دست‌نوشته‌ها که صرفاً فقط می‌تواند عمر نوشته‌ها را بررسی کند، بسیار نادقیق است. تعیین تاریخ دقیق – در این مورد حداقل موضوع بر سر دقتِ دهه‌هاست- مشروط به شناخت تقریبی شرایط نگهداری و همچنین تأثیرات آب و هوایی بر دست‌نوشته‌هاست، به طوری که نتایج ممکنه یک پهنای باند بسیار بزرگ دارند (چیزی که برای تعیین تاریخ یافته‌های پیش‌تاریخی که با طول زمان بسیار دراز سر و کار دارد مشکل‌ساز نیست).

همچنین تا زمانی که حداقل یک قطعه از قرآن به لحاظ زمانی به طور دقیق مشخص نشده باشد که بتوان آن را به عنوان میزان و شاخص بکار گرفت، تعیین تاریخ متون قرآنی و احادیث آسان نخواهد بود. مطالعات زبان‌شناختی ولی بر این نظرند که اکثر دست‌نوشته‌های شناخته‌شده‌ی کنونی متعلق به رونویسی‌هایی هستند که دو یا سه نسل بعد صورت گرفته‌اند و از این رو به نیمه‌ی دوم قرن ۹ میلادی تعلق دارند. در مقابل، کسانی مانند میشائیل مارکس، مدیر پروژه‌ی Corpus-Coranicum-project مدعی هستند که می‌توانند از طریق دست‌نوشته‌های قدیمی ثابت کنند که بیش از نیمی از متن قرآن مربوط به سال ۶۶۰ میلادی می‌باشد. البته برای این ادعا هنوز استدلالات و مدارکی عرضه نکرده‌اند.

۴،۲،۲- درباره‌ی شکل متن قطعات قرآن

اگرچه این موضوع از خیلی پیش روشن شده ولی در این جا برای درک بهتر لازم است به چند نکته درباره‌ی خط عربی اشاره شود [۶۴].

خط عربی تازه در ارتباط با نوشتن قرآن به تدریج به شکل نهایی خود تکامل یافت. این خط «هیچ تاریخ قابل ذکر پیش از اسلام ندارد. به جز چند حکاکی کوتاه و گرافتی‌مانند [graffiti] هیچ چیز دیگر از

لحـاظ تـاریخی نمـی‌تـوان از آن یافـت» [۶۵]، و اشـاره بـه چیـزیماننـد اشعار عربی پیش از اسلام همـه بـه ناکجاآبـاد مـی‌رود، زیـرا آنهـا مربـوط بـه پیش از اسلام نیستند، حـداقل بـه ایـن شـکلی کـه امـروز در برابـر مـا قـرار دارند.

قدیمی‌ترین قطعـات موجـود قـرآن، بـه خـطِ بـه اصـطلاح حجـازی و کمـی بعد به خـط کـوفی نوشـته شـده‌انـد. نگـارش هـر دوی آنهـا بـا خـط نـاقص [scriptio defectiva] صـورت گرفتـه اسـت، یعنـی بـدون اعـراب‌گـذاری و نقطه‌گذاری. ایـن مـورد آخـری، یعنـی نبـودِ نقطـه‌گـذاریِ حـروف بـی‌صـدا که از یک تا سه نقطه را شـامل مـی‌شـوند، چنـدین حـرف بـی‌صـدا در زبـان عربی را در برمی‌گیرد[ب، ت، ج، ح، خ، چ، ظ، ط، ض، ص و غیره].

خـط عربـی دارای ۲۸ حـرف اسـت کـه «فقـط ۷ تـای آنهـا کـه نقطـه نمـی‌گیرنـد، کـاملاً مشـخص مـی‌باشـند. در قـدیمی‌تـرین دسـت‌نوشـته‌ی قـرآن، حروفـی کـه چنـد معنـی دارنـد بـیش از نیمـی از مـتن را شـامل می‌شوند» [۶۶]. تازه پس از گذاشـتن نقطـه‌هـا معلـوم مـی‌شـود کـه معنـی آنهـا چیسـت. اگـر حـروف صـامت نقطـه‌گـذاری نشـده باشـند، یـک حـرف صـامت مـی‌توانـد دو تـا پـنج علامـت گونـاگون را نماینـدگی کنـد. بـدین ترتیب بنـا بـه ارزیـابی ابـن وراّق مـثلاً نمـی‌تـوان بـین «ف» و «ق»، «ج» و «خ»، «ذ» و «د»، «ر» و «ز»، «س» و «ش»، و سـرانجام «ط» و «ظ» تفاوت قایل شد [۶۷]. می‌تـوان تصـور کـرد کـه بـا ایـن خـط نـاقص تـا چـه اندازه قرائت‌ها مـی‌تواننـد متفـاوت باشـند، حتـی اگـر فقـدان اعـراب‌گـذاری را هم نادیده بگیریم.

بـه سـخن دیگـر: ایـن متـون قابـل خوانـدن نیسـتند. بـه همـین دلیـل در سنت اسلامی ادعا مـی‌شـود کـه خواننـدگان در آن زمـان همـه مـتن قـرآن را از بـر مـی‌دانسـتند و متـون فقـط وسـیله‌ی کمکـی بـوده بـرای قاریـان قـرآن – کـه بـه هـر حـال قـرآن را از بـر مـی‌دانسـتند. ولـی ایـن سـنت شـفاهی قرائـت بیشـتر یـک آرزوی غیرواقعـی اسـت. زیـرا ثابـت شـده کـه قرائت‌های گوناگون قـرآن کـه در طـول زمـان بوجـود آمدنـد، نـه بـه سـنتِ

شفاهی متفاوت بلکه ناشی از قرائت‌های گوناگون همان متن واحد با رسم‌الخط چند معنایی است. این قرائت‌های گوناگون «به هیچ وجه به اشتباهات بازخوانی شفاهی برنمی‌گردد بلکه خیلی ساده از خطِ ناقص سرچشمه می‌گیرد» [۶۸].

تازه در طی سده‌ی ۹ میلادی با اضافه کردن نقطه‌ها و سپس اعراب به متن قرآن، این کتاب به تدریج به شکل نهایی نزدیک می‌شود. این که برای نخستین بار در چه زمانی خط کامل [scripto plena] به فرجام رسید، در حال حاضر دقیقاً نمی‌توان مشخص کرد.

شکی نیست که به هنگام تکمیل خط، دست‌نوشته‌های قرآن مورد تفسیر و تأویل قرار می‌گرفتند. ولی حالا دیگر مفسران، عرب‌های مسلمان بودند و به همین دلیل- صرفِ نظر از این که مفهوم بسیاری از بندها را نمی‌توانستند به درستی درک کنند (طبعاً خط می‌بایستی حفظ می‌شد)- آنها قطعات قرآن را از یک سو عربی و از سوی دیگر با درک اسلامی خود مطالعه می‌کردند. آخرین نسخه قرآن که تا به امروز به عنوان کتاب مقدس مسلمانان عرضه می‌شود با اتکا به آخرین تفاسیر شکل گرفته و کتابی اسلامی است که با همین مضمون نیز به زبانهای دیگر ترجمه می‌شود.

۴،۲،۳- درباره‌ی زبان قرآن

مدتهای طولانی این توافق همگانی وجود داشته که قرآن نه تنها به خط عربی بلکه به زبان عربی نوشته شده است. این که در متن قرآن واژه‌های آرامی به وفور یافت می‌شود، به تلاش‌های آلفونس مینگانا در آغاز قرن بیستم برمی‌گردد. همچنین گرهارد اندرس نیز در همین مسیر می‌اندیشید [۶۹].

یک تغییر پارادایم کامل در زبان‌شناختی قرآن توسط کتاب کریستوف لوکسنبرگ یعنی «قرائت سُریانی – آرامی قرآن» در سال ۲۰۰۰ صورت گرفت [۷۰]. او توانست اثبات کند که بسیاری از بخش‌های

قرآن نه به زبان عربی که به خط عربی ولی با واژه‌ها و جملات آرامی نوشته شده‌اند. از این طریق برای نخستین بار این امکان بوجود آمد که بتوان بخش‌های مبهم قرآن را – که یک چهارم آن را تشکیل می‌دهد- به درستی و سازگار با کل متن ترجمه کرد. مفاهیم سریانی – آرامی نه تنها در بخش‌های مبهم قرآن بلکه در تمام بخش‌هایی که تاکنون به عنوان عربی تشخیص داده شده بودند، حضور دارند. همچنین حروف ربط، حروف [وندها] و نحو [جمله‌سازی] در بسیاری موارد فقط با اتکا به زبان آرامی قابل توضیح هستند. معنی آرامی واژه‌ها اغلب – ولی نه فقط- با قرار دادن گونه‌ای دیگر از «نقطه‌گذاری» روی حروف بوجود می‌آید، که این نشانگر آن است که آخرین نویسندگانی که روی قرآن کار می‌کردند فقط عربی می‌دانستند ولی با زبان اصلی آن [سریانی - آرامی] آشنا نبودند. ممکن است که این قرائت‌های اشتباه به دلیل نزدیکی این زبان‌های سامی به یکدیگر رخ داده باشد که یک واژه‌ی اصلی در هر یک از زبان‌ها معانی متفاوتی به خود گرفته باشد.

به نظر می‌آید که زبان قرآن، یک زبان آمیخته از عربی – آرامی بوده یا به یک عربی‌ای نوشته شده که با اصطلاحات یا مفاهیم سریانی غنی شده بود و نویسندگان و ویراستاران آغازین قرآن آن زبان را می‌شناختند و به احتمال قوی گویش یا زبان عامیانه («قابل فهم») آنها نیز بوده است؛ ولی توأم با عربی‌سازی، هر چه بیشتر این زبان به انزوا رانده و سرانجام به فراموشی سپرده شد. از طریق ترجمه‌ی لوکسنبرگ این امکان فراهم شده که ارتباطات و پیوندهای درونی متن قرآن معنا پیدا کنند؛ در اینجا همچنین روشن می‌شود که در قرآن خیلی بیش از آن چه که گمان می‌رفت عناصر مسیحی وجود دارد: بقایای نیایش‌های سریانی قدیم [۷۱]، توصیفات بهشتِ مسیحیان، نقل‌قول‌های تاکنون شناخته‌نشده، سرودها، فرمول‌های گرویدن به دین [در اسلام شهادتین] و غیره.

بـویژه روشـن مـی‌شـود کـه در ترجمـه‌هـای تـاکنونی قـرآن کـه مترجمـان تصور مـی‌کردنـد ایـن یـا آن واژه یـا جملـه عربـی اسـت، در بسـیاری مـوارد بایـد تجدیـد نظـر بـه عمـل آیـد. ایـن در مـورد خواننـدگان مسـلمان قـرآن که به زبان عربی تسلط دارند، نیز صدق می‌کند.

همچنـین در کنـار ایـن آگـاهی‌هـای نـوین نسـبت بـه گذشـته، روشـن و روشـن‌تـر مـی‌شـود کـه یـک سلسـله تصـورات، الگوهـا و مفـاهیم از سـنت دینـی ایرانـی – بـویژه بخـش‌هـایی کـه در محـیط سُـریانی جـذب شـده بودنـد - نیـز وارد قـرآن شـده‌انـد [۷۲]. افـزون بـر ایـن، تـأثیرات دستمایه‌های بودایی نیز قابل تشخیص‌اند [۷۳].

۴،۲،۴- قرآن سریانی – آرامی («قرآن اصلی»)

کریسـتوف لوکسـنبرگ در مقالـه‌ی جدیـدِ خـود دربـاره‌ی بقایـای حـروف سـریانی – آرامـی در دسـت‌نوشـته‌هـای اولیـه‌ی قـرآن، اطلاعـات خـود را دربـاره‌ی زبـان قـرآن و خـط قـرآن بـه گونـه‌ای وسـیع توسـعه داد [۷۴]. او همچنین نتایج پـژوهش‌هـای خـود را در ایـن مجموعـه گنجانـده اسـت. بـه هنگام تحلیـلِ و ارزیـابی قطعـات قـدیمی قـرآن بـر او معلـوم شـد کـه یـک سلسله از علایم حرفی عربـی آنچنـان بـا حـروف سـریانی – آرامـی شـباهت دارند کـه یکـی دانسـته مـی‌شـوند، در حـالی کـه حـروف صـامت دیگـری را نماینـدگی مـی‌کننـد. اگـر آدم آن واژه‌هـا را در شـکلِ سـریانی‌اش و نـه عربـی شـده‌اش بخوانـد، آنگـاه معـانی آنهـا منطقـی و توجیـه‌پـذیر خواهنـد بود.

این بررسی‌های تجربـی نشـان مـی‌دهنـد کـه نگـارش قـرآن بـه خـط عربـی نـه از سـنت شـفاهی بلکـه از روی نوشـته‌هـایی بـه زبـان سـریانی – آرامـی صورت گرفته است. زیـرا فقـط از ایـن طریـق اسـت کـه مـی‌تـوان خطاهـای نوشتاری را توضیح داد.

لوکسـنبرگ بـه سـنتِ مسـیحیانِ خـاور نزدیـک کـه بـه زبـان سـریانی – آرامـی مـی‌نوشـتند اشـاره مـی‌کنـد کـه هـم در متـون نیایشـی و هـم در

«ادبیات وسیع مسیحی – عربی» و هم برای نوشتن عربی از یک خط سریانی – آرامی استفاده می‌کردند، یعنی خطی که در آنجا **کرشونی** [جرشونی] نامیده می‌شد. «نتایج سنجش در حال حاضر روشن می‌کنند که قرآنِ نخستین به این خط نگارش شده بود» [۷۵]. یعنی این که بخش بزرگی از قرآن، منابعِ مکتوب به زبان تلفیقی عربی-سریانی- آرامی داشته (یا: یک زبان عربی که شدیداً متأثر از عناصر سریانی – آرامی بوده است) که ابتدا به یک رسم‌الخط کرشونی، یعنی با حروف سریانی – آرامی نوشته شد و بعدها این متن به خط ناقص عربی برگردانده شد.

اگر چنین باشد، متن قرآن یا حداقل بخش‌های بزرگی از آن به زمان پیش از «عبدالملک مروان» باز می‌گردد. شواهد بسیاری حاکی از آن است که عبدالملک مروان این متون را از موطن خود [مرو] می‌شناخته است. امکان دارد که او آنها را با خود به دمشق آورده بوده باشد؛ این احتمال هم وجود دارد که این متون در منطقه‌ی میانرودان در میان مردم رایج بوده باشند.

ظاهراً عبدالملک مروان در تولید قرآن که سرانجام به خط ناقص عربی نوشته شد – از این قرآن هنوز دست‌نوشته‌های قدیمی موجود است - سهم بزرگی داشته است [76]. به نظر می‌رسد که پروژه‌ی عربی‌سازی عبدالملک و تثبیت یک امپراتوری بزرگ عربی-مسیحی برای او «تکیه‌گاهی» بوده که دست به ایجاد یک قرآن مکتوب عربی بزنند، طبعاً تا آنجا که دست‌نوشته‌ها در اختیارش بود.

۴،۳- قرآن به مثابه‌ی یک نوشته‌ی پیش از اسلام

همانگونه که گفته شد، قرآن در سده‌ی ۹ میلادی به یک نوشته‌ی مقدس اسلامی تبدیل شد، اگرچه خود قرآن پیش از تکمیلِ نهایی‌اش، اسلامی نبود. جالب این است که اخیراً حتا آنگلیکا نویویرت در برلین گفته که قرآن پیش از استفاده‌ی آن به عنوان «متن مؤسس

دین اسلام» در اصل «هنوز یک متن اسلامی نبوده» است، بلکه «آن دسته از خوانندگان باستان متأخر را مورد خطاب قرار می‌دهد که به دنبال پاسخ به پرسش‌هایی هستند که با یهودیان و مسیحیان مشترک می‌باشند» [۷۷]. جای خوشحالی است که اندکی در نظرات خانم نویویرت تغییر بوجود آمده! البته آ. نویویرت از کنار این پرسش که: مگر شنوندگان باستان متأخر چه پرسش‌هایی داشتند که با یهودیان و مسیحیان «مشترک» بودند، می‌گذرد. آیا به این دلیل نبوده که آنها مسیحی، سوری مسیحی، بودند و شدیداً تحت تأثیر عهد قدیم قرار داشتند؟

اگر قرآن همان‌گونه که هست خوانده شود یعنی بدون تفاسیر متقدمِ سنت و احادیث بعدی و بدون فرآیند بازتفسیری که طی بازنویسی آن برای تکمیل نهایی صورت گرفته، این شناخت قابل انکار نیست. *قرآن به خودی خود هیچ مبنایی به منزله‌ی سندِ مؤسس اسلام عرضه نمی‌کند. ولی وقتی قرآن با اتکا به اسطوره‌های مربوط به اسلام خوانده می‌شود، یک پوشش تأویلی نوین بر آن کشیده می‌شود که عملاً در آن هیچ زمینه و پیشنه‌ای وجود ندارد.* این مسئله می‌باید در بعضی از جنبه‌ها روشن شود.

۴،۳،۱- درباره‌ی الهیات [علم کلام] قرآن

ظاهراً از منظر علم کلام، موضوع اصلی قرآن بر سر آن است که تفاوت‌های ماهوی فکری خود را- به منزله‌ی نوعی ویژه از مسیحیت سوری/ ایرانی که مبتنی بر مسیحیتِ «پیش از شورای نیقیه» بوده- از مابقی جریانات درون مسیحیت روشن کند[۷۸]. در این رابطه، این نحله‌ی مسیحی، همواره تلاش می‌کرد درک متفاوت خود را از وحدانیت ناب (در مقابل تعالیم ثنوی و در مواردی تثلیث) [۷۹]، مسیحیت‌شناسیِ مبتنی بر تاریخ رستگاری (عیسی به مثابه‌ی مسیح، پیامبر، رسول خدا و غیره در برابر درک فرزندبودگی «جسمانی» او یا

بـــه عبـــارتی تعـــالیم دو طبیعتـــی مســـیح یعنـــی تجســـید او)، آفـــرینش، فرجام‌شناســی و اخلاقیــات روشــن ســازد. قــرآن بــرای اســتدلالات خــود بــه تورات و انجیل متوسل می‌شود که مدعی تأویل درست از آنهاست.

ایــن تعــالیم اغلــب – نــه همیشــه- جــدل‌وار و بــا لحنــی فرقــه‌گرایانــه و تحکّمــی اعــلام مــی‌شــدند؛ بــویژه در آغــاز، علیــه‌ی توســعه‌ی آن درکــی از مسیحیت سمت و ســو داشــت کــه از زمــان شــورای تیســفون در ســال ۴۱۰ میلادی، بر اســاس اعتقادنامــه‌ی نیقیــه (تعــالیم مربــوط بــه همگــونی مســیح و خـــدا و در نهایـــت تثلیـــث) و بعـــدها توســـط شـــوراهای «یونـــانی» بـــه رسمیت شناخته شد.

البته ایــن فرآینــد از طریــق تــأثیرات بعــدی تفکــر ســوری نــرم‌تــر شــد و بــا ابــزار «علــم کــلام انطاکیــه» در ســده‌هــای ۴ و ۵ مــیلادی، بــویژه بــا ارجــاع بــه نوشــته‌هــای تئــودور فــون موپســوتی (مــرگ ۴۲۸ مــیلادی) «مغلــوب» گردید. *ولــی تقابــل هســته‌ی فکــری جنــبش قرآنــی بــه «هلنیســتی» شــدن مســـیحیت ســـوریه برمـــی‌گـــردد.* در ایـــن جـــا، گهگـــاهی نیـــز علـــم کـــلام مسیحیت یونان یا **مونوفیزیه**‌ی غسانیان مورد خطاب قرار می‌گرفت.

اگــر بــه قــرآن بــه عنــوان یــک ســند در خــود بنگــریم – و نــه در ارتبــاط بــا اســطوره‌هــای ســاخته شــده بــرای آن -*آنگــاه متوجــه مــی‌شــویم کــه ایــن کتاب برداشــت‌هــای یــک گــروه خــاص مســیحی را بازتــاب مــی‌دهــد.* طبعــاً این کتــاب متــأثر از بســیاری حــوادث دیگــر بــوده کــه رد پاهــای خــود را در آن بر جای گذاشته است و می‌توان آنها را مشاهده کرد.

۴،۳،۲- نقش مسیح

جایگــاه مســیح بــویژه در نقــش عیســی مســیح در قــرآن کــه در علــم کــلام ســوری «پســر مــریم» خوانــده مــی‌شــود، روشــن مــی‌شــود. قــرآن در ایــن هسته‌ی فکــری بــا مســیحیت کــه عیســی مســیح نقطــه‌ی ثقــل و پایــه‌ی آن است، در چهار چــوب مســیحیت بــاقی مــی‌مانــد. البتــه قــرآن، پیــامبری را از آدم آغــاز مــی‌کنــد تــا بــه مــابقی مــی‌رســد – کــاملاً در ســنت علــم کــلام

سوری و سوری – ایرانی. ولی باز از نظر قرآن عیسی، پیامبر، رسولِ خدا، بندهی خدا (عبدالله)، قابل ستایش و مسیح [ناجی] است؛ او می‌میرد، زنده می‌شود و دوباره خواهد آمد.

در قرآن شخص بی‌نامی که با «تو» یا با عنوان پیامبر مورد خطاب قرار می‌گیرد وظایف مهمی دارد، بویژه یکی از وظایفش اعلام ایمانی است که مطابق بر «کتاب» است. واژه‌ی محمد فقط چهار بار در قرآن آمده است. در سه مورد به احتمال بسیار قوی نه نام یک پیامبر عرب بلکه یک لقب برای عیسی است [۸۰]. فقط یک بار در سوره‌ی ۳۳ آیه‌ی ۴۰ به نظر می‌آید که سخن از یک پیامبر عرب است – خود من تاکنون همین برداشت را داشته‌ام، زیرا در آیات ۳۷ تا ۳۹ همان سوره از ازدواج او با همسرِ فرزندخوانده‌ی خود گزارش می‌شود [۸۱]. اگر این گونه باشد، می‌توان که در سوره‌ی ۳۳، آیه ۴۰ آغاز و سنگ‌بنای حرکت به سوی یک دین نوین را دید:

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و پایانِ پیامبران است ...»

مفهومِ «پایانِ پیامبران» [خاتم النبیین] (حداکثر) از زمان ترتولیان (مرگ پس از ۲۲۰ میلادی) عنوانی برای عیسی [۸۲] و در مانویت عنوانی برای مانی [۸۳] بوده است. این عنوان می‌گوید که پیامبری در قالب عیسی، مانی و محمد به اوج یا انتهای خود می‌رسد.

این مورد، یعنی سوره‌ی ۳۳، آیه ۴۰ می‌تواند استثنایی باشد که نام محمد به هنگام ذکر نخستین‌اش، نقش مسیح را تحت شعاع خود قرار می‌دهد. شواهد بسیاری دال بر آنند که این بخش بعدها اضافه شده که می‌بایستی به عنوان پیش شرط شکل‌گیری یک دین جدید تلقی شود. احتمال این نیز هست که آیه ۴۰ [از سوره‌ی ۳۳]، شاید هم آیات ۴۳-۴۱ ، عبارات منفردی بودند که به هنگام جمع‌آوری قرآن به طور اتفاقی در این بخش گنجانده شدند. سپس می‌باید به عیسی که

در قرآن با لقبِ رسـول الله آمـده، ربـط داده مـی‌شـد تـا بـا مـابقی اظهـارات دیگر درباره‌ی اهمیت عیسی مطابقت پیدا کند.

۴،۳،۳- قرآن به مثابه‌ی توضیح کتبیِ کتب مقدس

همانگونه که در بعضـی از آیـه‌هـا آمـده، قـرآن خـود را بـه منزلـه‌ی تفسـیر، تأئیـد و تأویـل کتـب مقـدس، یعنـی تـورات و انجیـل عرضـه مـی‌کنـد، بـه سـخن دیگـر خـود را بـه مثابـه‌ی «اسـفار مقـدس ثـانی» مـی‌نگـرد. هـم عنوان کلی ایـن کتـاب یعنـی نـامش (قـرآن)، هـم «مفـاهیم تقسـیم‌بنـدی» آن بـه سـوره و آیـه و هـم قـرار دادن «حـروف مرمـوز» در آغـاز سـوره‌هـا نشان می‌دهند کـه تـا چـه انـدازه بـه سـنت سـوری – مسـیحی و رابطـه‌اش با کاربردهای نیایشی از کتاب‌های مقدس نزدیک بوده است [۸۴].

قـرآن بـا صـراحت طـی یـک سلسـله از بنـدهایش مـی‌گویـد کـه «فقـط» مـی‌خواهـد کتـابِ مقـدس را تأییـد و بـه درسـتی تأویـل کنـد. سـوره‌ی ۵، آیه ۶۸ از مردم می‌خواهد:

«بگـو اي اهـل کتـاب تـا [هنگـامي کـه] بـه تـورات و انجیـل و آنچـه از پروردگارتـان بـه سـوي شـما نـازل شـده اسـت عمـل نکـرده‌ایـد، بـر هـیچ [آئین بر حقی] نیستید ... » [۸۵].

خواسـته‌هـای مشـابهی در جـای دیگـر نیـز آمـده اسـت (ن.ک مـثلاً بـه س ۴، آ ۴۷، س ۴، آ ۱۳۶، س ۵، آ ۶۶، س ۹، آ ۱۱۱ و غیـــــره). همــــــه‌ی ایـن اظهـارات در سـوره‌هـای بـه اصـطلاح مـدنی (مدینـه) آمـده‌انـد [۸۶]. احتمالا در مرحله‌ی آخـر سـنت قرآنـی، بحـث‌هـای کلامـی فراوانـی صـورت گرفته که باعث شکل گرفتن چنین جملاتی شده است.

در این مرحله‌ی آخرِ جنـبش قرآنـی، خـود قـرآن هـر چـه بیشـتر بـه مثابـه کتابی مهـم کـه توضـیح درسـت از کتـب مقـدس ارایـه مـی‌دهـد، در مرکـز قرار می‌گیرد. سوره‌ی ۳، آیات ۳ و ۴ می‌گوید:

آیه ۳: «آن خدایی که کتاب را به راستی بر تو فرستاد، تأییدی‌ست بر کتب آسمانی قبل از خود که بر شما نازل کرده است یعنی تورات و انجیل»، آیه ۴: «و پیش از این برای هدایت مردم فرستاد ...»

در اینجا منظور از «کتاب»، قرآن است. این «کتاب» باید آن چه را که در تورات و انجیل است، تأیید کند (مشابه‌ی آن: سوره ۲، آیه ۸۹، سوره ۴، آیه ۱۳۶ و سوره ۵، آیات ۴۶ و ۴۸).

وقتی قرآن، مانند سوره‌ی ۳، آیه ۳، «کتاب» نامیده می‌شود، بدین معنی است که به تورات و انجیل نزدیک می‌شود، حتا وقتی که قرار است «فقط» به عنوان تأیید آنها باشد. همچنین سوره‌ی ۱۵، آیه ۱ «کتاب و قرآن» را در یک ردیف قرار می‌دهد و می‌گوید: «این است آیات کتاب [آسمانی] و قرآن روشنگر[مبین]». همین طور سوره‌ی ۹، آیه‌ی ۱۱۱، تورات، انجیل و قرآن را در کنار یکدیگر نام می‌برد. این، بدین معناست که توضیح درست کتب مقدس در قرآن، که شاید از پیش بخش‌های بزرگی از آن وجود داشتند، به تدریج کیفیتِ مستقل و مقدس بدست آورد.

اهمیت بزرگِ درک صحیح از کتاب را مثلاً سوره‌ی ۳، آیات ۱۹ و ۲۰ توضیح می‌دهند: «در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند مگر پس از آن که علم برای آنها حاصل آمد ...» و آیه ۱۹ می‌گوید: «و اگر با تو به محاجه پرداختند، پس بگو: .... آیا می‌خواهید حالا اسلام بیاورید؟»

چنین بندهایی در قرآن اغلب به عنوان اشاره به یک دین جدید یعنی اسلام درک شده است. ولی همان طور که گفته شد نمی‌توان «دین» را با «Religion» ترجمه کرد؛ زیرا اسلام به معنی «تطبیق با کتاب [مقدس]» می‌باشد. در این جا – بویژه مسیحیان- سرزنش می‌شوند که به محض این که «علم» برای آنها حاصل آمد- یعنی وحی به مثابه «علم»- به محاجه درباره‌ی کتاب [مقدس] در غلتیده‌اند (چیزی که

منطبــق بــا واقعیــت اســت). ظــاهراً بعضــی از ایــن تفاســیر از کتــاب حــذف شده‌انـد (آنگونـه کـه قـرآن مـثلاً در ارتبـاط بـا پسـرِ خـدا بـودن مسـیح یـا تثلیث اظهار مـی‌دارد). در ایـن جـا، قـرآن بـه مثابـه‌ی «حـافظ عقیـده‌ی بـر حق» یا راهی «درست و حقیقـی»، از رقبـا مـی‌خواهـد کـه بـه اسـلام یعنـی بـه تطبیـق بـا کتـاب [مقـدس] رو آورنـد. جنـبش قرآنـی معتقـد بـود کـه برداشـت خـودش مطـابق بـا کتـاب مقـدس اسـت – در مقابـل دیگـران کـه اهـل کتـاب بودنـد- و ایـن را در قـرآن مسـتند سـاختند. و البتـه بـه زبـان روشــن «عربــی» (ســوره ۱۶، آیــه ۱۰۳، مقایســه کنیــد بــا ســوره ۱۵، آیــه ۱)، درسـت ماننـد ترجمـه‌ی انجیـل سـوری کـه «سـاده» [بسـیط] (پشـیتا) نامیده می‌شد.

این ارجاع قـرآن بـه کتـاب مقـدس، بعـدها، یعنـی پـس از اسـتقرار اسـلام و قـرآن بـه مثابـه‌ی «سـند مؤسـس»، دیگـر مـورد توجـه قـرار نگرفـت. تـزِ «غیرقابـل تقلیـد» بـودن قـرآن، مـانع از آن شـد کـه کـارکرد و وظیفـه‌ی اعلام شده توسـط خـود آن بـه مثابـه توضـیح درسـت کتـاب مقـدس مـورد توجه قرار بگیرد.

طی پژوهش‌هـای دقیـق از مـدتها پـیش مشـخص شـده کـه در قـرآن مـواد و موضــوعات بســیاری از عهــدین و آپوکریفــا وجــود دارد. ولــی مهــم تحقیقـات جدیـدتر هسـتند کـه بـه متـون قرآنـی واقعـاً بـا روش‌هـای تفسـیری دقیـق برخـورد مـی‌کنـد و تنیـدگی عمیـق آن را بـا ایـن سـنت نشان می‌دهد، چیزی که تاکنون اسلام‌شناسی بدان عمل نکرده است.

اشاره‌ای کوتاه بـه چنـد نمونـه: برتـرام اشـمیتس، سـوره ۲، «بقـره / گـاو» را همـین گونـه تحلیـل مـی‌کنـد [۸۷]. او کـاملاً متکـی بـر سـنت و احادیـث فکـر مـی‌کنـد و معتقـد اسـت کـه «ایـن سـوره ... شـناختی کلـی از فرآینـد پیدایش اسلام بـه مثابـه‌ی دینـی مسـتقل» بـه دسـت مـی‌دهـد [۸۸]. ولـی او همچنین توضیح می‌دهـد کـه مبنـای قـرآن «جهـان‌بینـی ادیـان انجیلـی در سـده‌هـای ۶ بـه ۷ مـیلادی» اسـت، «یعنـی مفـاهیم در ایـن سـوره،

مسـبوق بـه یهودیـت تلمـودی و همچنـین مسـیحیت آن زمـانی هسـتند» [۸۹].

او همچنین در تأویل‌های منفرد خـود نشـان مـی‌دهـد کـه تقریبـاً هـر یـک از آیــات ســوره‌ی ۲ ارجاعــات و تــداعی‌هــای انجیلــی دارد و آنهــا را بــه خـدمت مـی‌گیـرد. او از همـان آغـاز، ارجاعـات بـه کتـاب‌هـای پیـدایش، خــروج، مزامیــر، اشــعیاء، ملاکــی، ایــوب، انجیــل متــی و یوحنــا، تــاریخ رســولان، نامــه بــه رومیــان را نشــان مــی‌دهــد – همــه‌ی اینهــا در آیــات آغـازین سـوره‌ی ۲ مـورد اسـتفاده قـرار گرفتـه‌انـد. برتـرام اشـمیتس اثبـات می‌کند که این سـوره کـاملاً حـرف‌هـای انجیلـی را مـورد بهـره‌بـرداری قـرار می‌دهد و با آنها به جدل مـی‌پـردازد. ولـی، بـا ایـن وجـود، او تـز خـود را بـر مبنــای تأویــل‌هــای آیــات منفــرد کــه چیــز دیگــری را بیــان مــی‌کننــد، نمی‌گذارد.

از منظر تأویلی، کارهـای فرانـک فـان در فلـدن دقیـق‌تـر هسـتند، اگرچـه او نیــز معتقــد اســت کــه منشــاء قــرآن محمــد بــوده اســت. او در رســاله‌ای «مراحــل تطــور ســوره‌ی ۳، آیــات ۳۳ تــا ۶۴ » را تحــتِ عنــوانِ «متــون متقـاربِ مسـیحیت‌شناسـی سـوری و عربـی» مـورد پـژوهش قـرار مـی‌دهـد [۹۰]. او نیــز بــه انبــوهی از ارجاعــات انجیلــی در قــرآن اشــاره مــی‌کنــد و نتیجه می‌گیرد:

«بـویژه گنجانـدن و اسـتفاده‌ی کارشناسـانه و مجـرب از ارجاعـات عهـدین که هدفش اثبات نـاجی بـودن مسـیح اسـت، از تـوان نویسـندگانی کـه فاقـد علم کلام مسیحی هستند خارج است» [۹۱].

او بــرای متــونی کــه مــورد پــژوهش قــرار داده، از پــیش فــرضِ خــود کــه محمد نویسنده‌ی آنها بوده، دست می‌کشد: او همچنین می‌نویسد:

«نویســندگان، شــناختِ بســیاری دقیقــی از مســیحیت‌شناســی موعــودگرایی کــه بــه اثــر دوگانــه‌ی لوقــا یعنــی انجیــل لوقــا و کتــاب اعمــال رســولان و همچنــین ارجاعــات فــراوان عهــدین مربــوط مــی‌شــود، داشــتند. همچنــین ایــن نویســندگان بــا پــدر تأویــل ســوری (افــرام ســریانی)، هــم از لحــاظ

روش‌شناختی (سنتِ تأویل تاریخ رستگاری و موعظه به سبک **مِدراش**، متون کاربردی و موعظه‌ها به هنگام عبادت) و هم از لحاظ متن‌شناسی (متون مقدس و آپوکریفا) آشنا بودند» [۹۲].

فان در فلدن در جُستاری با عنوانِ «متون متقارب– اهمیتِ متون انتقادی گوناگون و متون مرجع مسیحی برای ویراستاران سوره‌های ۶۱ و ۵ (آیات ۱۱۰ تا ۱۱۹)» که هنوز منتشر نشده است، به نتایج مشابهی می‌رسد.

امیدوارم که این نمونه‌ها کافی باشند. در اینجا روشن می‌شود: هر چه تأویل قرآن دقیق‌تر و موشکافانه‌تر پیش برود، به همان اندازه نیز تأثیر عمیق‌تر انجیل و آپوکریفا و علم کلام سوریه شرقی بر آن آشکارتر می‌شود. آنچه که به هدف و برنامه‌ی قرآن تبدیل می‌شود، یعنی تأیید و تأویل درست از تورات و انجیل، در کل متن قرآن مستند شده است. طبعاً عکس این هم درست است: بدون انجیل و سنت سوریه شرقی، نمی‌توان قرآن را درک کرد. باید اینجا به رسالتِ برنامه‌ای قرآن، که در سوره ۵، آیه ۶۸ آمده، اتکا کرد: ««بگو ای اهل کتاب تا [هنگامي که] به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است عمل نکرده‌اید، بر هیچ [آئین بر حقی] نیستید ... »

قرآن حاوی ارجاعات دقیق به عهد قدیم، عهد جدید و دیگر مواد انجیلی است که مانند «نخستین صحیفه‌های وحی» یا انجیل یعقوب و انجیل توماس به عنوان «نازل شده» می‌نگریست. مسیحیت سوری، ظاهراً مانند مسیحیت بیزانس و لاتین که ساختارهای بوروکراتیک سختی داشتند حد و مرز قاطع و روشنی برای شریعت مقدس [نوشته‌های مقدس] قایل نبود. ولی روشن می‌شود که تأویل کُتب مقدس از منظر قرآنی – برای گروه خود- همواره مهم‌تر شد و سپس در خود قرآن، مرتبه‌اش با تورات و انجیل در یک سطح قرار گرفت.

همواره این خطر برای مسیحیت و نیز جنبش‌های کلامی و فرقه‌ای قدرتمند آن وجود داشته که هر گروه با تفسیرِ به زعم خود درست،

بـه گونـه‌ای اعتبـار شـرعی کتـاب [انجیـل] را در سـایه‌ی خـود قـرار دهـد: اعتقادنامـــه‌ی نیقیـــه (۳۲۵ مـــیلادی) و شـــورای اول قســـطنطنیه (۳۸۱ میلادی) توانستند خـود را بـه مثابـه شـاخصِ دیـن و سـپس حتـا شاخصـی بـرای تفسـیر کتـاب مقـدس تعیـین نماینـد. مشـابه آن، بـرای نمونـه، نوشـته‌هـای اعتقـادی پروتسـتان‌هـا یـا تصـمیمات شـورای ترینـت [Trient] است. ولی تا زمانی کـه کسـی اصـول اعتقـادی را بـه گونـه‌ای نظـام‌منـد بـر فــراز کتــاب مقــدس قــرار نــداده، حــداقل از لحــاظ اصــولی در حــوزه‌ی مشـترک مسـیحی بـاقی مـی‌مانـد. ولـی در خـود قـرآن هـم، ایـن گـام برداشـته نشـده اسـت، بنـابراین از ایـن زاویـه کـه بنگـریم، قـرآن در طیـف مسیحی باقی مـی‌مانـد. ولـی از سـوی دیگـر، بـا قـرار دادن هـر چـه بیشـتر خـود [قـرآن] در کنـار تـورات و انجیـل، ایـن امکـان بوجـود مـی‌آیـد کـه تحـت شـرایط نـوین، شـرایطی کـه در حـدود پایـان سـده‌ی ۸ مـیلادی بـه تدریج بوجود آمد، این رویکرد ادامه یابد.

۴،۳،۴- یک دین جدید؟

همواره ادعا می‌شـود کـه در قـرآن از یـک دیـن جدیـد یعنـی اسـلام سـخن رفته و برای آن هم یک سلسـله نقـل‌قـول‌هـا ذکـر مـی‌شـود. ولـی در اینجـا باید توجـه شـود کـه «دیـن» همـان «Religion» («دیـن» بـه مفهـومی کـه مـا امـروز آن را برداشـت مـی‌کنـیم) نیسـت، بلکـه بـه معنـای «راسـتی، درسـتی»، یعنـی «درسـتی یـا راسـتی» برداشـت مـا از اعتقـاد، بـاور، راه و غیره است.

در مجموع مـی‌تـوان بـا توجـه بـه همـه‌ی سـوره‌هـا و آیـه‌هـا، کـه در اینجـا فرصـت بررسـی موشـکافانه‌ی آنهـا وجـود نـدارد (بـرای نمونـه: س ۵، آ ۳ / س ۹، آ ۳۳/ س ۱۰ ، آ ۱۰۶ / س ۴۸، آ ۲۸ / س ۶۱، آ ۹، و غیـــــــــره)، نتیجـه گرفـت کـه مـردم اهـل قـرآن نیـز بـه درسـتی، برتـری و مطابقـت (یعنـی اسـلام) نحلـه یـا بـاور خـود بـا کتـاب مقـدس [م.ک مـثلاً سـوره ۳، آیـات ۱۹ و ۸۵] اعتقـاد داشـتند. وقتـی آنهـا تصـورات خـود را در مقابـل

طیف‌های متفـاوت مسـیحیت، یهودیـت یـا دیگـر جنـبش‌هـای مـذهبی بـه مثابه‌ی دینِ راسـتین قـرار مـی‌دادنـد، چیـز عجیبـی نیسـت. درسـت ماننـد آن می‌ماند که مـثلاً فرقـه‌هـای کاتولیـک، لـوتری‌هـا، اصـلاح‌گـران یـا دیگـر مسـیحیان آزاد و فرقـه‌هـا در تفـاوت خـود نسـبت بـه مـابقی چنـین ادعاهایی را عنوان کنند.

در اینجا مشـکلی کـه ظـاهراً وجـود دارد ایـن اسـت کـه ترجمـه‌هـای قـرآن بـه زبـان‌هـای اروپـایی بـا تصـوراتی رقـم خـورد کـه مترجمـان بـا اتکـاء بـه تـاریخ خـود [اروپـایی] عمـل کـرده‌انـد (مـثلاً «دیـن» را «Religion» ترجمـه کـرده‌انـد). و البتـه در کنـار آن، ایـن مترجمـان بـه توضـیحات طبری نیز تکیـه کـرده‌انـد، در صـورتی کـه تـاریخ طبـری در زمـانی نوشـته شـد کـه دیگـر اسـلام خـود بـه یـک دیـن جدیـد بـا درکِ امـروزی تبـدیل شده بود. بـه همـین دلیـل، دیگـر بـه آنچـه کـه خـود قـرآن اظهـار داشـته، توجه نشده است.

یک نمونه سوره ۱۰۹ است که رودی پارت، اینگونه ترجمه کرده است:

«بگو ای کافران، آنچه مـی‌پرسـتید نمـی‌پرسـتیم، و آنچـه مـی‌پرسـتیم شـما نمی‌پرستید، و نه آنچـه پرسـتیدید مـن مـی‌پرسـتم، و نـه آنچـه مـی‌پرسـتم شما می‌پرستید، دین شما برای خودتان و دین من برای خودم».

سـوره‌ی بـالا، بیـان روشـن اعـلام یـک دیـن جدیـد و مسـتقل از مسـیحیت اسـت و آن هـم در مرحلـه‌ی آغـازین در مکـه! زیـرا ایـن سـوره جـزو نخستین سوره‌ها در مکه است.

گـرد- رودیگـر پـوئین در سـخنرانی‌ای در دانشـگاه نـوتردامِ آمریکـا دربـاره‌ی «الـف» در نگـارش قـرآن روی چنـد مـورد مهـم انگشـت گذاشـت – کـه در ایـن جـا چکیـده‌ی آن بـازگو مـی‌شـود [۹۳]. در بسـیاری از زبان‌هـای سـامی دو حـرفِ ا و أ یکـی بـرای نفـی یعنـی «لا» [«ا» در آخـر] و دیگـری بـرای تأکیـد یعنـی «لا» [«أ» در آخـر] در نگـارش بـا هـم یکـی هستند و می‌باید در مـتن متوجـه شـد کـه نفـی یـا تأکیـد اسـت. در عربـی ایـن تفـاوت اساسـاً گذاشـته مـی‌شـود؛ قـرآن هـم نگـارش تلفظـی را

مـــی‌شناســـد، یعنـــی اگـــر واژه‌ی بعـــد از حـــرف تأکیـــد بـــا یـــک هیـــاتوس [Hiatus] (بـاز شـدن چاکنـای یـا حنجـره) آغـاز شـود، آنگـاه حـرف تأکیـد کشیده می‌شـود یعنـی «ا» خوانـده مـی‌شـود. و ایـن در مـورد سـوره‌ی ۱۰۹ صدق می‌کند، یعنی مـی‌توانـد هـم بـه معنـی نفـی و هـم بـه معنـی تأکیـد برداشت شود، بستگی بـه ایـن دارد کـه هـر کـس مـتن را چگونـه مـی‌بینـد. اگر «لا» در این جـا بـه عنـوان حـرف تأکیـد خوانـده یعنـی مثبـت خوانـده شود، آنگاه معنی این سوره چنین خواهد بود:

«مـن درسـت همـان را کـه مـی‌پرسـتید، مـی‌پرسـتم، و آنچـه مـی‌پرسـتیم، شما همان را مـی‌پرسـتید، و آن چـه پرسـتیدید مـن مـی‌پرسـتم، و آن چـه می‌پرستم، شما [نیز] می‌پرستید ....»

اگـر ایـن چنـین برگردانـده شـود، سـوره‌ی ۱۰۹ دقیقـاً عکـس آن چـه کـه تاکنون خوانـده شـده، معنـی مـی‌دهـد: یعنـی در اینجـا اساسـاً بـر اشـتراک آئین تأکیـد مـی‌شـود. آیـه ۶ از همـین سـوره اضـافه مـی‌کنـد: «دیـن شـما بـرای خودتـان و دیـن مـن بـرای خـودم». ولـی «دیـن» در ایـن مـورد بـه معنـی «راه» و «نحلـه‌ی اعتقـادی» از یـک بـاور دینـی اسـت. سـخنگو در کنـار تأکیـد اساسـی بـر اشـتراک یـا حتـا هویـت مشـترک، بـر درسـتی راهِ ویژه‌ی خود نیز تأکید مـی‌کنـد – ادعـایی کـه فرقـه‌هـای مسـیحی امـروزی با سمت‌گیری‌های گوناگون نسبت به یکدیگر دارند[۹۴].

پـوئین مـی‌گویـد کـه در راسـتای یـک چنـین تفسـیری، مـی‌تـوان آیـات دیگـری از قـرآن را تعبیـر کـرد، چیـزی کـه از سـوی مسـلمانان تـا کنـون فقـط بـه صـورت پراکنـده (مـثلاً توسـط محمـد اسـد) در مسـیر مـدارای بـین‌الادیـانی مـورد اسـتفاده قـرار گرفتـه اسـت. سـوره‌ی ۵، آیـه ۴۸ در ترجمه‌ی رودی پارت آمده است:

«... بـرای هـر یـک از شـما راه و روشـی معـین داشـته‌ایـم و اگـر خداونـد مـی‌خواسـت همـه‌ی شـما را یـک امـت مـی‌گردانیـد، ولـیکن (ایـن کـار را نکرد) تا شما را در آنچـه بـه شـما بخشـیده اسـت بیازمایـد. پـس بـه انجـام

نیکی‌ها بشتابید؛ بازگشت همگی شما به سوی خداست، آنگاه شما را به [حقیقتِ] آنچه اختلاف داشتید آگاه خواهد ساخت»

یا سوره‌ی ۲، آیه ۱۴۸

«هر یک را جهتی [قبله‌ای] است که وی روی خود را به آن سوی می‌گرداند [بستگی دارد که یهودی، مسیحی یا مسلمان باشد]. در انجام نیکی‌ها از هم پیشی بگیرد! هر جا که باشید [به هنگام آخرت] خدا همگی شما را باز می‌آورد، چرا که بر همه چیز تواناست»

یا سوره‌ی ۲۱، آیات ۹۲ تا ۹۴

۹۲، ... این امت شماست که امتی یگانه است. و من پروردگار شما هستم. پس مرا بپرستید (احتمالاً منظور معاصران عیسی است) (۹۳) ولی آنها به گروه‌های مختلف تقسیم شدند (احتمالاً آنها در امور دینی خود پاره پاره شدند). ولی همه روزی به سوی ما باز خواهند گشت. (۹۴) پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مومن باشد، در برابر تلاش‌های او ناسپاسی نخواهد شد و ما نویسنده‌ی [اعمال] او هستیم.»

سوره ۲۳، آیات ۵۲ تا ۶۱

(۵۲) و در حقیقت این امت شماست که امتي یگانه است و من پروردگار شمایم پس از من پروا دارید، (۵۳) و آنگاه مردم امر [دین] خود را پاره پاره کردند و هر گروهی به آنچه نزد خود پسندیدند دلخوش کردند، (۵۴) پس بگذار آنها در ورطه [گمراهی] خود باشند تا هنگامی معین [که روز مرگ و قیامت باشد] (۵۵) .... (۶۱) آنانند که در کارهاي نیک شتاب مي‌ورزند و آنانند که در انجام آنها سبقت مي‌جویند ...

بر خلاف این سوره‌ها، سوره‌ی ۱۹، آیات ۱۰۴ تا ۱۰۶ شدیداً جدلی فرموله شده‌اند که ظاهراً علیه بت‌پرستان بیان شده است و برای طرح پرسش‌های ما اهمیت ندارند. ولی تا هنگامی که موضوع حولِ نقش

عیسی و ارجاع به عهد قدیم و عهد جدید است، همه‌ی گروه‌ها در طیف مسیحیت قرار دارند. در هر حال، در قرآن اظهارات آشتی‌جویانه‌ی دیگری نسبت به اهل کتاب یافت می‌شود، یعنی نسبت به یهودیان، مسیحیان و صابئین (مقایسه کنید، مثلاً س ۲، آ ۶۲ / س ۳، آ ۱۱۳ و ۱۹۹/ س ۵، آ ۶۹/ س ۲۲، آ ۱۷) و بویژه نسبت به نحله‌های دیگر مسیحی (مثلاً سوره ۵۷، آیه ۲۷)

البته قابل ذکر است که در قرآن یک سلسله اظهاراتی نسبتاً آشتی‌ناپذیر و حتا بی‌رحمانه یافت می‌شود که به سادگی در چهارچوب مسیحیت جای نمی‌گیرند. این بندها باید هنوز دقیقاً مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرند که آیا با قرائت سنتی واقعاً سازگار است یا خیر. همچنین باید این امکان در نظر گرفته شود که آیا چنین آیاتی بعدها در طی بازنویسی‌های قرآن از سنت‌های دیگری وارد آن شده یا خیر. با این حال، این آیاتِ [پرسش‌برانگیز] ساختار اساساً مسیحی قرآن را از بین نمی‌برد.

۴،۴- منابع ادبی و تاریخی – دینی قرآن

بازگویی بسیار وسیع داستان‌های انجیلی و اتکای زبانی، کلامی و تفسیری به متون مسیحی و آپوکریفا در قرآن، امروزه کاملاً شناخته شده و غیرقابل بحث هستند. همانگونه که گفته شد، پژوهش‌های تأویلی موشکافانه‌ی مدرن نشان می‌دهند تا چه اندازه عمیق اظهارات قرآنی با متون انجیلی تنیده شده‌اند. ولی در این زمینه نیز کشفیات نوینی وجود دارد، مثلاً «صحیفه‌های گذشته» و «صحفیه‌های ابراهیم و موسی» در قرآن (سوره ۸۷، آیات ۱۸ و ۱۹) که به منزله‌ی «وصایای ابراهیم»، «مکاشفه‌ی ابراهیم» و «وصایای موسی» نگریسته می‌شوند و ژنویه گوبیلو آنها را تشخیص داده است [۹۵].

گ. گوبیلو توانسته تأثیرات ادبی دیگری از باستان متأخر را بر متون قرآنی و طرز فکر آن نشان بدهد: نویسندگان قرآن با «**مجموعه‌ی**

هرمسـی» نوافلاتـونی – گنوسـی و همچنـین بـا فورفوریـوس نوافلاتـونی آشـنا بودنـد و از آنهـا اسـتفاده کردنـد [۹۶]، اضـافه بـر آن بـا «تعـالیم الهـی» [Göttliche Unterweisungen] لاکتـانس (مـرگ پـس از ۳۱۷ مـیلادی) [۹۷]، معلـم پسـر کنسـتانس نیـز آشـنایی داشـتند. گوبیلـو در ایـن مجموعـه جسـتارها، اسـتفاده از نوشـته‌هـای کلمنتـین (کلمنیتـین دروغـین یـا مسـتعار)، رُمـان اسـکندر [Alexanderroman] [۹۸]، أحقیـار [Akhikar] و نمونـه‌هـای دیگـر را نشـان مـی‌دهـد [۹۹]. فـولکر پـوپ، ارجاعـات بـه ترتولیـان [Tertullian] را نشـان داده اسـت [۱۰۰]. از آن جـا که ایـن نـوع پـژوهش‌هـا در سـالهای اخیـر بـه طـور جـدی آغـاز شـده‌انـد، حتمـاً در آینـده منـابع ادبـی دیگـری [کـه بـر قـرآن تـأثیر گذاشـتند] نیـز تشخیص داده خواهند شد.

افـزون بـر ایـن، مـی‌تـوان ارجاعـات بسـیار زیـادی در قـرآن یافـت کـه بـه ادیـان پـیش از آن مربـوط مـی‌شـوند،ماننـد نحلـه‌هـای گونـاگون گنوسـی. اینها انبـوهی از مـواد و دسـتمایه‌هـایی هسـتند کـه در گذشـته بـرای قرنهـا در خاور نزدیـک و میانـه گسـترش یافتـه بودنـد کـه در ایـن جـا نمـی‌تـوان همه‌ی آنها را نام برد. قابل توجه ایـن اسـت کـه ایـن بـه عاریـه گـرفتن‌هـای قـرآن البتـه در بعضـی مـوارد منجـر بـه تغییـر الگوهـای برگرفتـه از سـنت انجیلـی شـده اسـت – ماننـد معرفـی پیـامبران [۱۰۱] یـا نـوع و برداشـت متفاوت از داستانهای آفرینش [۱۰۲].

ولی در اکثر مـوارد ایـن اسـتقبال و بـه عاریـه گـرفتنِ تصـورات و الگـوهـای دیگـران، منجـر بـدان نشـد کـه الهیـات قـرآن در اسـاسِ [مسـیحی] خـود تغییر کند، مثلاً به هنگـام اسـتفاده از دسـتمایه‌هـای گنوسـی، اندیشـه‌هـای دوگانـه [ثنـوی] آن را جـذب نکـرد (یعنـی: واقعیـتِ حقیقـی و خـوب، از جـنسِ روح اسـت، هـر آنچـه مـادی اسـت، بـی‌ارزش و بـد اسـت). اکثـر اوقـات، تصـورات و دسـتمایه‌هـا بـه طـور مثبـت و بـدون «عـوارض جنبـی» قوی کلامی، وارد بازی می‌شوند.

علت‌اش را باید در این شرایط دید که در زمان پیدایش اقوال قرآن دیگر نحله‌های گنوسی مانند سده‌های ۲ تا ۴ میلادی و اندکی بعدتر یعنی در سده‌ی ۵ برای مسیحیت تهدیدی جدی به شمار نمی‌آمدند. به عکس، مسیحیت توانست اساساً بر نحله‌ی گنوسی «غلبه» کند یا به عبارت درست‌تر با جذب آن در خود توانست به روال عادی خویش باز گردد. بهای جذبِ این نحله‌ی مذهبی در خود به معنای ادامه‌ی حیاتِ الگوها، دستمایه‌ها و تصورات گنوسی – البته رها از ثنویت عمیق این نحله- در شاخه‌های مسیحی و علم کلام آن بود. به نظر می‌رسد که قرآن در این مقطع زمانی که دیگر نیازی به جدل با گنوسی‌ها نبود، رشد یافت. چند نمونه:

- وقتی مثلاً در سوره‌ی ۴، آیه‌ی ۱۵۷ یک دستمایه‌ی ثنوی [دوآلیستی] مورد استفاده قرار می‌گیرد (درباره‌ی مرگ و تصلیب: «هر دو برای آنها یکی به نظر می‌رسد»)، خیلی زیبا توانسته توضیح بدهد که عیسی در واقع به خدا ارتقاء یافت و زنده است و مرگ و به صلیب کشیدنش حرف آخر درباره‌ی او نیستند. با وجود این، در قرآن هیچکدام از الگوها و عناصر ثنوی مرتبط بدان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد [۱۰۳].

- در اقوال قرآن آمده که خدا پس از خلقت انسانها از فرشتگان خواست در مقابل آدم به سجده بیفتند که یکی از فرشتگان یعنی ابلیس از این خواست خدا سر باز زد (سوره ۳۸، آیات ۷۱ تا ۷۸). این دستمایه ظاهراً در خاور زمین بسیار شایع بوده است. احتمالاً از داستان‌های مشابه رایج در آنجا، وارد کتاب «گنزای راست» مندائیان [صابئین] شده است. در گنزا آمده است: «آدم و حوا ساخته شدند. ... فرشتگانِ آتش آمدند و به خدمت آدم در آمدند؛ آنها آمدند و در برابر او به خاک افتادند و سخنانش را تغییر ندادند» [۱۰۴] و ادامه می‌دهد: «و خدای بزرگ نورانی گفت: ″قرار شد چند تا از فرشتگانِ آتش به خدمت آدم در آیند؛ قرار شد آنها بیایند و در برابر آدم به

سجده افتند و سخنانش را تغییر ندهند." یکی از آنها، آن فرشته‌ی بد، که از آن پلیدی ساخته شد، از سخنان پروردگار سر باز زد، و پروردگار او را با زنجیری به بند کشید» [۱۰۵]. اگر این دستمایه‌ی تصویری از گنزای منداییان وارد قرآن شده باشد- ابلیس هم نافرمانی خود را این گونه توجیه می‌کند که او «از آتش» آفریده شده است (سوره ۳۸، آیه ۷۶). ولی با وجود استفاده از این دستمایه، الگوها و ستیزهای دوآلیستیِ (ثنوی) مندایی درباره‌ی آفرینش وارد قرآن نشده است.

- همین برای سوره ۵ «میز» [مائده] (سفره/خوان) نیز صدق می‌کند که در آیات ۱۱۲ تا ۱۱۵ از یک میز [سفره] اسرارآمیز حرف زده می‌شود که حتی عیسی در یک عبادت دعا می‌کند که به زمین فرستاده شود. طبق ارزیابی ام. اف. فان ریت، موضوع بر سر یک دستمایه از جشن [عید] «**بما**» در مانویت است که در قرآن با شباهت‌هایی در قالب عشای ربانی و فرجام‌شناسی بازگو شده است [۱۰۶]، همچنین شباهت‌هایی از مانویت یا به طور کلی از گنوسیک یافت می‌شوند، البته بدون آن که ثنویت آنها در قرآن از خود اثری بجا گذاشته باشد.

- در سوره ۵۳، آیات ۱ تا ۱۸ سه رویا توصیف می‌شود که در آنها خدا یا به عبارتی دقیق‌تر یک رسول قادر خود را به «صاحب شما» (سوره ۵۳، آیه ۲) یا به «بنده» [خدا] (سوره ۵۳، آیه ۱۰) نشان می‌دهد. در نخستین و سومین رویا در «افق اعلا» (سوره ۵۳، آیات ۷ و ۲۳) و در دومین رویا «در نزد درخت سدر» (سوره ۵، آیات ۱۳ و ۱۶) رخ می‌دهد. طبق ارزیابی‌های زبان‌شناختی کریستوف لوکسنبرگ، قرائت «درخت سدر» اشتباه است و به جای آن واژه‌ی «پرده» را پیشنهاد می‌کند [۱۰۷].

ولی «پرده» یک دستمایه از سنت گنوسی است که نمادِ جداکننده‌ی این جهان [مادی] و جهان الاهی است. در گنزای راست «پرده» دوبار ذکر شده است:

(۱) (پـیش از آن **پتاهیـــل** کــه خــود از خــدای خــوب زاده شــده ولــی بـی‌شـرمانه بـه جهـان ظلمـت روی مـی‌آورد، جهـان را مـی‌آفرینـد [جهـانی کـه تلفیقـی‌سـت از جهـان روحـی و مـادی، خـوب و بـد]) «خشـکی پدیـد آمـد، / و انبـوهی متـراکم گردیـد و در آب فـرود آمـد./ پـرده‌ای بـر افراشـته شد / به بالا رفت و در برابر قلب آسمان قرار گرفت ... [۱۰۸].

(۲) «وقتـی پتاهیـل ایـن را گفـت، / خانـه‌اش گرفتـه شـد / خانـه‌اش را از او گرفتنــد / و او را در زنجیــری بــزرگ بــه بنــد کشــیدند / او را در زنجیــری به بنـد کشـیدند، / تـا سـرانجام تیبیـل، ایـن جهـان مـادی، از بـین رفـت. / زیــرا او ســخنان پــدرانش را تغییــر داد / و بــه ســخنان پــدرانش وفــادار نمانـد. / او کارهـایی کـرد کـه پـدرانش بـه او امـر نکـرده بودنـد، / بـه ایـن دلیـل او را بـه سـختی بـه بنـد کشـیدند. / پـرده‌ای فـرود افتـاد / بـین او و پـدرش أبـاتور. ... / هیبیـل- زیـوا نـازل شـد،/ تـا ایـن جهـان را بـه نظـم در آورد، / کارهــا را ســامان دهــد، / پتاهیــل را آفریــد و بــه پایــان نبــرد ... [۱۰۹].

اگــر بــه جــای «درخــت ســدر» در ســوره‌ی ۵۳، آیــات ۱۳ و ۱۶ ، «پــرده» خوانـده شـود، آنگـاه بـا هـر دو اظهـار دیگـر از «افـق اعـلا» (س ۵۳، آ ۷) جور در می‌آید. اگـر ایـن تصـویر از نحلـه‌ی گنوسـی گرفتـه شـده باشـد، بـه نظر مـی‌رسـد کـه اشـارات نمـادین ثنـوی در قـرآن نقشـی ایفـا نمـی‌کننـد [۱۱۰].

ظـاهراً قـرآن بـا شـنوندگانی سـخن مـی‌گویـد کـه در ایـن سـنت‌هـا قـرار داشــتند، تصــورات آنهــا را برمــی‌گیــرد و در ایــن رابطــه بــه آن چیــزی مـی‌پـردازد کـه خـود را موظـف مـی‌دانـد. قـرآن بـه مواضـع و گـرایش‌هـای دینـی فعـال آن زمـان عکـس‌العمـل نشـان مـی‌دهـد. اگـر کسـی بخواهـد قرآن را بدون این ارجاعـات بفهمـد و تأویـل کنـد، ناکـام مـی‌مانـد. اگـر ایـن راه نـاهموارِ پـروژهش‌هـای تـاریخی- دینـی و تـاریخی – ادبـی طـی نشـود، قـرآن تـا سـطحِ فرافکنـی یـک رشـته تصـورات نامنسـجم و بـدون ارتبـاط درونی باقی مـی‌مانـد؛ خـواه ایـن «تصـورات» از نـوع اسـلامی باشـند، خـواه

از نوعِ «علمی» غربی. خود قـرآن هـم بـه تـاریکی و ابهـام سـقوط مـی‌کنـد، که این خود، در تناقض با اعتبار مقدس اعلام شده‌اش است.

۴،۵- «محیط‌های متقارب» قرآن (ژنویه گوبیلو)

۴،۵،۱- اشاراتی به مرو

تازه بـر زمینـه‌هـای زبـانی و علـم کـلام قـرآن و ارجاعـات ادبـی و تـاریخی- دینی قرآن مـی‌تـوان در ایـن بـاره بحـث کـرد کـه کجـا و چـه موقـع قـرآن بوجـود آمـده اسـت. زیـرا بایـد بـه ایـن اندیشـید کـه «هـر مـتن مقدسـی، صـرفِ نظـر از کیفیـت فـرا مـرزی‌اش، توسـط محـیط اولیـه‌اش متعـین می‌شود» [۱۱۱]. بـا کمـک خـود مـتن مـی‌تـوان بـه محـیط پیـدایش مـتن پی برد.

ایـن حـوزه‌ی فرهنگـی، منطقـه‌ای و زمـانی را، کـه دسـت کـم مـی‌تـوان حـدود آن را مشـخص کـرد، و احتمـالاً قـرآن در آن بوجـود آمـده اسـت، خانم ژنویـه گوبیلـو، «محـیط‌هـای متقـارب» در متـون قـرآن خوانـده اسـت [۱۱۲]. او می‌پرسد: «آیـا مـی‌تـوان محیطـی را مشـخص کـرد کـه در درون آن تمـامی ارجاعـات (یعنـی تمـامی ارجاعـات ادبـی‌ای کـه توسـط خـانم گوبیلو تشخیص داده شده/ نویسنده) رایج بوده باشند...؟» [۱۱۳].

پاسـخ بـه ایـن پرسـش قطعـاً منفـی اسـت: اظهـارات قـرآن نمـی‌تواننـد در شبه جزیـره‌ی عربسـتان یـا دقیـق‌تـر گفتـه شـود در مکـه و مدینـه بوجـود آمده باشند. تقریبـاً تمـامی ویژگـی‌هـای متـون قـرآن، و بـه طـور روشـن‌تـر پـس‌زمینـه‌هـای فـراوان ادبـی و دیـن‌شناسـی نشـان مـی‌دهنـد کـه مکـه و مدینه محـل شـکل‌گیـری قـرآن نبـوده اسـت. چگونـه مـی‌شـود در شـهری مانند مکه (حتا اگر آنگونـه کـه روایـت شـده پرشـکوه مـی‌بـود – کـه البتـه درسـت نیسـت) آن طـور کـه احادیـث توصـیف مـی‌کننـد، ایـن انبـوه از ادبیات دینی شایع و رایـج بـوده باشـد؟ چگونـه ایـن همـه موضـوعات دینـی مـی‌تواننـد در آنجـا [مکـه و مدینـه] شـایع و متـداول باشـند کـه قـرآن

نقطه‌ی شـروع خـود را بـر آگـاهی شـنوندگانِ خـود از آنهـا مـی‌گـذارد و بـه تصورات آنها پاسخ می‌دهد؟ چگونـه یـک پیـامبر کـه ظـاهراً بـی‌سـواد بـوده تمـامی ایـن سـنن دینـی متنـوع را مـی‌شـناخته و مـی‌توانسـت بـا آنهـا برخـورد کنـد؟ چگونـه مـی‌شـود کـه یـک پیـامبر بـا مشـغولیات فـراوان در مدینه و در محیطـی کـه از لحـاظ فرهنگـی نسـبتاً بـدوی بـوده ایـن امکـان را بدسـت آورد و حتـا دلیلـی داشـته باشـد تـا چنـین اظهـاراتی را فرمولـه کند تـا مـردم آنهـا را ضـبط و ثبـت کننـد؟ ایـن کـه چـه چیـزی بـرای او و مردم در آنجا احتمالاً جالب بوده را می‌توان در سیره خواند.

پس اگر بـدین ترتیـب عربسـتان و پیـامبری کـه در آنجـا زنـدگی مـی‌کـرد، از رده خــارج بشــوند، آنگــاه بــه ایــن پرســش دربــاره‌ی یــافتن محــیط متقـارب، تنهـا کورمـال و مشـروط مـی‌تـوان پاسـخ داد. البتـه بـا قطعیـت مــی‌تــوان از ایــن تــز دفــاع کــرد کــه قــرآن در منطقــه ســوریه‌ی شــرقی ریشـه‌هـای خـود را دارد. همانگونـه کـه کریسـتوف لوکسـنبرگ نشـان داده اسـت، تـأثیرات «گـویش» سـوریه شـرقی در زبـان قـرآن بـر ایـن نظریـه صـحه مـی‌گذارنـد، همچنـین علـم کـلام قـرآن، مفـاهیم، دسـتمایه‌هـا و الگوهای بی‌شماری از سنت ایرانی را در خود دارند.

بـرای درسـت بـودن ایـن تعیـین مکـان، جزئیـات فـراوان دیگـری وجـود دارند که ذکـر گیاهـان، میـوه‌هـا و باغـات تـا نامیـدن مسـیحیان بـه عنـوان نصـارا در قـرآن (نصـرانی؟). در سـنگ‌نبشـته‌ای از **کرتیـر**، موبـد بـزرگ زرتشـتی (پـس از ۲۷۰ مـیلادی) بـین «مسـیحیانی کـه در آن زمـان در منطقــه‌ی غــرب ایــران ســاکن بودنــد ... یعنــی مســیحیان یونــانی زبــان (کرسـتیانی) و مسـیحیان سـوری زبـان (نصـرایی)» فـرق گذاشـته مـی‌شـود [۱۱۵]. ایـن عنـوان مسـیحیان سـوری یعنـی «نصـرایی» کـه در قـرآن «نصارا» نامیـده مـی‌شـود بـرای ایـن بـوده کـه آنهـا را از مسـیحیان یونـانی (کریســتیانی، از زبــان یونــانی کریســتانوی christianio) تمیــز دهنــد. ظـاهراً ایـن شـاخه‌ی مسـیحیت در محـیط قرآنـی بخـش مسـلط مسـیحیان را تشـکیل مـی‌دادنـد. مسـیحیان یونـانی‌زبـان و سـوری‌زبـان در شـورای

تیسفون در سال ۴۱۰ بـه یـک جماعـت بـزرگ مسـیحی سـوری شـرقی بـه وحــدت رسـیدند، بـه طـوری کـه در هنگـام پیـدایش قـرآن، بـه ویـژه در شرق، عمدتاً مسیحیت نصارا وجود داشت.

ولـی ایـن مکـان یعنـی «شـرق ایـران» بسـیار وسـیع اسـت و تـا منـاطق شــرقی امپراتــوری ایــران مــی‌رســد و از اســتخر [در اســتان فــارس] در جنــوب تــا منــاطقی در افغانســتان امــروزی و ترکمنســتان در شــمال (و بــه سوی هندوستان و از جـاده‌ی ابریشـم بـه سـوی چـین) را در بـر مـی‌گیـرد. بـه دلیـل آن کـه در عصـر ساسـانیان همـواره کـوچ‌هـای اجبـاری مـردم سـوریه غربـی و سـوری‌هـای بـین‌النهـرین بـه شـرق ایـران وجـود داشـت [۱۱۶] – ده‌هـا یـا صـدها هـزار مسـیحی از سـوریه، کلیکیـه، کاپادوکیـه (فقــط) بــه دســتور شــاپور اول [۱۱۷] کــوچ داده شــدند- کــه البتــه مسـیحیت آنهـا متـأثر از علـمِ کـلام مسـیحی پـیش از شـورای نیقیـه بـود [۱۱۸]. اینها کـه در یـک سلسـله از منـاطق پخـش شـده بودنـد، پایـه‌هـای فکری قرآن را بوجود آورند. ایـن تـز، توسـط ضـرب سـکه‌هـایی کـه از سـال ۴۱ عرب‌هـا (۶۶۳ مـیلادی) در منطقـه‌ی شـرق ایـران بـا عنـوان «عبـدالله» بـرای مسـیح - بـرخلاف عنـوانش کـه پسـر خـدا باشـد- تأئیـد مـی‌شـود [۱۱۹]. آیا می‌توان در اینجا منطقه‌ی ویژه‌تری مشخص کرد؟

وقتی مـا، ورای علـم کـلامِ پـیش از شـورای نیقیـه، در قـرآن با انبـوهی از اشـارات ادبـی کـه نشـانگر همجـواری گـرایش‌هـای دینـی متفـاوت اسـت مواجـه مـی‌شـویم، آنگـاه بـه ایـن نتیجـه مـی‌رسـیم کـه بـه هـیچ وجـه آن خطـه‌ی کـم جمعیـت و بادیـه‌نشـین [مکـه و مدینـه] نمـی‌توانـد خاسـتگاه قـرآن باشـد، بلکـه خاسـتگاه قـرآن مـی‌بایـد منطقـه‌ای پویـا و پرجمیعـت باشد. کدام منطقـه‌ی پـر جمعیـت مـی‌توانـد خاسـتگاه آغـازین قـرآن باشـد کــه در کنــار ویژگــی‌هــای قابــل تشــخیص آن یعنــی بنیادهــای اعتقــادی پــیش از شــورای نیقیــه، بــرای عیســی لقــب محمــد برگزینــد؟ زیــرا ایــن عنــوان باشــکوه بــرای عیســی، صــرف نظــر از تقــدس در عبــادت‌هــای کلیسـایی، بسـیار نـادر بکـار بـرده مـی‌شـد [۱۲۰]. البتـه قـرآن یـک طیـف

وسـیع‌تـری از عنـاوین والا بـرای عیسـی قایـل اسـت، ولـی در هـر حـال، واژه‌ی محمـد چهـار بـار در آن آمـده اسـت. پرسـش دربـاره‌ی منشـاء قـرآن را نمی‌تـوان بـا گمانـه‌زنـی مشـخص کـرد، بلکـه فقـط از طریـق آثـاری کـه قابـل اثبـات هسـتند بایـد معلـوم کـرد. ولـی مـا چـه اشـارات واقعـی‌ای در دست داریم که بتواند خاستگاهِ مشخص‌تری برای قرآن ممکن سازد؟

ابتدا بایـد گفـت کـه جنـبش قرآنـی و همچنـین ویژگـی مسـیحیت‌شناسـیِ محمـد در ارتبـاط بـا «عبـدالملک مـروان» قابـل مشـاهده اسـت. ایـن را ضـربِ سـکه‌هـای او، سـنگ‌نبشـته‌هـای قُبـه الصـخره در اورشـلیم و نخسـتین بازنویسـی‌هـای قـرآن بـه زبـان عربـی تأییـد مـی‌کننـد. ولـی «عبـدالملک» طبـق شـهادت یکـی از سـکه‌هـایی کـه در سـال ۷۵ هجـری (۶۹۶ مـیلادی) ضـرب شـده، اهـلِ «مـرو» بـوده اسـت و نـه آن طـور کـه سنت بعـدی اسـلام در تفکـر قـوم‌شـناختی و تبارشـناختی او را بـه خانـدان مروانیان که خاستگاه‌شـان مکـه بـوده، وابسـته سـاختند. بـه عکـس، او اهـل شـهر مـرو کـه امـروز در جنـوب ترکمنسـتان قـرار دارد، بـوده اسـت. زیـرا، پیشـوند «...ان» را بایـد بـه زبـان فارسـی فهمیـد کـه معنـی «اهـلِ ...» یـا «از...» می‌باشد [۱۲۲].

یـک ارزیـابی دیگـر کـه بـر شـواهد قابـل اثبـات قـرار دارد بـه آن اضـافه می‌شـود: در ارتبـاط بـا جـنش قرآنـی، ضـربِ سـکه‌هـا بـا شـعار «محمـت» (عربـی: محمـد) مربـوط بـه سـال‌هـای ۳۸، ۴۰ و ۵۲ عربـی [بـه اصـطلاح امروزی هجری] است. منـاطقی کـه در آنجـا ایـن سـکه‌هـا ضـرب شـده‌انـد، به ترتیب زمانی از « خوزسـتان تـا خراسـان» [۱۲۳] بـوده اسـت، کـه خـود مـدرکی اسـت بـرای «حرکـت جنـبش عبـدالملک از شـرق بـه غـرب» (ایـران) [۱۲۴] کـه طـی آن، ایـن سـکه‌هـا ضـرب شـدند. عبـدالملک کـه حاکمیـت قطعـی او در سـال ۶۰ عربـی آغـاز گردیـد، در سـال ۶۶ عـرب‌هـا فرمـان ضـرب یـک سـکه داد کـه «محمـت» بـرای نخسـتین بـار بـا عنـوان «رسـول‌الله» (فرسـتاده‌ی خـدا) تـزئین شـد [۱۲۵]. شـمایل‌نگـاری روی این سکه‌ها و همچنین سـنگ‌نبشـته‌هـای قبـه الصـخره مـی‌گوینـد کـه ایـن

محمـد، فرسـتاده‌ی خـدا، چـه کسـی بـوده اسـت: بنـده‌ی خـدا (عبـدالله) و عیسـی مسـیح، پسـر مـریم (طبـق سـنگ‌نبشـته‌ی قبـه‌الصـخره) [۱۲۶].
سومین رد پای شهر مرو در خود قرآن در سوره‌ی ۲، آیه ۱۵۸ است.
این شواهدِ کـم، تـا کنـون تنهـا اشـارات قابـل اثبـات در خصـوص خاسـتگاه جغرافیـایی جنـبش قرآنـی [جنـبش محمـدان] اسـت. طبـق ایـن شـواهد، آغاز ایـن جنـبش قرآنـی را بایـد در منطقـه‌ی مـرو، بـه عبـارتی در مارگیانـا (نام یونانی برای اسـتان ایرانـی مرگـوش، یعنـی «مرغـزار» یـک منطقـه کـه توسط کوه‌ها محیط شده بـا مرکزیـت شـهر مـرو) جسـتجو کـرد. حـالا ایـن پرسش پیش می‌آیـد کـه آیـا در ایـن منطقـه یـک مرکـز پرجمعیـت کـه در آن گونـاگونی و تنـوع ادبیـات باسـتان متـأخر و گـرایش‌هـای دینـی کـه در قـرآن مسـتند شـده، هسـتی داشـتنده‌انـد یـا خیـر. بـرای پاسـخ بـه ایـن پرسـش بایـد همسـایه‌ی مارگیانـا (مـرو) یعنـی بلـخ (در شـمال شـرقی افغانستان) مـورد توجـه قـرار گیـرد کـه مـرو بـا آن طـی قـرون متمـادی در زیـر یـک واحـد حکـومتی (نظـام اداری) بودنـد. در اینجـا اشـاراتی بـه توسعه‌ی تاریخی و فرهنگی این منطقه ضروری است.

۴،۵،۲- مرو، مارگیانا و بلخ

از سـالهای ۷۰ قـرن بیسـتم، طـی حفـاری‌هـای باسـتان‌شناسـی در ایـن منطقـه‌ی پهنـاور کـه البتـه مرتـب بـه دلیـل تحـولات سیاسـی و نظـامی قطع و وصـل مـی‌شـد، یـک فرهنـگ اولیـه‌ی عصـر مفـرغ کشـف شـد، کـه شـاملِ منـاطقی در ترکمنسـتان امـروزی، شـمال افغانسـتان، جنـوب ازبکسـتان و غـرب تاجیکسـتان هسـتند. چـون بسـیاری از شـهرهای قـدیمی آنجـا در کنـار واحـه‌هـای نزدیـک رودخانـه یـا دلتـاهـا برپـا شـده بودنـد، ایـن منطقـه‌ی وسـیع، «فرهنـگِ واحـه‌ای» نیـز نـام گرفتـه اسـت. نامگـذاری‌هـای دیگـری نیـز وجـود دارنـد، ماننـد «فرهنـگ آمودریـا»، «فرهنـگ مـرو و بلـخ» یـا – در حـوزه‌ی زبـان آنگلوساکسـون- «Bactria-Margiana-Archaeological».

از حدود پایان هزاره‌ی سوم تا تقریباً ۱۷۰۰ سال پیش از میلاد، این منطقه از یک فرهنگ باشکوه برخوردار بود که بی‌شباهت به فرهنگ‌های بزرگی مانند بین‌النهرین، مصر و یا هند نبود. به دلیل پرآبی، کشاورزی در این منطقه رونق داشت، از جمعیت نسبتاً زیادی برخوردار بود و امور تجاری خود را از طریق جاده‌ی ابریشم پیش می‌برد. این که آیا خطی اختراع کرده بودند یا خیر یا علایم تصویرنگاشتی [پیتوگرامی] داشتند، هنوز مورد بحث است.
درباره‌ی زوال این فرهنگ که بیش از هزار سال از آن می‌گذرد، تاکنون آگاهی‌های پراکنده‌ای وجود دارد. ولی این گونه به نظر می‌رسد که اثرات این فرهنگ در اعصار متعاقب هنوز وجود داشته‌اند.
در سال ۵۳۸ پیش از میلاد مرو (منطقه‌ی مارگیانا) و بلخ توسط کوروش، شاه بزرگ ایران، به تصرف در آمد و به یکی از استان‌های ایران («امپراتوری هزار شهران») تبدیل شد که از درجه‌ی بالایی از شهرنشینی برخوردار بود. اولین بار که از این منطقه نام برده شد، در زمان داریوش اول، پادشاه هخامنشی (مرگ ۴۸۶ پیش ازمیلاد)، در سنگ نبشته‌های بیستون است (به نام مرگوش). در این زمان در مرو یک قلعه‌ی عظیم ساخته شد.
در سال ۳۲۸ پیش از میلاد، اسکندر بزرگ این منطقه را به تصرف در آورد ولی نظام اداری واحد بلخ و مرو را حفظ کرد. او نیز مرو را که از عصر نوسنگی مسکونی بود و تحت شاهان هخامنشی به مرکز تبدیل شده بود، «مجدداً» ساخت، - به عبارتی دقیق‌تر آن را به عنوان یک پولیس (شهر) یونانی توسعه داد- و آن را مارگیانای اسکندر [Alexandreia margiane] (مرو اسکندر) نامید.
پس از مرگ اسکندر قیامهایی رخ داد که به هنگام سرکوبِ آنها، مرو نیز به ویرانه تبدیل شد. در سال ۳۰۱ پیش از میلاد، سلوکیان توانستند حاکمیت خود را بر مرو و بلخ مستقر کنند؛ دوباره این دو شهر زیر یک نظام اداری قرار گرفتند. مرو بازسازی شد (تحت نامِ

آنتیوخــا مرگیانــا). چــون اداره‌ی ایــن منــاطق کــه از مرکــز امپراتــوری ســلوکیان بســیار دور بودنــد، خیلــی مشــکل بــود، دیــودوت، حــاکم آنجــا، توانســت در نیمــه‌ی قــرن ســوم پــیش از مــیلاد اعــلام اســتقلال کنــد. او توانســت بــرای مــدت زیــادی پادشــاهی یونــانی بلــخ را کــه تمــام خراســان و گاهی بخش‌هایی از هنــد را شــامل مــی‌شــد، حفــظ کنــد. حــدود ســال ۱۶۰ پــیش از مــیلاد منــاطق هنــد (قلمــروی هنــد- یونــانی) از قلمــروی بلــخ – یونانی برای همیشه جدا شد.

ایــن دو قلمــرو همــواره توســط پــارت‌هــا و چینــی‌هــا مــورد حملــه قــرار می‌گرفتند و گــاهی هــم تحــت نفــوذ آنهــا در مــی‌آمدنــد. تقریبــاً خیلــی زود مســیحیت در ایــن منــاطق توســعه یافــت، ظــاهراً توســط تومــاس پیــامبر. حــدود ســال ۲۰۰ مــیلادی، خانــدان کوشــان کــه گویــا از قبایــل ســکاها بودند و خود را تخاریــان، از تیــره هنــد و ژرمــن، مــی‌نامیدنــد، موفــق شــدند که بــه قــدرت برســند. تخاریــان بــه مــرور زمــان از لحــاظ زبــانی و فرهنگــی در مــردم بــومی آنجــا حــل شــدند و توانســتند تــا ســده‌ی ۵ مــیلادی بــه حکومت خود ادامه بدهند.

در آن زمــان ایــن پادشــاهی بســیار قدرتمنــد و از لحــاظ فرهنگــی تکامــل یافتــه بــود. خراســان بــه مرکــز علــم و علــمِ کــلام بودیســم - بــه واســطه‌ی نفــوذ بودیســم از طریــق جــاده‌ی ابریشــم - و هندویســم تبــدیل شــده بــود. در همــین زمــان بــود کــه مجســمه‌هــای عظــیم و پرشــکوه بــودا در دره‌ی بامیــان افغانســتان بنــا شــد کــه در ســده‌ی پــیش توســط طالبــان ویــران شــدند. هیــوئن تســیانگ [Hiuen-Tsiang] راهــبِ چینــی کــه در ســال ۶۳۲ میلادی از این منطقــه دیــدن کــرد، بــا شــور تمــام، شــواهد فرهنگــی و دینــی بــودایی آنجــا را توصــیف مــی‌کنــد. ســکه‌هــای ضــرب‌شــده نشــان می‌دهنــد کــه در دوران سلســله‌ی کوشــان «جهــان خــدایان یونــانی، رومــی، آســیای نزدیــک و مرکــزی و هندوســتان همــراه بــا بودیســم بــه گونــه‌ای منحصر بفــرد» بــا هــم گــره خــورده بودنــد [۱۲۷]. و ایــن آمیــزش بــه هــیچ وجه اتفاقی، بازیگرانه یــا بــرای زیبــایی نبــوده بلکــه در خــدمت «مشــروعیت

دینی حاکمیت» بوده است. «به ویژه ضرب سکه به عنوان وسیله‌ای برای نشان دادن مشروعیت حق حاکمیت در درون و برون مرز بکار برده می‌شد» [۱۲۸]. البته مرو از آغاز سده‌ی ۳ میلادی به امپراتوری ساسانی تعلق داشت. در این دوره، این منطقه از یک شکوفایی برخوردار گردید. ارتباط و تبادل با همسایه‌اش یعنی بلخ همچنان تنگاتنگ و فشرده ادامه یافت.

در سده‌ی ۵ میلادی پادشاهی کوشان به طور روز افزونی زیر فشار ساسانیان و هفتالیان قرار گرفت. هفتالیان که «هون‌های سفید» نیز نامیده می‌شدند، یک نام کلی برای قبایلِ کوچی هند و ژرمن بود. سرانجام هفتالیان توانستند قدرت را به دست بگیرند، ولی طولی نکشید که خسرو انوشیروان، پادشاه ساسانی، با کمک قبایل ترک، آنها را شکست داد. سپس غرب یعنی بلخ، ایرانی و شرق (فرارود / ماوراء النهر)، ترکی شد.

پس از پیروزی هراکلیوس، امپراتور بیزانس، در غرب (شام) از سال ۶۲۲، سلسله‌ی ساسانی توانست فقط حدود دو دهه‌ی دیگر به بقای خود ادامه دهد. آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، بنا بر گزارشات سنتی، در سال ۶۵۱ میلادی در مرو به قتل رسید. در این زمان قبایل عرب، که از زمانی طولانی در این منطقه اسکان داده شده بودند، قدرت را به دست می‌گیرند. اصلاً چیزی به نام «تهاجم اسلامی» وجود نداشت.

مرو در طول تاریخ چندین بار ویران شد و از نو ساخته شد. بر خلاف دیگر شهرها که دوباره بر ویرانه‌های قبلی ساخته شدند، آبادی‌های جدید در مرو در کنار ویرانه‌های سابق برپا می‌شدند، به همین علت این شهر در مقایسه با شهرهای باستانی یک منطقه‌ی بسیار وسیعی را در بر می‌گیرد (اندازه‌ای که بین ۷۰ تا ۱۲۰ کیلومتر مربع نوسان می‌کند). علت این نوع شهرسازی‌های بعدی این بود که دلتای (دشت‌های حول مصب رودخانه) رودخانه مرغاب که آبش برای

کشاورزی استفاده می‌شد، تغییر می‌کرد. [این ویرانه‌های مرو از سوی یونسکو به عنوان میراث فرهنگی جهان به رسمیت شناخته شده است].

تحت حاکمیت عرب‌ها نیز شهر بزرگ مرو یک مرکز مهم فرهنگی و همچنین مسیحی باقی ماند. ویلهلم بام که تاریخ‌نگاری اسلامی را بدون انتقاد می‌پذیرد، می‌نویسد:

«مدتی طولانی پس از تصرف مسلمانان، هنوز مسیحیان در مصر، فلسطین، سوریه و بین‌النهرین نسبت به مسلمانان در اکثریت بودند. گندی‌شاپور، نصیبین و مرو به عنوان مراکز فکری مسیحیت در شرق باقی ماندند. در این شهرها، نویسنده، معلم، مترجم و دیوان‌سالار ترتیب می‌شدند» [۱۲۹]. مسیحیان هنوز نیز در سده‌های ۷ و ۸ میلادی از مرو از طریق جاده‌ی ابریشم تا چین به فعالیت‌های دینی خود می‌پرداختند [۱۳۰].

از نیمه‌ی دوم سده‌ی ۸ میلادی، جنبش عباسیان که هنوز تحت تأثیر دستمایه‌های مسیحی بودند، آغاز شد. خلیفه مأمون (۸۳۳ - ۸۱۳) پیش از رفتن به بغداد، مرکز حکومت‌اش برای مدت طولانی در مرو بود. چه موقع در این جا نیز اسلام به عنوان یک دین جا افتاد، یقین وجود ندارد. کلاً می‌توان دوره‌ی حکومت مأمون را به عنوان آغاز اسلام در آنجا قرار داد. ولی در زمان حکومت او، در مرو دو کلیسای مسیحی و یک معبد بودایی جدید ساخته شدند. مرو، یکی از بزرگ‌ترین شهرهای باستان بود. تا سرانجام در سال ۱۲۲۱ میلادی توسط مغول‌ها ویران شد، گفته می‌شود که حدود یک میلیون نفر به قتل رسیدند.

۴،۵،۱- مرو به عنوان خاستگاه جنبش قرآنی

شواهد ملموس حاکی از آنند که می‌بایستی در شهر بزرگ مرو، مرکز مارگیانا و همسایه‌ی بلخ – که طی اعصار طولانی زیر یک نظام اداری

واحـــد بودنـــد- منشـــاء اقـــوال قـــرآن را جســـتجو کـــرد. در ایـــن منطقـــه نحله‌های فکـری گونـاگونی گـرد آمـده بودنـد: در کنـار تصـورات هلنیسـتی، زبـان و فرهنـگ سـوری بسـیار قدرتمنـد بودنـد؛ زبـان مسـیحیان و نیـایش آنهـا سـوری شـرقی بـود، ولـی طـولی نکشـید کـه ترجمـه‌هـای کتـاب‌هـا و متون نیایشی مسـیحی بـه فارسـی میانـه صـورت گرفتنـد. در کنـار آن ولـی هنـــوز آئـــین زرتشـــتی رواج داشـــت؛ بعـــدها نیـــز «زنـــد»، کـــه خلاصـــه‌ی تفسـیری از سـنت زرتشـتی اسـت، در ایـن جـا گـردآوری شـد. ظـاهراً مانویـت در اینجـا هـم طرفـداران بسـیاری داشـته است. نفـوذ بودیسـم کـه از جاده‌ی ابریشم وارد شده بـود، نیـز بسـیار قـوی بـود؛ محیطـی کـه منشـاء تأثیرات بودیسـم بـر جنـبش قرآنـی و آغـاز اسـلام بـوده و توضـیح‌دهنـده‌ی یافته‌های بودایی مارکوس گروس در قرآن و آغاز اسلام است. [۱۳۱].
حتا اگر فعالیـت تبشـیری تومـاس پیـامبر در حـوزه‌ی افسـانه بگنجـد، ولـی باز می‌توان گفت که مسـیحیت در ایـن جـا رایـج بـوده اسـت. داسـتان‌هـای بعدی به زبان سـغدی- شـاید سـمرقند یـک مرکـز بـرای مسـیحیان سـغدی بوده است- از «فعالیـت تبشـیری مسـیحی توسـط اسـقف بـار شـابّا در شـهر مرو» گزارش می‌دهند [۱۳۲].
علـم کـلام قـرآن و مسـیحیت‌شناسـی ایـن گمـان را تقویـت مـی‌کننـد کـه یـک مسـیحیت سـوری پـیش از شـورای نیقیـه کـه شـدیداً متـأثر از عهـد قـدیم بـود بـا اتکـاء بـه ترجمـه‌ی دیاتسـارون انجیـل هـواداران بسـیاری داشته است. این شـاخه‌ی مسـیحی ابتـدا بـه صـورت گـروه‌هـای پراکنـده در **پادشـــاهی عـــرب** [Reich Arabia] در بـین‌النهـرین مسـتقر بودنـد ولـی بعـداً طـی کـوچ‌هـای اجبـاری توسـط پادشـاهان ساسـانی (مـثلاً از اواسـط قـرن ۳ مـیلادی، از هتـرا [عربـی: الحضـر] پایتخـت پادشـاهی عـرب) در این منطقه اسکان داده شدند.
ولی اکثریـت مسـیحیان ایـن منطقـه در زمـان پیـدایش قـرآن بـه شـاخه‌ی بـزرگ مسـیحی سـوری شـرقی (کـه بـه اشـتباه «نسـتوری» خوانـده می‌شوند) تعلق داشتند. از سـال ۵۵۳ مـیلادی، مـرو بـه مقـر اسـقف کـه بـا

کاتولیک‌های مستقر در پایتخت ساسانیان، تیسفون، مرتبط بود، تبدیل شد. شاید بتوان پذیرفت که پیش از ایجاد مقر اسقف، مسیحیت سوری در مرو هنوز ساختارهای سلسله‌مراتبی به خود نگرفته بود و بیشتر از راهب‌های مستقل تشکیل شده بود. آیا ممکن است که ایجاد ساختار سلسله‌مراتبی کلیسا- و طبعاً علم کلام کلیسای بزرگ سوری- در نیمه‌ی قرن ۶ کلاً منجر به آن شده که «مؤمنان سنتی» از آن امتناع کنند و خود را جدا سازند؟ امکانش زیاد است، ولی هنوز قابل اثبات نیست.

ویژگی جنبش قرآنی، از لحاظ مضمونی، مرزبندی در برابر کلیسای بزرگ سوری شرقی است که طی روند تکامل خود از سال ۴۱۰ میلادی با به رسمیت شناختنِ اعتقادنامه‌ی نیقیه و تصمیمات دیگری که توسط مجامع دیگر مسیحی در امپراتوری روم گرفته شد، آغاز گردید. البته هلنیستی‌سازی آغاز شده به دگرگونی کامل مسیحیت سوری شرقی منجر نشد. الگوهای فکری و دستمایه‌های سوری شرقی باقی ماندند، و تنش‌ها بین تفکر هلنیستی و سوری از طریق ارجاع به متکلمین سوری غربی یعنی «مکتب انطاکیه» [antiochenische Schule] (دیودور فون تارسوس، تئودور فون موپسوستیا، نستوریوس) تحت کنترل در آمد؛ سوری‌های غربی به واسطه‌ی تعلق‌شان به کلیسای امپراتوری از قرون ۴ و ۵ نظاماتی طراحی کردند تا مسیحیان سوری [شرقی و غربی] بتوانند با علم کلام هلنیستی کنار بیایند. ولی حتا این هلنیستی‌سازی معتدل با مقاومت سرسختانه‌ی جنبش قرآنی (بعدی) مواجه شد.

این گروه‌ها که علم کلام پیش از نیقیه را حفظ کرده بودند، در برابر مابقی مسیحیان سوری شرقی، یعنی نصارا، در اکثریت بودند. شاید دلیل جدل‌های پرشور که خالی از لحن زمختِ فرقه‌گرایانه نبود، همین باشد. این گونه به نظر می‌رسد که گویا این گروه‌های مسیحی حتا خیلی بیشتر از مسیحیانِ کلیسای بزرگ سوریه شرقی با فرهنگ

ایرانـــی تلفیـــق شـــده بودنـــد. در تصـــورات و مفـــاهیم آنهـــا الگوهـــا و دستمایه‌هـای فراوانـی از سـنت دینـی ایرانیـان وارد شـدند، بـه طـوری کـه پیامد آن یک تفسیر ایرانی از تصورات و ایده‌های مسیحی بود.
همچنـین بایـد نزدیکـی شـدید بـه گـرایش‌هـای گنوسـی کـه بـه ویـژه در شـهرهای بـزرگ مسـتقر بودنـد، بـویژه نزدیکـی بـه مانویـت، را در نظـر گرفت. البتـه موعظـه‌گـران قـرآن مجبـور نبودنـد کـه از لحـاظ ایـدئولوژیکی با آنها برخورد کننـد، چـون دیگـر دورانِ جریـان فکـری گنوسـی کـه زمـانی برای مسیحیت تهدیـدی واقعـی محسـوب مـی‌شـد، گذشـته بـود. بـا وجـود این، بعضی از تصورات و الگـوهـای گنوسـی‌هـا آنچنـان متـداول بـود کـه بـه گونه‌ای وارد متون قرآنی هم شدند.
ایـن مسـیحیان [متعلـق بـه جنـبش قرآنـی]، بنـا بـه آیـات قـرآن، تـلاش می‌کردند بـا دسـتمایه‌هـای عهـد قـدیم، بـر وضـعیت خـود در غربـت غلبـه کننـد: فراعنـه‌ی مصـری انجیـل در قـرآنماننـد پادشـاهان بـزرگ ساسـانی که این جنبش در تنش بـا آنهـا قـرار داشـت، ظـاهر مـی‌شـوند [۱۳۳]. ایـن همچنـــین نشـــان مـــی‌دهـــد کـــه آغـــاز اقـــوال قـــرآن را بایـــد در دوره‌ی آسـیب‌ندیـده‌ی ساسـانی جسـتجو کـرد. قـرآن یـک تـاریخ طـولانی دارد. همچنـین اشـتیاق وافـر بـه یـک هجـرت کـه قابـل قیـاس بـا «خـروج» بنـی‌اسـرائیل باشـد و بـا دسـتمایه‌هـای فرجـام‌شناسـی و مکاشـفه‌ای گـره خـورده باشـد، خـود اشـاره‌ای اسـت بـه منشـاء تبعیـدی یـا کـوچ اجبـاری آنها. به هر رو، به نظر می‌رسـد کـه حرکـت عبـدالملک بـه سـوی غـرب، بـه فلسطین و اورشلیم تحت تأثیر چنین تصوراتی بوده است.
بـه ویـژه منـاطق مـرو، مارگیانـا و بلـخ پـیش‌شـرط‌هـای جغرافیـایی بـرای اسـتفاده از ادبیـات باسـتان متـأخر در قـرآن اسـت. در بلـخ کـه چنـد قـرن یـک پادشـاهی هلنیسـتی در آن حاکمیـت داشـت، حتـا پـس از الحـاق آن به امپراتوری ساسـانی در قـرن ۵، بـه احتمـال زیـاد هنـوز در آنجـا از سـنت ادبـی یونـانی پاسـداری مـی‌شـد. بـه هـر حـال، هـیچ منطقـه‌ی فرهنگـی دیگـری را نمـی‌تـوان پیـدا کـرد کـه شـرایط قابـل مقایسـه‌ای داشـته باشـد

که بتواند منشاء جغرافیـایی قـرآن را توضـیح بدهـد. قابـل توجـه ایـن اسـت که با الحاق ایـن منطقـه بـه امپراتـوری ساسـانی طـولی نکشـید کـه جلـوی ورود ادبیات باستان متـأخر گرفتـه یـا محـدود شـد یـا فقـط بـرای تعـدادی محـدود قابـل دسـترس گردیـد. «آخـرین» بازتـاب‌هـای ادبیـات باسـتان متـأخر در قـرآن (فورفوریـوس و لاکتـانس / لاتـانیوس) مربـوط بـه آغـاز قرن ۴ میلادی است.

ایـن کـه چـرا مـردم اهـل قـرآن درسـت در زمـان عبـدالملک بـه سـوی فلسطین راه افتادند، بـه آسـانی نمـی‌تـوان پاسـخ داد. شـاید علـت آن، خطـر حمله‌ی هفتالیان [معـروف بـه «هونهـای سـفید»] بـه ایـن منطقـه بـود کـه در گذشـته یـک بـار بـه سـوی غـرب پیشـروی کـرده بودنـد و توانسـتند بـین‌النهـرین را از دسـت معاویـه بیـرون آورنـد. بعـدها، عبـدالملک توانسـت آنها را به عقب‌نشینی وادارد [۱۳۴].

همانگونـه کـه کریسـتف لوکسـنبرگ نشـان داده اسـت، قرآنـی کـه از زمـان عبدالملک به خط عربـی نـاقص [بـدون نقطـه‌گـذاری و اعـراب] نوشـته شـد از روی یـک نمونـه‌ی نوشـته‌شـده‌ی سـوری بـوده اسـت. ولـی زبـان ایـن نمونه‌ی قرآن، یک زبـان تلفیقـی عربـی-آرامـی یـا زبـان عربـی‌ای بـوده کـه شدیداً تحـت تـأثیر زبـان سُـریانی-آرامـی قـرار داشـت. ایـن بـدان معناسـت کـه گـروه‌هـایی کـه در شـرق، قـرآن یـا بخـش‌هـای بزرگـی از آن را خلـق کرده بودنـد، از ایـن زبـان در محـیط فرهنگـی سـوری اسـتفاده مـی‌کردنـد. احتمـالاً پیشـینیان ایـن «عربهـا» بـه کوچیـان اجبـاری یـا تبعیـدیان تعلـق داشـتند. ولـی ایـن امکـان هـم وجـود دارد کـه آنهـا در مـرو و حومـه‌ی آن تحـت تـأثیر جنـبش قرآنـی قـرار گرفتـه باشـند. قطعـاً آنهـا از طریـق بکـارگیری ایـن زبـانِ «روشـن» (بـرای خودشـان)، یعنـی عربـی، در برابـر جماعت‌های کلیسـای بـزرگ سـوری از یـک نقـش ویـژه برخـوردار بودنـد و ضروری دیدنـد کـه تـورات و انجیـل را بـا ابزارهـای زبـانی و کلامـی خـود و بکـارگیری ارجاعـات ادبـی و تـاریخی – دیـن‌شـناختی کـه در ایـن محـیط شناخته شده بودند، توضیح بدهند.

کـارکرد سـخنان قـرآن و جمـع‌آوری‌اش تقریبـاً بـا تلمـود یهودیـان و یـا «زند» - که احتمـالاً در مـرو نوشـته شـده- در دیـن زرتشـتی شـبیه اسـت. احتمال دارد کـه ایـن تفاسـیر ابتـدا بـه طـور شـفاهی توسـط موعظـه‌گـران مـورد اسـتفاده قـرار مـی‌گرفـت ولـی بعـداً (بـه خـط سـوری) نوشـته و جمع‌آوری شـدند. ولـی بسـیاری از بنـدها -آنگونـه کـه مـثلاً توسـط برتـرام اشمیتس و فرانک فان در فلـد مـورد پـژوهش قـرار گرفتـه‌انـد- آنچنـان جـز به جز و موشکافانه با هم ترکیب شـده‌انـد کـه مـی‌تـوان بـه عنـوان نتیجـه‌ی یـک پیـام شـفاهی برداشـت بشـوند. نـه فقـط ویـرایش‌هـای مختلـف در قـرآن، بلکـه یـک سلسـله از متـون نیـز از فعالیـت‌هـای ادبـی بوجـود آمـده است. شاید مـی‌خواسـتند بـدین ترتیـب بـه «منشـاء واقعـی» پیـدایش ایـن مواد و شکل ویژه‌اش فکر بشود.

پس‌زمینه‌ی تولید این مـتن، ظـاهراً تفسـیری از مسـیحیت بـود کـه مبنـای فکـری آن تفکـرات دینـی پـیش از نیقیـه، سـوری‌شـرقی و ایرانـی و بـا روحیـه‌ای شـدیداً مکاشـفه‌ای [بـدفرجامی جهـان] بـوده اسـت. سـخنان قرآن مـی‌بایسـتی در ایـن اوضـاع و احـوال، دیـن خـود را یعنـی راه درسـت خـود را، تـأمین و تضـمین کنـد و بـا اسـلام یعنـی تطـابقِ آن بـا کتـب مقدس به تشریح و تصریح آن بپردازد و همه‌ی «ابداعات» را رد نماید.

مکـه و مدینـه بـه عنـوان «منشـاء واقعـی» قـرآن هـیچ گونـه اتکـایی در «واقعیـت» قـرآن و آغـاز اسـلام ندارنـد. ایـن یـک داسـتان سـاختگی اسـت که برای اسطوره‌های آغـازین اسـلام نوشـته شـده اسـت. اگـر قـرآن در مکـه یا مدینه بوجود می‌آمد، حتماً طور دیگری می‌بود.

۵- جمع‌بندی

این فرضیه‌ها درباره‌ی تاریخِ پیش از اسلام و آغاز آن، نتیجه‌ی همکاری و بحث‌هایی است که پژوهشگران از شاخه‌های گوناگون علمی در مؤسسه أناره [inarah.de] انجام می‌دهند. این پژوهش‌ها از یک سو با اتکا به روش‌های تاریخی – انتقادی و از سوی دیگر با بهره‌جویی از زبان‌شناختی و تأویل قرآن انجام شده است. هنوز به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ داده نشده یا باید دقیق‌تر مورد پژوهش قرار گیرند؛ بعضی از پرسش‌ها را هم به دلیل نبود منابع، نمی‌توان کاملاً روشن ساخت.

همین اطلاعات تاکنونی که سندیت تاریخی آنها قابل اثبات هستند، نشان می‌دهند که مسیر تطور اسلام با این درکی که ما ارایه می‌دهیم نزدیک است یا حتا اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. بدین ترتیب می‌توان جغرافیای پیدایش قرآن را در محیطی تعیین نمود که ویژگی‌های زبانی، ادبی و کلامی آن از لحاظ تاریخی، منطقی و توجیه‌پذیر باشند. همچنین در مسیر تاریخ بعدی جنبش قرآنی، تا تبدیل آن به دین جدید می‌توان انطباق آن را با شواهد و مدارک به جا مانده، مانند سکه‌ها و سنگ‌نبشته‌ها و ادبیات مسیحی مشاهده کرد.

اسلام که تقریباً از سده‌ی ۸ میلادی جدایی خود از مسیحیت را آغاز کرد و به عنوان یک دین جدید در حال شکل‌گیری بود- البته هنوز این شکل امروزی خود را نداشت-، قرآنِ «پیش از اسلام» را به سند مؤسس خود تبدیل کرد. نگارش قرآن به خط عربی ناقص و نزدیکی زبان عربی به سریانی، مبنایی شد که سرانجام طیِ نگارش نهایی آن، یک تفسیر عربی و اسلامی از رسم‌الخط باقی‌مانده امکان‌پذیر شود و همزمان راهی برای این استدلال که این نگارش نوین چیزی به جز روشن‌سازی و تصریح متون کهنه‌ی موجود نیست باز کند (اگر اصلاً به این شکل پرسشی شده باشد).

این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که تاریخ پیش از اسلام و آغاز تاریخ آن یک مجموعه در هم تنیده و بسیار پیچیده است. به دلیل عدم توجه به این پیچیدگی‌ها در احادیث اسلامی، همواره توضیحات بسیار ساده و خطی عرضه شده است. این احادیث اسلامی تقریباً در تناقض با همه‌ی «واقعیت‌ها» قرار می‌گیرند و یک درک علمی و مسئولانه را ناممکن می‌سازند.

روش‌های عقلانی- تاریخی، جهانشمول هستند و نمی‌توانند حوزه‌های معینی را برای همیشه از این پژوهش‌ها مستثنی سازند. بکارگیری این روش‌ها درباره‌ی تاریخ دینِ جهانی اسلام، لزومی به توجیه و پاسخگویی ندارد، این یک خواست علمی است و خیلی پیش از اینها می‌بایستی صورت می‌گرفت. این که این پژوهش‌ها تا چه اندازه به آینده‌ی اسلام خدمت خواهند کرد، بستگی بدان دارد که آیا آنچه را که در اروپا «روشنگری» خوانده می‌شود، مسلمانان، شاید ابتدا مسلمانان حوزه‌ی یورو- اسلام، از لحاظ مضمونی (طبعاً نه با همان اشکال) می‌توانند برگیرند و هضم نمایند. در غیر این صورت، تعامل جهانی و درک متقابل که پایه‌ای برای مناسبات آشتی‌جویانه در این دهکده‌ی جهانی است، تصور ناپذیر خواهند بود.

پاورقی‌های نویسنده:

۱- مؤلـف، «مـدخلی بـر دیـنِ جهـانی اسـلام. بـا جُسـتاری از اولریکـه اسـتولتینگ، ص ۳۸۱، انتشـارات: Matthias-Grünewald-Verlag, Mainz und Edition Exodus: Luzern 2000

۲- «آغاز ناروشـن: پـژوهش‌هـای نـوین دربـاره ی پیـدایش و تـاریخ آغـازین اسلام»، ناشر: کـارل – هـاینتس اولیـگ و گـرد- رودیگـر پـوئین، انتشـارات: Verlag Hans Schiler: Berlin 2005; «آغاز اسلام: بازسـازی تـاریخی – انتقـادی بـه کمـک منـابع معاصـر»، ناشـر: کـارل – هـاینتس اولیـگ، بـرلین ۲۰۰۵ ؛ پرتـو افکنـی بـر دو قـرنِ آغـازین اسـلام (أنـاره [inarah]. نوشـته‌هـا دربـاره ی تـاریخ آغـازین اسـلام و قـرآن، جلد سوم، Verlag Hans Schiler: Berlin 2008)

۳- م. ک، از مؤلـف: «از مسـیح محمـد تـا پیـامبر عـرب‌هـا. تـاریخی کـردن یک لقب مسیحی» در «آغاز اسلام» از مؤلف، صص ۳۶۱- ۳۵۵

۴- م.ک. وقایع‌نگاری از نیمه‌ی دوم قرن ۸ در:
Add. (itamenta) IV.V: continuatio Hispalensis historia Gothorum Wandalorum historica, tomus XI: Chronicorum saec. IV, V, VI, VII, Vol. II: Chronica minora, edidit Theodorus Mommsen, Berlin 1844.
دربـاره مکـه آنجـا گفتـه شـده، کـه عبدالمالـه [عبـدالملک] علیـه عبـدلا [عبدالله] لشکرکشـی کـرد. در گذشـته پـدر عبـدالملک نیـز چنـد بـار علیـه عبدالله جنگیـد و آخـرین بـار در حـوالی مکـه، خانـه‌ی ابـراهیم، آنطـور کـه [عـرب‌هـا] بـاور دارنـد جـایی اسـت بـین اور در کلـده و کـرس، شـهری در بین‌النهرین، که در کویر قرار دارد.

۵- م. ک. با «از مسیح محمد تا پیامبر عرب‌ها» از مؤلف، ص ۳۰۹

۶- مـثلاً در دسـت‌نوشـته‌ی قـرآن سـمرقند کـه ایـن کلمـه بـا یـک «ع» سـوری آغـاز مـی‌شـود، و طـوری اسـت کـه بـه آسـانی بـا «ب» اشـتباهی گرفته می‌شود.

۷- م. ک. مقالـه از گـرد- رودیگـر پـوئین دربـاره‌ی نـام‌هـای پـیش از اسـلام در قرآن، در: «آغاز ناروشن»، ناشر ک.ه اولیگ، صص ۳۱۷ تا ۳۴۰.

۸- م.ک. مــارکوس گــروس، «تــأثیرات بودیســتی بــر آغــاز اســلام» در «پرتــوافکنی»، ص ۲۶۹. در آنجـا آمـده اسـت: «چـرا پیـامبر در منطقــه‌ای بی آب و علـف ماننـد مکـه کـه احتمـالاً هـیچ نمونـه‌ای از خـوک حتـا یـک هفته هـم نمـی‌توانـد دوام بیـاورد، خـوردن گوشـت خـوک را بـرای سـاکنان مکه حرام اعلام می‌کند؟»

۹- بــرای خوانـنــدگانی کــه افســانه‌هــای اروپــایی را نمــی‌شناســند: در «افســانه»ی جامــه‌ی امپراتــور، کریســتین اندرســون از امپراتــوری روایــت می‌کند که برایش جامـه‌هـای نـو «بـی‌نهایـت» مهـم اسـت. دو کلاهبـردار از ایـن تفـرعن و ضـعف امپراتـور اسـتفاده مـی‌کننـد و مـدعی مـی‌شـوند کـه مــی‌تواننــد جامــه‌هــایی از پارچــه‌هــای بســیار زیبــا و ارزشــمند بریســند و ببافنـد. البتــه ایــن جامــه‌هــا از «کیفیتــی برخوردارنـد کـه آدم‌هــایی کــه صـلاحیت مقـام خـود را ندارنـد یـا خیلـی احمـق هسـتند، قـادر بـه دیـدن آنهـا نیسـتند». چـون کسـی نمـی‌خواسـت بـی‌صـلاحیت یـا احمـق باشـد، وقتـی امپراتـور در جشـنی ایـن «جامـه» را بـه تـن کـرد، همـه بـه بـه و چَه‌چَه زدند که چه لبـاس زیبـا و فـاخری اسـت. فقـط یـک بچـه‌ی کوچـک در معصـومیت خـود فریـاد زد: «ولـی او کـه لبـاس نپوشـیده!» تـازه پـس از [اعتراض] آن بچه، «تمام مردم همان را فریاد زدند!»

۱۰- م. ک. «دیــن در تــاریخ بشــری. تطــور آگــاهی دینــی» دارمشــتات، چــاپ اول، ۲۰۰۲؛ بــرای اطــلاع بیشــتر، رجــوع کنیــد بــه جُســتار مــن «دیـن»، در جلـد سـوم «دانشـنامه فرهنـگ‌هـای کهـن»، ناشـر و ویراسـتار: ح. برونــر، ک. فســل، اف. هیلــر و هیئــت تحریریــه‌ی دانشــنامه‌ی مــایر، مانهایم، وین، زوریخ، ۱۹۹۳، صص ۲۵۰ و ۲۵۱

۱۱- م. ک. «دربــاره‌ی منشــاء فارســی مفهــوم دیــن در ادیــان ایرانــی» (ادیــان بشــری، ناشــر کریســتل ماتیــاس، جلــد ۱۴)، اشــتوتگارت ۱۹۶۵، ص ۹۵: «دیـن مزدایسـنا» (Y. 35:1) «در ایـن جـا بـرای نخسـتین بـار ایـن

مفهوم که در دوران بعدی نقش بزرگی ایفا می‌کند ظاهر می‌شود. این مفهوم یعنی دین، به مظهر جماعت‌های زرتشتی و تصورات اعتقادی آنها تبدیل می‌شود.»

۱۲- م. ک. کریستف لوکسنبرگ، «تأویل نوین از سنگ‌نوشته‌ی قبه‌الصخره در اروشلیم»، در: «آغاز ناروشن»، ناشر: ک- ه اولیگ و گرد پوئین، ص ۱۳۶

۱۳- م. ک. همانجا، کریستف لوکسنبرگ، صص ۱۳۸ و ۱۳۹

-۱۴

Jan M.F. Van Reeth, Le coran et ses scribes, in: Acta Orientalia Belgica (publisher: C. Cannuyer), XIX: Les scribes et la transmission du savoir (volume edite par C. Cannuyer), Bruxelles 2006, 67-81

۱۵- م. ک. «تاریخ آغازین اسلام طبقِ مدارک حکاکی‌شده و سکه‌شناسی»، از فلکر پوپ، در «آغاز ناروشن»، ناشر اولیگ و پوئین، صص ۱۶ تا ۱۲۳، یا: «از اوگاریت تا صامره. یک سفر باستان‌شناسی در مسیر ارنست هرتسفلد»، در: «آغاز اسلام»، اولیگ، صص ۱۳ تا ۲۲۲

۱۶- م.ک. جُستار فلکر پوپ در همین مجموعه

۱۷- م.ک. «ساختارهای انجیلی توصیف‌های تاریخی اسلامی»، از فلکر پوپ، در: «پرتو افکنی»، مارکوس گروس و کارل- هاینتس اولیگ، ص ۳۵ تا ۹۲

۱۸- «قدیمی‌ترین گزارش درباره‌ی زندگی محمد. عروه بن زُبیر» از: گرگور شولر و آندره‌آس گورکه

ناشر: The Darwin-Press, Princeton (2009?)

۱۹- مصاحبه گرگور شولر در مجله‌ی فرهنگی در روزنامه بازل [Basler Zeitung] به تاریخ ۲۵ مه ۲۰۰۹، ص ۵

۲۰- «علم کلام وجامعه در قرون ۲ و ۳ هجری: تاریخ تفکر دینی در آغاز اسلام»، از جوزف فان اس، جلد اول، برلین و نیویورک ۱۹۹۱، مقدمه‌ی جلد سوم: صص ۱۲ تا ۱۶

۲۱- م.ک. «اشــاراتی بــه یــک دیــن جدیــد در ادبیــات مســیحی ″تحــت حاکمیــت اســلامی″؟» در: «پرتــوافکنی»، ناشــر: اولیــگ و پــوئین. صــص ۲۲۳ تا ۳۲۵

۲۲- اسقف و پاتریاک سوری ایسویاو سوم در: Liber epistularum ناشـــــر و متـــــرجم: آر. دووال (corpus scriptorum christianorum orientalium, vol. 12, Schriptores Syri II, tomus 12) انتشـــارات: Löwen 1904, pp. 177.182

۲۳- «آغــاز اســلام از منظــر ســوری»، سباســتیان بــروک، در «باســتان متــأخر از نگــاه ســوری»، لنــدن ۱۹۸۴، ص ۲۱؛ همچنــین در «مســیرهای متقاطع به اسلام. منشاء دیـن عـرب و حکومـت عـرب» از: یهـودا دی. نـوو، یودیت کورن؛ نیویورک ۲۰۰۳

۲۴- م.ک. «دین در تاریخ بشری» از مؤلف، صص ۱۵۷ تا ۱۶۳

۲۵- تحــت عنــوان «ادیــان نخســتین» همــه‌ی فرهنــگ‌هــای اولیــه درک مـــی‌شـــوند کـــه از هـــزاره‌ی ســـوم پـــیش از مـــیلاد ظهـــور کردنـــد و بـــه چندخدایی اعتقاد داشتند.

۲۶- «زندگینامــه‌ی محمــد»، از: هــانس یانســن، ترجمــه از هلنــدی توســط مارلنه مولر-هاس، مونیخ ۲۰۰۸

۲۷- مــثلاً در «مانویــت: نــوعی از مســیحیت ایرانــی؟ تلاشــی بــرای تعریــف یـــک پدیـــده» از: آلکســـاندر ال. خســـرویف. نشـــر در: تلفیـــق فرهنگـــی مســیحیت در امپراتــوری ساســانی. ناشــر: عــارف مصــطفی و یــورگن توبــاخ، در ارتباط با گ. سوفیا واسکالومیدز، ویسبادن، ۲۰۰۷، صص ۴۳ تا ۵۳

۲۸- در علــم کــلام ســوری کــه «تضــمینات مسیحی بــودن» را مــی‌پــذیرد (بــرای آگــاهی بیشــتر بــه «مســیحیت ســوری و عربــی و اســلام، در کتــاب «آغــاز ناروشــن»، ناشــر پــوئین و اولیــگ مراجعــه کنیــد)، مطــابقِ آن مســیح «رستگاری» ما را بشــارت مــی‌دهــد، زیــرا او تــا دم مــرگش مطیــع خــدا بــود و بــه همــین دلیــل انســانی نمونــه اســت، مســیحیت موظــف بــه پــذیرش جانشــین اوســت. مســیح نیــز بایــد بتوانــد خــود را بــرای ایــن جانشــینی در برابــر خــدا «تضــمین» نمایــد تــا بتوانــد مــورد قبــول واقــع شــود. ایــن

اخلاقیات مـی‌توانسـت، حـداقل در شـکل عامیانـه و بسـیط خـودش، خیلـی ساده به اخلاقیات بـده بسـتانی بغلتـد: قبـول شـدن در دادگـاه، پیامـد عمـل ماست!

۲۹- برای نمونـه، «تـاریخ مـردم عـرب»، از: آلبـرت حـورانی (عنـوان اصـلی: A History of the Arab Peoples, London 1991) ترجمـه بـه آلمـانی توسط: ام. عول و سارتوریوس، چاپ دوم، فرانکفورت ۱۹۹۶، ص ۶۵

۳۰- م.ک. «اسـناد نخسـتین در اسـپانیا دربـاره‌ی اسـلام. پیشـنهاداتی بـرای یـک بررسـی دقیـق‌تـر در خصـوص کشـمکش‌هـا و اشـتراکات دینـی بـین شـرق و غـرب امپراتـوری عـرب»، یوحنـاس تومـاس، در: «پرتوافکنی»، ناشر: اولیگ و مارکوس گروس

۳۱- م.ک. «مبـانی مسـیحیت‌شناسـی. در مناسـبات پـرتنش مسـیحیت و فرهنگ»، کارل – هاینتس اولیگ، مونیخ ۱۹۸۶، صص ۳۳۷ تا ۳۳۹

۳۲- حاکمیـت اعـراب در شـمال آفریقـا پـیش از نیمـه‌ی قـرن هشـتم، آشکارا مناسبات مالکیتی اشراف جنوب اسپانیا در آفریقا را تغییر نداد.

۳۳- م.ک. «از مسیح محمـد تـا پیـامبر عـرب‌هـا»، از مؤلـف، صـص ۳۲۷ تـا ۳۷۶

۳۴- م.ک. «تأویـل نـوینی از سـنگ‌نبشـته‌ی قبـه‌الصـخره در اورشـلیم»، از: کریستف لوکسنبرگ، صص ۱۲۴ تا ۱۴۷

۳۵- م.ک. «تـاریخ آغـازین اسـلام طبـق مـدارک حکـاکی‌شـده و سکه‌شناسی»، فولکر پوپ، صص ۱۲۴ تا ۱۴۷

۳۶- م.ک. «اشـاراتی بـه یـک دیـن جدیـد در ادبیـات مسـیحی»، کـارل-هاینتس اولیگ، صص ۲۹۸ تا ۳۰۶

۳۷- همانجا، ص ۲۶۵

۳۸- م.ک. جُستارِ فولکر پوپ در همین مجموعه

۳۹- م.ک. «بحـث دربـاره‌ی صـلیب. بازاندیشـی دربـاره‌ی مشـاجرات حـول جـایزه‌ی فرهنگـیِ ایالـت هسـن»، در: imprimatur سـال ۲۰۰۹، صـص ۲۳۳ تا ۲۳۶

۴۰- «بازپرداخت جدیدی از "تاریخ قرآن» تئودور نولدکه» فریدریش شوالی، لایپزیک ۱۹۱۹، ص ۲۰۹
۴۱- م.ک. «ساختارهای انجیلی در تاریخ‌نویسی اسلامی»، فولکر پوپ، صص ۳۵ تا ۹۲
۴۲- «اصول اساسی برای پژوهش زندگی محمد»، در: مطالعات اسلامی. «درباره‌ی فرآیند و ماهیت جهان اسلام»، جلد اول، لایپزیک ۱۹۲۴، ص ۵۲۰
۴۳- «سخنرانی‌ها درباره ی اسلام ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۵»، ایگناز گلدزیهر، چاپ در دارم‌اشتات ۱۹۶۳، ص ۷۳
۴۴- «مطالعات انتقادی منابع درباره‌ی موضوعات، اشکال و گرایش‌ها در روایات تاریخی آغاز اسلام»، بخش اول: ناشر دانشگاه بن، ۱۹۷۳
۴۵- «دین زرتشت»، ام. اشتاوسبرگ، ص ۷۶
۴۶- «دین زرتشت. تاریخ- حال- مراسم»، جلد اول، اشتوتگارت ۲۰۰۲، ص ۴۱
۴۷- اشتاوسبرگ، همانجا، ص ۴۵
۴۸- اشتاوسبرگ، همانجا، ص ۴۳
۴۹- «مدارک حکاکی‌شده و سکه‌شناسی»، فلوکر پوپ، صص ۷۵ و ۷۶
۵۰- «شواهد نخستین در اسپانیا درباره‌ی اسلام»، یوحناس توماس، صص ۹۳ تا ۱۸۶
۵۱- م.ک. «جهان مخلوق خداست. گیتی و انسان در دین، فلسفه و علوم طبیعی»، از مؤلف، ماینتس ۱۹۸۴
۵۲- فقط در رابطه با اسطوره‌های مربوط به آپوفیس [خدای تاریکی و شیطان] که نظم گیتی و حفظ آن توصیف می‌شوند، مسایل به طور خونین حل می‌شوند.
۵۳- «ادیان ایرانی»، گ. ویدن‌گرن، ص ۳۵۵

۵۴- م.ک. «دربارهی تقدس عهد جدید» از مؤلف، «انجیل اقتدار خود را از کجا برمیگیرد؟ دربارهی مناسبات شریعت مکتوب، کلیسا و عیسی»، دوسلدورف ۱۹۷۰، و: «اثبات کلامی تقدس عهد جدید در کلیسای قدیم (تفاسیر و جُستارهایی دربارهی عهد قدیم و عهد جدید)»، دوسلدورف ۱۹۷۲

۵۵- Tertullian, Adversus Praxean 20,2: instrumentum utriusque testamenti; de resurectione mortuorum 39,1: ... veteris testamenti ... et novi ...; vgl. Adversus Marcionem IV 1,1.

۵۶- «دین زرتشت»، م. اشتاوسبرگ، صص ۷۸ تا ۸۳

۵۷- همانجا، م. اشتاوسبرگ، ص ۷۸

۵۸- م.ک. « گنوسی ۲ (Gnosis II). منابع قبطی و مندائی» ترجمه و توضیح از مارتین کرازه و کورت ردولف. ناشر: ورنر فورستر (چاپ از تصحیح شدهی سال ۱۹۷۹)، دوسلدورف و زوریخ ۱۹۹۵، صص ۱۷۵ تا ۱۸۰

۵۹- م.ک. «گنوسی ۳ (Gnosis III). مانویت»، با همکاری یس پیتر آسموسن، ترجمه و توضیحات از آلکساندر بولیگ (چاپ از روی نسخهی تصحیح شده سال ۱۹۸۰)، دوسلدورف و زوریخ ۱۹۹۵، صص ۴۴ تا ۵۴؛ در این جا نیز این نوشتهها لیست و طبقهبندی شدند.

۶۰- گنوسی ۳، همانجا، ص ۴۴

۶۱- م.ک. «نسخهی پازند سرور ما»، تلفیق فرهنگی مسیحیت در امپراتوری ساسانی، صص ۷۳ تا ۹۰ ، «ادبیات ایران»، مانفرد هوتر، در: «کلیسای آپوستلی شرق. تاریخ مسیحیان به اصطلاح نستوری» (مدخلی بر مسیحیت شرق، جلد اول)، ناشر: کلاگهفورت ۲۰۰۰، صص ۱۴۴ تا ۱۴۸

۶۲- «دین زرتشت»، م. اشتاوسبرگ، ص ۷۸

۶۳- یک ویراستاری نقادانه از این متون با مستندسازی متنهای گوناگون و بدین ترتیب امکان دستری به آغاز تاریخ این متن تا کنون

وجود نـدارد. دو درخواسـت بـرای کمـک‌هـای مـالی بـرای چنـین ویرایشـی از سـوی کارشناسـان اسـلام‌شناسـی «جامعـه‌ی پژوهشـی آلمـان» رد شـدند. بـدون کمـک‌هـای مـالی تـاکنون یـک نشـر دیجیتـالی بیـرون داده شـده. در عـوض طـرح یـک پـروژه‌ی ۱۸ سـاله، یعنـی corpus coranicum مـورد قبـول قـرار گرفـت، اگرچـه انتظـار مـی‌رود کـه ایـن پـروژه از لحـاظ علمی نتایج درخشانی نخواهد داشت.

۶۴- «دین جهانی اسلام»، مؤلف، صص ۶۰ تا ۶۷

۶۵- «آغـاز نگـارش قـرآن. مشـاهدات رسـم‌الخطـی و تـاریخی- هنـری در خصـوص تکـه‌هـای قـرآن یافـت شـده در صـنعا» در: «راه‌هـای نـوین پـژوهش قـرآن»، گـراف فـون بـوتمر، کـارل-هـاینتس اولیـگ و گـرد- رودیگر پوئین، در: magazin forschung, 2000, p. 41

۶۶- «درباره‌ی اهمیت قـدیمی‌تـرین تکـه‌هـای قـرآن در صـنعا بـرای تـاریخ دستورِ خط قرآن»، در: همانجا، ص ۳۹

۶۷- «منشاء قـرآن. رسـاله‌هـای کلاسـیک دربـاره‌ی کتـاب مقـدس اسـلام»، ناشر: ابن وراق، امهرست، نیویورک ۱۹۹۸، ص ۱۵

۶۸- «راه‌هـــای نـــوین پـــژوهش قـــرآن از منظـــر زبـــان‌شناســـی و فرهنـــگ‌شناســـی تطبیقـــی»، از: مـــارکوس گـــروس؛ در «آغـــاز اســـلام» از: ک.ه. اولیگ، ص ۴۹۱

۶۹- «ادبیـــات علمـــی» از: گرهـــارد انـــدرس، در: «مبـــانی زبـــان‌شناســـی عربی»، جلد ۳، ویسبادن ۱۹۹۲، صص ۳ تا ۲۳

۷۰- «قرائـــت سُـــریانی- آرامـــی قـــرآن»، کریســـتف لوکســـنبرگ، بـــرلین، چاپ اول ۲۰۰۰ و چاپ سوم ۲۰۰۷

۷۱- م.ک. «نیـایش سـوری و "حـروف مرمـوز" در قـرآن - یـک مطالعـه مقایسـه‌ای در نیـایش» در: «پرتـو افکنـی» از: اولیـگ و پـوئین، صـص ۴۱۱ تـا ۴۵۶؛ و «عشـای ربـانی در قـرآن» از: فـان ریـت، در: همانجـا، صـص ۴۵۷ تا ۴۶۰

۷۲- پیش‌ترها ایگناز گلدزیهر به آن اشاره کرده بود، م.ک. ترجمه‌ی جُستارش تحت عنوان «اسلام و پارس‌گرایی»، در: «آغاز اسلام» از: اولیگ صص ۴۱۵ تا ۴۳۹؛ و «تأثیر الگوهای دین ایرانی بر قرآن»، همانجا، صص ۴۴۱ تا ۴۵۵

۷۳- «تأثیرات بودیسم بر آغاز اسلام»، مارکوس گروس، صص ۲۲۰ تا ۲۷۴

۷۴- «بقایای حروف سُریانی-آرامی در طومارهای قرآن نخستین با املای حجازی و کوفی» در: «آغاز اسلام» از: اولیگ، صص ۳۷۷ تا ۴۱۴

۷۵- «بقایای حروف سُریانی- آرامی»، همانجا، ص ۴۱۳

۷۶- م.ک. «عبدالملک بن مروان و فرآیند پایه‌گذاری قرآن» از: آلفرد لویی د پرمار، در: «آغاز ناروشن» از: اولیگ و پوئین، صص ۱۷۹ تا ۲۱۰

۷۷- آنگلیکا نویویرت در یک سخنرانی در دانشگاه بامبرگ:
uni-bamberg.de/dogmatik/die_macht_des_einen_s_monotheismus_monismus_und_gewalt

۷۸- درباره‌ی تثبیت مسیحیت شرق سوریه، م.ک. با «مسیحیت سوری و عربی و قرآن» از مؤلف

۷۹- م.ک. «الله و خدای مسیحی. ویژگی‌های تاریخی- کلامی و مضمونی»، از مؤلف. در: «دعوا بر سر خدا. تصویر خدا در حوزه‌ی پرتنش ایمان ذهنی و سنت دینی (علم کلام ملموس، ناشر: به سفارش دانشکده‌ی الهیات کاتولیک دانشگاه بوم. از راینهارد گولنر، جلد ۱۵)، برلین ۲۰۰۸، صص ۹۵ تا ۱۱۶

۸۰- م.ک. «از مسیح محمد تا پیامبر عرب‌ها»، صص ۳۵۵ تا ۳۶۱. مطالعات درباره‌ی ویژگی‌هایی که مُهر سنت ایرانی خورده‌اند خواهند آمد.

۸۱- همانجا، بالا، صص ۳۵۸ تا ۳۶۰

۸۲- ترتولیان، Adversus Iudaeos 8, 12

۸۳- البتـه ایـن عنـوان تـازه پـس از ۵۰۰ سـال پـس از مـرگ مـانی «فقـط در سـنت عـرب ظـاهر شـده» (طبـق گفتـه‌ی کارسـتن کولپـه، عیسـی مسـیح و پایـان پیـامبری [خـاتم‌الانبیـاء]، در: مجلـه‌ی علـم کـلام بـرلین، ۱۹۸۷، دفتر اول، ص ۱۴

۸۴- م.ک. «نیـایش سـوری و حـروف مرمـوز در قـرآن»، کریسـتف لوکسنبرگ

۸۵- اگرچه ترجمـه‌ی قـرآنِ رودی پـارت گـاهی مشـکل‌سـاز اسـت ولـی بـا وجود این، در این جا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۸۶- جـدا کـردن سـوره‌هـای مکـی و مـدنی بـر اسـاس ایـن فـرض صـورت گرفتـه کـه سـوره‌هـای مکـی در مکـه و سـوره‌هـای مـدنی در مدینـه گفتـه شده‌اند. اگرچه ایـن نـام‌گـذاری غیرتـاریخی اسـت، ولـی بـرای سـاده کـردن حفظ شده است، زیـرا ایـن دو نـوع سـوره (کـه طبعـاً در سـوره‌هـای مـدنی، دسته آیه‌های نـوع مکـی نیـز یافـت مـی‌شـوند) واقعـاً در بسـیاری جنبـه‌هـا با هم فرق دارند.

۸۷- «قـرآن، سـوره ۲، یـک تفسـیر تـاریخی دینـی»، از برتـرام اشـمیتس، اشتوتگارت ۲۰۰۹

۸۸- همانجا، اشمیتس، ص ۹

۸۹- همانجا، اشمیتس، ص ۲۱

۹۰- «متـون متقـارت مسـیحیت‌شناسـی سـوری و عربـی: مراحـل تطـور متـون سـوره‌ی ۳، آیـه‌هـای ۳۳ تـا ۶۴»، از فرانـک فـان در فلـدن، در: دفترهای شناختِ مسیحیت شرق، ۹۱، ۲۰۰۷، صص ۱۶۴ تا ۲۰۳

۹۱- «متون متقارب»، فلدن، همانجا، ص ۱۹۲

۹۲- «متون متقارب»، فلدن، همانجا، ص ۱۹۴

۹۳- «حـروف صـدادار و آوانگـاری در قـرآن»، گـرد-رودیگـر پـوئین. خلاصـه‌ی آن در پرونـده‌هـای سـمپوزیوم «قـرآن در بافـت تـاریخی‌اش» [The Quran in Its Historical Context] ویـرایش‌شـده توسـط گابریـل

سـعید رینالـدز، لنـدن، نیویـورک. در آنجـا مـی‌تـوان اسـتدلالات موشکافانه‌ی زبان‌شناختی و دستور خط قرآن را مطالعه کرد.

۹۴- بـرای یـافتن مـتن مـوازی بودیسـتی در رابطـه بـا سـوره ۱۰۹، بـه جُسـتار مـارکوس گـروس در «آغـاز اسـلام و بودیسـم. شـواهد تـازه» در همین مجموعه رجوع کنید.

۹۵- «مبـانی علـم کـلام قـرآن» از: ژنویـه گوبیلـوت، در: «پرتـو افکنـی» از: گروس و اولیگ، صص ۳۲۰ تا ۳۶۹

۹۶-

Genevieve Gobillot, La demonstration de l´existence de Dieu comme element du caractere sacre d`un texte. De l`hellenisme tardif au Coran; in: Al-Kitab. La sacralite du texte dans le monde de l`Islam, hg. von D. De Smet, G. de Cattatay u. J.M.F. Van Reeth (Acta Orientalia Belgica, subsidia III), Brüssel 2004, 103

۹۷- «مبـانی علـم کـلام قـرآن» از ژ. گوبیلـو، م.ک. «سـاختارهای انجیلـی در توصیفات تاریخ‌نویسی اسلام» از: فولکر پوپ

۹۸- «از اوگاریت به صامره»، فولکر پوپ، صص ۳۱ تا ۴۱

۹۹- احتمالاً عنوان این جستار:

„Les legendes des ancien“ dans le Coran (Roman d`Alexandre, Histoire d`Akhikar et autres exemples)

۱۰۰- «سـاختارهای انجیلـی در تـاریخ‌نویسـی اسـلامی»، فـولکر پـوپ، ص ۴۱

۱۰۱- «وحـدت پیـامبر بـا خـدایش»، فـان رت، در: «پرتـو افکنـی» از: اولیگ و گروس، صص ۳۷۰ تا ۳۸۳

۱۰۲-

Genevieve Gobillot, La demonstration de l`existence de Dieu comme element du caractere sacre d`un texte, p. 103-142

۱۰۳- م.ک. «بحـث دربـاره‌ی صـلیب. بازاندیشـی دربـاره‌ی مشـاجرات حول جایزه‌ی ایالت هسن»

۱۰۴- «گنـزای راسـت»، یـک بررسـی انتقـادی، در: «گنوسـی. منـابع قبطی و مندائی»، ص ۲۴۸، در آنجا منابع بیشتری داده شده.

۱۰۵- همانجا، «گنزای راست»

۱۰۶- «عشـــای ربـــانی در قـــرآن»، فـــان رت، صـــص ۴۵۹ و ۴۶۰؛ م.ک. همچـین «قرائـت سـریانی – آرامـی قـرآن»، کریسـتف لوکسـنبرگ، صـص ۳۳۲ و ۳۳۳

۱۰۷- «از محمد مسیح تا پیامبر اسلام»، مؤلف

۱۰۸- گنوســی ۳، نقــل قــول شــده طبــقِ گنوســی ۲، منــابع قبطــی و مندائی، ص ۲۳۷، در آنجا منابع دیگر نیز آمده است

۱۰۹- گنوسـی ۳، ۱۵ و ۱۳ (یـا ۳۴۰، ۴؛ دادهھـا نـادقیق‌انـد)، نقـل قـول شده مانند بالا / ۱۰۸

۱۱۰- م.ک. «پـرده‌ی ابـدیت»، تصـویر گنوسـی از جهـانی در قـرآن (سـوره ۵۳ ، آیه ۱۴)، در: imprimatur 42, 2009, 147-151

۱۱۱- «مبانی علم کلام قرآن»، ژ. گوبیلو، ص ۳۲۷

۱۱۲- ژ. گوبیلو، همانجا، ۳۲۶

۱۱۳- ژ. گوبیلو، همانجا

۱۱۴- «نصـــرانی‌هـــا و قـــرآن. بـــه دنبـــال رد پـــا»، از: یـــوآخیم گنیکـــا، فرایبورگ ۲۰۰۷

۱۱۵- «زبـــان و ادبیـــات کلیســـای شـــرق»، از دیتمـــار و. وینکلـــر؛ در: «کلیسای حواری شرق»، از: و. بام و د. و. وینکلر، ص ۱۴۴

۱۱۶- «کـــوچ‌هـــای اجبـــاری در دوران پـــارت‌هـــا و ساســـانیان»، در: دانشـنامه‌ی ایرانیکـا (ویـرایش احسـان یارشـاطر)، جلـد هفـتم، فاسـیکل ۳، کوستا میسا (کالیفرنیا، آمریکا)، ۱۹۹۴، صص ۲۹۸ تا ۳۰۸

۱۱۷- «دین زرتشتی»، از: م. اشتاسبرگ، ص ۲۳۷

۱۱۸- م.ک. «مسیحیت سوری و عربی و قرآن»، از مؤلف

۱۱۹- م.ک. «تـــاریخ آغـــازین اســـلام طبـــق شـــواهد حکـــاکی‌شـــده و سکه‌شناسی»، از فولکر پوپ، ص ۷۱

۱۲۰- م.ک. «عشـای ربـانی مقـدس و محمـد. آثـار علـم کـلام مشـترک» از مؤلف، در: imprimatur 40, 2007, 73 – 75

۱۲۱- م.ک. «از اوگاریت به صامره»، فولکر پوپ، صص ۷۱ و ۷۲

۱۲۲- «از اوگاریت به صامره»، فولکر پوپ، صص ۶۹ تا ۷۲

۱۲۳- همانجا، ف. پوپ، ص ۷۹

۱۲۴- همانجا، ف. پوپ، ص ۸۱

۱۲۵- همانجا، ف. پوپ، ص ۸۳

۱۲۶- «تأویلی نوین از سنگ‌نبشته‌ی قبه‌الصخره»، کریستف لوکسنبرگ، صص ۱۲۴- ۱۴۷

۱۲۷- «سکه‌های هلنیستی از شرق. بازتاب تبادل دینی پویا بین شرق و غرب»، پیتر ویک، در: دفتر ضمیمه برای نمایش مجموعه‌های هنری دانشگاه بوخوم به تاریخ ۱۶ اکتبر ۲۰۰۸ تا ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹، چاپ دانشگاه بوخوم، ۲۰۰۸، ص ۱۹

۱۲۸- همانجا، پیتر ویک، ص ۵

۱۲۹- «دوره‌ی دوم عرب‌ها (۱۲۵۸ – ۶۵۰ میلادی)»، از: ویلهلم بام، در: «کلیسای حواری شرق»، از: و. بام و د. وینکلر، ص ۴۳

۱۳۰- همانجا، و. بام، صص ۴۷-۵۱

۱۳۱- «تأثیرات بودیسم بر آغاز اسلام» از: مارکوس گروس

۱۳۲- «ادبیات ایران»، از مانفرد هوتر، در: «کلیسای حواری شرق»، از: و. بام و د. وینکلر

۱۳۳- «از اوگاریت به صامره»، فولکر پوپ، ص ۴۱

۱۳۴- «ساختارهای انجیلی در تاریخ‌نویسی اسلامی»، ف. پوپ، صص ۸۷ تا ۹۲

پاورقی‌های مترجم:

ایــن توضــیحات از ویکــی‌پــدیا بــه زبــان‌هــای فارســی، آلمــانی و انگلیســی برگرفتــه شــده اســت. بــرای درســتی یــا نادرســتی، تغییــرات یــا دخــل و تصرف در شکل و محتوای متون ویکی‌پدیا مترجم مسئول است.

آپوکریفا: Biblical apocrypha

آپوکریفــا یــا اســفار مشــکوک در اصــطلاح بــه کتــاب‌هــایی باســتانی بــا محتــوای یهــودی و مســیحی گفتــه مــی‌شــود کــه برخــی از گــروه‌هــای یهودیت، کاتولیک، ارتدکس و پروتستان، آنها را نیمه‌شرعی نامیده‌اند.

اسفار مشکوک شاملِ ۱۵ رسـاله اسـت کـه بعـدا بـه مـتن «عهـد عتیـق» ــ کتب مقـدس یهودــ اضـافه شـده‌اسـت و از ایـن‌رو در میـان «عهـد عتیـق» عبری ـ که امروزه نـزد یهـود معتبـر اسـت ـ منـدرج نیسـت و پروتسـتان‌هـا نیز پس از بحث و جدل بسیار بـر سـر اعتبـار یـا عـدم اعتبـار آنهـا سـرانجام از ۱۸۲۷ مـیلادی آنهـا را از میـان کتـاب مقـدس خـود خـارج کردنـد ولـی جداگانه آنها را چاپ می‌کنند و به‌کلی آنها را طرد نکرده‌اند.

ترجمــه هفتادگــانی [Septuaginta] عــلاوه بــر متــون شــرعی، اســفار مشــکوک عهــد عتیــق را نیــز در بــر مــی‌گیــرد. ایــن کتــاب‌هــا را دو گــروه کاتولیــک و ارتــدکس نوشــته‌هــای شــرعی درجــه دو مــی‌داننــد، امــا یهودیــان و پروتســتان‌هــا چنــین بــاوری ندارنــد. پروتســتانها بــرای ایــن مجموعه عنوان آپوکریفـا یـا اسـفار مشـکوک را بـه کـار مـی‌برنـد. در مقابـل کاتولیـک‌هـا عنـوان قـانون ثـانی را بـرای ایـن مجموعـه برگزیدنـد کـه بـه قانونی بودن این کتـاب‌هـا، هـر چنـد در رتبـه دوم، اشـاره داشـت. آن‌هـا بـه کتاب‌های موجود در نسخه عبری عنوان قانون اول را دادند.

آپوکریفا در یونانی بـه معنـای پوشـیده یـا پنهـانی اسـت و ایـن نـامی اسـت که جروم (۳۳۱ تـا ۴۲۰ مـیلادی) دانشـور بـزرگ مسـیحی بـدین کتـاب‌هـا داد و آنهــا را در ترجمــه لاتینــی خــود (وولگــات) وارد نکــرد و امــروزه

آپوکریفا را به معنای کنـار گذاشـته شـده مـی‌داننـد و برخـی بـه غلـط آنهـا را کتـب مجعـول مـی‌نامنـد در صـورتی‌کـه کاتولیـک‌هـا و ارتـودوکس‌هـا آن‌ها را پذیرفته‌اند و پروتستان‌ها هم آنها را بکلی رد نکرده‌اند.

بخش اصلی مجموعـه عهـد جدیـد همـان انجیـل‌هـای چهارگانـه اسـت کـه در واقع، زنـدگی‌نامـه و سـخنان عیسـی بـه‌شـمار مـی‌آیـد. بـه گفتـه بیشـتر دانشـمندان قـدیم و جدیـد، ایـن چهـار انجیـل بـین سـال‌هـای ۶۵ تـا ۱۰۰ مـیلادی نوشـته شـده و بـین سـال‌هـای ۱۵۰ تـا ۱۸۰ مـیلادی رسـمی و قـانونی شـده‌اسـت. بـه مـوازات ایـن چهـار انجیـل، از ده‌هـا کتـاب دیگـر بـا عنوان انجیل نـام بـرده شـده‌اسـت کـه از آن‌هـا، تحـت عنـاوین غیررسـمی، غیرقانونی یا اپوکریفایی نام برده می‌شود.

آریانیسم: Arianism

آریانیسـم یـک مکتـب فکـری دینـی اسـت کـه توسـط آریـوس (۳۳۶ - ۲۵۰)، کشیشـی از اسـکندریه مصـر، بـه وجـود آمـد. ایـن اعتقـاد بیشـترین تمرکزش روی موضوع تثلیث بود. ایـن مکتـب بـر ایـن تفکـر بـود کـه فرزنـد (عیسی) در واقـع مخلـوق پـدر (خـدا) اسـت و دارای مقـام الوهیـت نیسـت. آریانیسـم بـا وجـود آن کـه طرفـدارانی در اولـین شـورای نیقیـه داشـت در سال ۳۲۵ توسط همان شورا عقیده‌ای کفرآمیز شناخته‌شد.

آنتیلگومنا: Antilegomena

آنتیلگومنـا بـه آن دسـته از متـون مسـیحی گفتـه مـی‌شـود کـه اصـالت و ارزش آنهـا مـورد بحـث اسـت. اویسـیبوس در کتـاب «تـاریخ کلیسـا» خـود دربـاره‌ی سـه دسـته از متـون تـا شـکل‌گیـری نهـایی «کتـاب مقـدس» مسـیحیان سـخن مـی‌گویـد. یـک دسـته کـه کـلاً رد شـده‌انـد [Notha]، دسـته‌ی دوم کـه مـورد پـذیرش همگـان بـوده اسـت [Homologomena] و دسـته‌ی سـوم کـه هنـوز مـورد مشـاجره و بحـث هسـتند [Antilegomena].

آئین مرموز [غامضه]: Greco- Roman mysteries

کلاً آئین مرموز یا غامضه به آن آئین یا آموزه‌ها یا رسوم دینی گفته می‌شود که می‌باید در برابر غیرخودی‌ها پنهان باقی بماند. عضویت در یک چنین آئین‌هایی با تشریفات مقدماتی طولانی همراه بود. در حقیقت باید آن را آئین محرمانه یا خودی یا بسته نامید. زیرا واژه‌ی mysterion از واژه‌ی یونانی myein ریشه می‌گیرد که به معنی «بستن» یا «بسته» در برابر غیرخودی‌هاست. آئین میترا، آئین دیونیسوس، آئین ایسیس یا اوریسیس و غیره را می‌توان در این رابطه نام برد.

اباضیه: Ibadi

اباضیه یکی از مذاهب اسلام است که از جریان خوارج نشأت گرفته است. اصطلاح خوارج نزد اباضیه به کسانی که بنا به احادیث اسلامی علیه علی بن ابی‌طالب شوریدند، گفته نمی‌شود، بلکه خوارج را کسانی می‌دانند که از اسلام خارج شوند و معتقدند خروج از اسلام یا با انکار یکی از احکام ثابت و قطعی دین یا با عمل به آنچه قطعاً خلاف نصوص احکام دینی است، محقق می‌شود.

این فرقه از کهن‌ترین مذاهب اسلامی است و نام این مکتب از نام عبدالله بن اباض تمیمی، نخستین پیشوای آن گرفته شده است.

اباضیه از سنی‌گری و شیعه‌گری جداست. هر چند تعدادشان نسبت به سنی‌ها و شیعه‌ها کمتر است ولی در آغاز شکل‌گیری اسلام در پهنه‌ی بسیار گسترده‌تری، حتی در اندلس، می‌زیستند.

اباضیه مذهب خود را الدعوه، مذهب الحق، فرقه المحقه و فرقه الناجیه می‌خوانند و آن را کهن‌ترین مذهب اسلامی، نزدیک‌ترین مذهب به عصر نبوّت و نزدیک‌ترین مذهب به روح اسلام می‌دانند. آنان بر این عقیده‌اند که نمی‌توان به کسی مؤمن یا کافر گفت، چرا که

وحی منقطع شد. زیرا ابوبکر و عمر از دنیا رفته‌اند و امروز کسی نیست که حقایق را بیان کند و کافر را از مؤمن تمیز دهد. بدان جهت ما به کسی نمی‌گوییم که او مؤمن است یا کافر

اناجیل چهارگانه:

منظور چهار انجیل اصلی است که توسط چهار حواری عیسی نوشته‌اند: انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا. البته به کل انجیل مسیحیان، «کتاب اعمال رسولان»، «نامه‌های حواریون مسیح» و «مکاشفه یوحنا» نیز تعلق می‌گیرد.

اوپانیشادها: Upanishaden

اوپانیشادها (تلفظ دقیق‌تر ولی کمتر رایج: اوپَه‌نیشَدها) یا ودانتا از کهنترین متون مینوی آئین هندو هستند که به دوره برهمایی بازمی‌گردند. اوپانیشادها تأثیر شگرفی بر فلسفه و دین هندو داشته‌اند و مفاهیم باطنی این آئین را بیان نموده‌اند.

از میان متون دینی هندوئیسم، اوپانیشاد، توجه دین‌پژوهان را بیشتر به خود جلب کرده‌است، زیرا این متون اوج و پایان آموزه‌های ودایی (ودانته) است، که نمایانگر گذر از چندخدایی و گرایش به یک‌خدایی و وحدت وجود است.

در اوپانیشادها تبیین « حقیقتی» که ساری و جاری در همه پدیده‌های جهان است، جایگزین سرود و ستایش ایزدان و ایزدبانوان شده‌است. مشخصه اصلیِ این متون گذر از عین به ذهن و عبور از اندیشیدن درباره شگفتی جهان خارج به تأمل درونی است.

در اوپانیشاد، نمودها و پدیده‌های طبیعی مانند: باد، آب، آتش، آسمان، و خورشید که ایزدان مورد پرستش هندوان بودند به عنوان جلوه‌ای از وجود خدا پنداشته شدند.

اور و حران: Ur / Harran

بنـا بـر داسـتان‌هـای «عهـد قـدیم» نخسـتین شخصـیت تـاریخی یهـود حضرت ابراهیم بـن تـارح مـی‌باشـد. روایـت اسـت کـه او در شـهر اور، یکـی از شهرهای جنـوبی کلـده و نزدیـک بـه شـهر بصـره کنـونی و خلـیج فـارس متولـد شـده و چـون افکـارش بـا محـیط آن سامان سـازگار نبـوده آنجـا را ترک و با پدر و پسر بـرادر خـود لـوط در ابتـدا بـه حـران ناحیـه‌ای واقـع در شـمال سـوریه فعلـی رفتـه و بعـد در سـن ۷۵ سـالگی بـه طـرف ارض کنعان یا فلسطین [اسرائیل امروز] مهاجرت کرده بود.

ایوبیان: Ayyubid dynasty

ایوبیـان دودمـانی کردتبـار بودنـد کـه از ۱۱۷۱ تـا ۱۲۵۲ مـیلادی در مصـر، سـوریه و عـراق فرمـانروایی کردنـد. پایتخـت آنهـا دمشـق و قـاهره بـود. بنیادگذار این سلسله نجم‌الدین ایوب، پدر صلاح‌الدین بوده است.

پـس از افـول فاطمیـان در مصـر، حمـلات صـلیبیونِ پادشـاهی اورشـلیم علیه مصـر شـدت یافـت. فاطمیـان از زنگیـان کـه بـر سـوریه حـاکم بودنـد، درخواسـت کمـک کردنـد. طـی همـین مـراودات سیاسـی و نظـامی، سـرانجام در سـال ۱۱۶۹ صـلاح‌الـدین بـه مقـام وزیـری رسـید کـه او در سـال ۱۱۷۱ سلسـله‌ی خلفـای اسـماعیلی- فـاطمی را از بـین بـرد و سلسله‌ی کردتبار ایوبیان را پایه‌گذاری کرد.

بما ⟵ مانویت

بیشاپور: Bishapur

بیشـاپور یکـی از شـهرهای باسـتانی ایـران در کـازرون و در اسـتان فـارس اسـت کـه در زمـان ساسـانیان سـاخته شـده‌اسـت و امـروزه تنهـا ویرانه‌هـایی از آن برجـای مانـده‌اسـت. بیشـاپور بـا دویسـت هکتـار وسـعت، از شهرهای مهم آن زمـان بـوده‌است و اهمیـت ارتبـاطی داشـته‌اسـت. ایـن

شـهر از قـدیمی تـرین شـهرهایی اسـت کـه تاریخچـه سـاخت آن بصـورت مکتـوب در سـنگ نوشـته ای موجـود اسـت. بیشـاپور در شـمال غـرب شـهر کـازرون قـرار گرفتـه و از شـهرهای خـوش آب و هـوا و دارای طراحـی و مهندسی ویژه آن روزگار بـوده‌است. در کتابهـای تـاریخی، نـام ایـن شـهر بـا عنوانهـای بیشـاپور، بیشـابور، بـه شـاپور، بیشـاور و «بـه اندیوشـاپور» ضـبط شـده‌اسـت. شـهر بیشـاپور جـزوه ایالـت اردشـیرخوره بـوده اسـت.

بیشـاپور تـا قـرن هفـتم هجـری آبـاد و مسـکونی بـوده و پـس از آن ویـران شـده اسـت. بیشـاپور گنجینـه‌ای از آثـار ارزشـمند ساسـانیماننـد معبـد آناهیتا است.

ایـن شـهر بـه سـال ۲۶۶ مـیلادی و بـه دسـتور شـاپور اول پادشـاه ساسـانی سـاخته شـده‌اسـت. پـس از پیـروزی شـاپور بـر والـرین امپراتـور روم، او دسـتور داد در ناحیـه‌ای خـوش آب و هـوا بـر سـر راه تخـت جمشـید بـه تیسـفون شـهری بنـا کننـد. ایـن جـاده در زمـان هخامنشـیان، شهرهای تخـت جمشـید و اسـتخر را بـه شـوش وصـل مـی‌کـرد. شـاپور نـام خود را بر این شهر نهاد.

پادشاهی عرب: Reich Arabiya

از حـدود قـرن اول مـیلادی بـین امپراطـوری اشـکانیان (پـارت‌هـا) و امپراتـوری روم بـه تـدریج قبایـل کـوچی عـرب اسـکان یافتنـد. ابتـدا در شـهری کوچـک بـه نـام هتـرا [عربـی «الحضـر»] کـه بعـدها بـه یـک شـهر بـزرگ و مسـتقل تبـدیل شـد. ایـن شـهر در ارتبـاط نزدیـک سیاسـی بـا امپراتـوری اشـکانی قـرار داشـت. بـه همـین دلیـل امپراتورهـای روم، ماننـد ترایـان (در سـال ۱۱۷) و سـپتیمیوس (در سـال‌هـای ۱۹۷ و ۱۹۹ مـیلادی) تـلاش کردنـد کـه ایـن قلمـرو را بـه تصـرف خـود در بیاورنـد. در سال‌های ۶۰ قـرن دوم مـیلادی ایـن قلمـرو بـه یـک پادشـاهی کوچـک کـه «پادشاهی عرب» نام گرفت با مرکزیت هترا تثبیت شد.

بعـدها، در دوران ساسـانیان بـه ویـژه در دوره‌ی شـاپور اول هـزاران نفـر از این منطقـه بـه اجبـار بـه شـهرهای دیگـر ایـران بـویژه بـه خراسـان بـزرگ کوچانده شدند.

پتاهیل ⟵ مندائیان

پتاهیـل یکـی از موجـودات اثیـری در آئـین منـدایی اسـت. پتاهیـل آفریننـده‌ی جهـان مـادی و انسـان اسـت. روح علـوی را در نهـاد انسـان می‌نهد و معرفت را بـدو مـی‌آموزانـد. انسـان از طریـق همـین معرفـت اسـت کـه روح‌القـدس را در مـی‌یابـد و بایـد روح را از قفـس آزاد کنـد. زمـان و فضا، دیوی و اهریمنی‌اند.

جهان از دید اساطیر منـدایی بـر سـه قسـم اسـت: جهـان بـالا کـه سـرزمین نـور و نامحـدود اسـت و در جنـوب، جهـان زیـرین قـرار دارد کـه منـدائیان آن را سیناویس می‌نامند. برزخ میان زمین و جهان روشنایی است.

پشیتا: Peshitta

به زبان سُریانی به معنـی «سـاده» یـا «بسـیط» اسـت و ایـن یـک ترجمـه‌ی سـاده از انجیـل بـه همـین زبـان مـی‌باشـد. قـدیمی‌تـرین نسـخه‌هـای دسـت‌نوشـته‌ی آن مربـوط بـه قـرن ۵ مـیلادی هسـتند کـه منشـاء آن بـه قرن ۱ میلادی باز می‌گردد.

پولس: Paul the Apostle

پـولس یـا بولـوس از مهمتـرین مبلغـان مسـیحیت و بنیانگـذار الهیـات و خداشناسـی ایـن آئـین بـود؛ بـرخلاف حواریـون، پـولس هرگـز با عیسی دیـدار مسـتقیم نداشـته اسـت؛ *بـا ایـن حـال ایـن پـولس بـود کـه مسیحیت را از یهودیت جـدا سـاخت و بـه یـک دیـن مسـتقل تبـدیل کـرد.* در کتـاب اعمـال رسـولان، پـولس پیشـوای نصـاری (جنتیـل‌هـا یـا **مسـیحیان غیریهـودی**، مسـیحیان بـا منشـاء شـرک) و حواریـون

پیشــوای مســیحیان (بــا پیشــینه‌ی یهــودی) خوانــده شــده‌انــد. بیشــتر قسمتهای عهد جدبد توسط او نوشته شده است.

همچنــین مطالــب در مــورد زنــدگی پــولس از نوشــته هــای کتــاب اعمــال گرفتــه شــده اســت. گفتــار خــود پــولس در مــورد زنــدگی خــویش در کتــاب گالاتیان آمــده اســت. بــا ایــن حــال در مــورد زنــدگی او قبــل از گــرایش بــه مســیحیت اطلاعــات جــامعی در دســت نیســت و اخــتلافِ نظــر بــین تــاریخ پــردازان در ایــن مــورد وجــود دارد. پــولس - کــه در انجیــل گــاهی «ســولس» هــم نامیــده شــده - در شــهر طرســوس در کیلیکــه [در ترکیــه امــروزی] در حــدود ســال دهــم مــیلادی، در خــانواده‌ای یهــودی فریســی زاده شــد. وی پــس از آن کــه کارمنــدِ روم شــد نــام یونــانی پولس (که به معنی کوچـک اسـت) را بــه جــای نــام عبــری شــائول برگزیــد. پــولس، زبــان یونــانی و رومــی را آموخــت و بــا نوشــته‌هــای شــناخته شــده ادبیــات باســتانی یونــان آشــنا شــد؛ وی حرفــه چــادردوزی را آموختــه بــود و چنــدین ســفر نیــز بــه اورشــلیم داشــت. وی در اورشــلیم، از گملیئــل بــن هیلــل کــه یکــی از مراجــع مهــم ســنهدرین بــود علــوم دینــی و تلمــود را آموخــت. او نخســت بــه نــام آئــین یهــود بــه مبــارزه شــدید بــا مســیحیت پرداخت و در اورشلیم بسیاری از مسیحیان را کشت.

بنــا بــه روایــت خــود او در «انجیــل» در یکــی از ســفرهای وی در حــدود ســال ۳۱ - ۳۶ بعــد از مــیلاد، در مســیر جــاده دمشــق، شــبانگاه شــخص «عیسی مسـیح بـر وی ظـاهر شـد»، او را بـه نـام عبـری‌اش خطـاب نمـود و این جملـه را گفـت: «شـائول، شـائول چـرا مـرا آزار مـی‌رسـانی؟» در ادامـه «مسیح» شخصـاً بـه او ماموریـت داد تـا سـفیر خداونـد بـرای غیـر یهودیـان [جنتیل / گـوئیم] باشـد. «مسـیح» همچنـان بـه او گفـت کـه بینـایی‌اش را از دسـت خواهـد داد و بـه او شخصـی در مقصـد راهـش - دمشـق - معرفـی نمود تا به نـزدش بـرود. پـولس، شـگفت‌زده از ایـن اتفـاق فـرا طبیعـی و در نابینایی کامل به آن شـهر رسـید و بـه ملاقـات آن شـخص - مـردی بـه نـام «حنانیا» - می رود و سپس بینایی‌اش را باز می‌یابد.

بـدین ترتیـب، پـولس آئـین یهـود را کنـار گذاشـت و بـه مسـیحیت گرویـد. یهودیـان، فرمانـدار دمشـق را بـه دسـتگیری پـولس واداشـتند. بنـا بـه روایـت مسـیحی، پـولس در میـان سـبدی از فـراز دیوارهـای شـهر گذشـت. پولس، چندی بـه عربسـتان رفـت و بـه نـام مسیح بـه سـخنوری پرداخـت. بر اساس کتاب اعمـال رسـولان، پـولس یـک سـفر تبلیغـی بـه اورشـلیم نیـز داشـته اسـت. ولـی انـدکی پـس از آن عـازم سـومین سـفر تبلیغـی خـویش شد. او به سـئوالات شـرعی مسـیحیان جـواب مـی داد، نامـه هـایی کـه از او امـروزه در دسـت اسـت، حـاکی از ایـن موضـوع مـی باشـد. قرنهـا بعـد کنسـتانتین امپراتـور روم، مسـیحیت معتقـد بـه عقایـد پـولس را بـه عنوان دین رسمی روم اعلام نمود.

در نوشـته هـای پـولس بـه نظـرات او نسـبت بـه یهودیـان نیـز اشـاره شـده اسـت. او نظـر یهودیـان در مـورد برتـری اخلاقـی و نـژادی‌شـان را شـدیداً مـورد انتقـاد قـرار مـی‌دهـد. ولـیکن در عـین حـال او وضـعیت ویـژه فرزندان اسرائیل را قبول دارد.

چهارده بخـشِ عهـد جدیـد بـه پـولس نسـبت داده میشـود. هفـت بخـش از اینهـا، رومیهـا، کورینتیـان اول، کورینتیـان دوم، گالاتیـان، فیلیپیـان، تسـالونیان اول و فیلمـون بـه طـور قطـع نوشـته او هسـتند. در مـورد چهـار بخـش دیگـر بیشـتر محققـان معتقدنـد نوشـته او نیسـت کـه ایـن قسـمتها عبارتنـد از : تیمـوتی اول، تیمـوتی دوم، تیتـوس و عبریهـا . در مـورد سـه بخـش دیگـر:افسـیان، کولوسـیان و تسـالونیان دوم بـین محققـان اخـتلاف نظر وجود دارد.

بعضی معتقد هستند کـه رفتـار پـولس در چهـارچوب قـوانین فریسـی بـوده و کـاملا بـا یهودیـت همخـوانی دارد. ولـیکن بعضـی دیگـر معتقدنـد کـه او کاملا با یهودیت در تقابل است.

دیـدگاه پـولس باعـث سـرعت گـرفتن جـدایی کسـانی کـه عیسـی را قبـول کـرده بودنـد از یهودیـت شـد. او معتقـد بـود کـه ایمـان داشـتن بـه مسـیح تنها مساله مهـم در رسـتگاری بـرای یهـود و غیریهـود اسـت. او معتقـد بـود

کــه غیریهودیــانی کــه عیســی را قبــول میکننــد احتیــاجی بــه تبعیــت از قوانین یهودی ندارنـد و نیـازی بـه ختنـه شـدن و تبعیـت از قـوانین غـذایی حلال (کوشر) نیست.

تاتیان: Tatian

تاتیــان یــک «رســالەنــویس مــدافع» [دفــاع از مســیحیت] در قــرن دوم میلادی بود که در سـوریه متولـد شـد. بـه همـین علـت او را تاتیـان سـوری نیز می‌گویند. او تحـت تـأثیر ژوسـتین شـهید بـه مسـیحیت گرویـد ولـی در سـال ۱۷۲ مـیلادی بــه مخالفــت بــا او پرداخــت و بــه وطــن‌اش ســوریه بازگشــت. او شــدیداً علیــه تــأثیرات هلنیســتی بــر مســیحیت بــود و یــک جماعـت از ریاضـت‌کشـان را بنیـاد گذاشـت کـه همسـر گـرفتن و اسـتفاده از گوشت و شراب را ممنـون اعـلام کـرد. همـین باعـث شـد کـه بـه عنـوان گنوسی مورد سـرزنش قـرار بگیـرد. مهـم‌تـرین اثـر او دیاتسـارون اسـت کـه بــا عطــف بــه همــه‌ی اناجیــل یــک انجیــل آمیختــه و واحــد را دربــاره‌ی زندگی و تأثیرات مسیح به نگارش در آورد.

تائوگرایی: Taoism

یکی از ادیان رسمی چینی‌های قـدیم آئـین تـائو یـا دائـو اسـت کـه در قـرن ۶ پـیش از مـیلاد در چـین بـا مجموعـه‌ای از معتقـدات و مناسـک و اعمـال مـذهبی کـه اغلـب بـا خرافـات و اوهـام همـراه بـود پیـدا شـد و بعـدها بـا مسایل فلسفی و عرفانی نقش بست.

بنیانگـذار ایـن دیـن، فـردی بـه نـام لائـوتـز یـا لائوتـان بـود کـه یکـی از فیلسوفان پس از کنفوسیوس محسوب می‌شود.

تائو بـه معنــی «راه و فضـیلت» اسـت. از آن جـا کـه تائویسـت‌هـا کتابـت را امــری اهریمنــی مــی‌پنداشــتند، تعــالیم آنهــا عمــدتاً بــه گونــه‌ی شــفاهی توسعه می‌یافت.

از سال ۱۶۵ میلادی آیین تائو رنگ دینی پیدا کرد و در آن سال خاقانی به نام «هو آن» از سلسله‌ی هان با ساختن معبدی به آن کیفیت دینی داد ولی نتوانست به عنوان دین رشد و نمو کند.
در قرن هفتم در سراسر چین آیین بودا رواج پیدا کرد و آیین کنفوسیوس نیز پیروان فراوان داشت. با آن که فضلا به آیین بودا گرایش داشتند اما به لحاظ اخلاقی به آیین کنفوسیوس تمایل داشتند. بنابراین تائو از نظر روشنفکران و طالبان علوم غیبی یک نوع مقبولیت داشت ولی هیچ یک از آیین‌های تائو و کنفوسیوس افراد بی‌سواد را راضی نمی‌کرد و به همین دلیل آنها به آیین بودایی بیشتر گرایش نشان می‌دادند.

تبشیر مسیحیان غیریهودی ⟵ مسیحیان غیریهودی

تراوادا: Theravada
تراوادا [یا تعالیم گذشتگان]، کهن‌ترین مکتب بودیسم است که به سنت راهبان بودایی که جزو اولین پیروان بودا بودند، برمی‌گردد.
تراوادا هم اکنون در سری‌لانکا، برمه، تایلند، کامبوج، لائوس، تا اندازه‌ای در ویتنام و چین (ایالت یون‌آن) وجود دارد. مهایانه (راه بزرگ)، آن را به هینایانا (راه کوچک) منسوب می‌دارد.

ترتولیان: Tertullian
کوینیتوس ترتولیانوس در حدود سال ۱۶۰ میلادی در کارتاژ (تونس فعلی) در یک خانواده‌ی رومی و بت‌پرست چشم به جهان گشود. او در زمینه‌ی علم معانی و حقوق به تحصیل پرداخت. او حوالی سال ۱۹۷ میلادی مسیحی شد و پس از آن بقیه‌ی عمر خود را به صرف نگارش آثار متعددی در دفاع از مسیحیت کرد. او ابتدا حامی کلیسای رسمی کاتولیک بود، اما حوالی سال ۲۰۷ میلادی از رهبران کلیسا سرخورده

شد و به نفع نهضت مونتانیسم سخن گفتن آغاز کرد. مونتانیسم یا چنانکه پیروان آن می‌خواندند، «نبوت نوین» در دهه‌ی ۱۷۰ میلادی یعنی زمانی که مونتانوس و دو زن دیگر در فریجیه (ترکیه فعلی) شروع به نبوت کردند، آغاز شد. آنها تعلیم می‌دادند که: «پایان جهان به زودی فرا خواهد رسید، پس زهد و ریاضت پیشه کنید و از ازدواج بپرهیزید، روزه‌ی طولانی نگه دارید و از شهادت نگریزید» [در تقابل با انجیل متی ۲۳:۱۰]. در ابتدا رهبران کلیسای کاتولیک نمی‌دانستند با این نهضت چگونه برخورد کنند. ولی سرانجام این نحله‌ی مسیحی از مسیر اصلی خارج شد و تحت عنوان «بدعت فریجیه» رد و محکوم شد. او مابقی عمرش را به انتقاد از کلیسای کاتولیک و دفاع از مونتانیسم پرداخت.

ترتولیان نخستین شخصیت برجسته‌ی مسیحی است که به زبان لاتین می‌نوشت. او را پدر الهیات لاتینی غربی می‌دانند. او آثار فراوانی از خود به جا گذاشته است.

ترتولیان شدیداً منتقد فلسفه‌ی یونان بود و آن را پدر بدعت‌ها می‌دانست. او همواره بر ماهیت متضاد مسیحیت و فلسفه تأکید می‌کرد. البته او مانند دیگر مدافعان مسیحی، عناصری از فلسفه‌ی یونان را به کار می‌گرفت که با مسیحیت همخوانی داشت. میزان تأثیرپذیری او از فلسفه بویژه افلاتون و رواقی‌گری، بیش از آن بود که خود تصور می‌کرد.

تنبیهات الهی: Straflegenden

تنبیهات الهی به افسانه‌هایی گفته می‌شود که خداوند یا سرور عالم انسانها را به دلیل گناه‌هانشان مورد عذاب قرار می‌دهد. این افسانه‌ها پیش از شکل‌گیری ادیان توحیدی نیز وجود داشته است و در تورات، انجیل و قرآن فراوان هستند. توفان نوح و نابودی شهر سدوم از نمونه‌های مشهور این تنبیهات الهی هستند.

تورات هفتادگانی: Septuagint

ایـن تـورات در عربـی سـبعینیه نامیـده مـی‌شـود و نسـخه‌ای اسـت از نسـخ تـورات کـه در قـرن سـوم قبـل از مـیلاد و در دوران فرمـان‌روایـی بطلمیـوس فیلادلفـوس در مصـر، بـه دسـتور او، یهودیان اسکندریه به زبان یونانی ترجمه کردند.

نام این نسخه برگرفتـه از ایـن روایـت اسـت کـه ایـن کتـاب را نزدیـک بـه هفتاد تن از دانشمندان یهودی ترجمه کرده‌اند.

نسخه هفتادگانی بـا مـتن عبـری تفـاوت‌هـایی دارد. مهـم‌تـرین تفـاوت‌هـای آن این است کـه کتـاب‌هـایی در ایـن نسـخه وجـود دارنـد کـه مـتن عبـری آن در دسـت نبـود. ایـن هفـت کتـاب عبـارت‌انـد از طوبیـت، یودیـت، حکمـت سـلیمان، حکمـت یشـوع بـن سـیراخ، بـاروخ و کتب مکابیان.

نسـخه هفتادگـانی بـرخلاف نسـخه عبـری کـه دارای ۳۹ سـفر (کتـاب) اسـت، دارای ۴۶ سـفر مـی‌باشـد. در بـین سـال‌هـای ۲۰۰ ق.م تـا ۱۰۰ مـیلادی بسـیاری از یهودیـان و مسـیحیان، از ایـن نسـخه اسـتفاده می‌کردنـد. تـا ایـن کـه در حـدود سـال ۹۰ مـیلادی، سـران یهـود شـورایی در شـهر **یبنـه** تشـکیل دادنـد و ۳۹ کتـابی را کـه در مـتن عهـد عتیـق عبـری بـود بـه رسـمیت شـناختند و اسـفار هفـت‌گانـه اضـافی موجـود در ترجمـه هفتادگـانی را غیرقـانونی اعـلام کردنـد. هـم‌اکنـون، هفـت کتـاب موجود در نسـخه هفـت‌گانـه، از اسـفار مشـکوک یـا آپوکریفـای عهـد عتیـق است.

تفاوت‌هـای نسـخه هفتادگـانی بـا نسـخه عبـری تنهـا بـه ایـن هفـت کتـاب منحصر نیست؛ سـفر دانیـال و سـفر اسـتر در نسـخه هفتادگـانی طـولانی‌تـر هستند؛ در ایـن نسـخه یـک مزمـور اضـافی وجـود دارد و دعـای منسـه کـه در این نسخه‌است در دیگر نسخ یافت نمی‌شود.

تیسفون: Ctesiphon

تیسفون در زمان اشکانیان بنیاد گذاشته شد. این شهر پایتخت شاهنشاهی اشکانیان و سپس ساسانیان تا پیروزی اعراب بر ایران بود و در کشور عراق امروزی جای گرفته بود. این شهر در دوران اشکانیان به عنوان پایتخت غربی ایران در منطقه‌ی میان‌رودان ساخته شد، و در دوران ساسانی ارزش خود را به عنوان مرکز نیروی سیاسی و اقتصادی نگهداشت. پس از حمله اعراب به ایران، شهر تیسفون به تاراج رفت و رفته‌رفته متروکه گشت.

تیسفون نزدیک به ششصد سال پایتخت ایران بود. در این شهر در زمانی که پایتخت پادشاهان اشکانی بود گویا زبان پارتی، زبان شاه و درباریان و مردم پایتخت بوده‌است.

خلفای راشدین:

طبق داستان‌ها و اسطوره‌های اسلامی، خلفای راشدین به ترتیب عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی.

به جز احادیث اسلامی ما هیچ اثری، چه در ضربِ سکه، سنگ‌نبشته، پاپیروس [برگه‌های حصیری]، پرگامنت [پوستِ حیوانات] و یا اسناد غیر اسلامی مانند نوشته‌های روحانیون یا مورخین مسیحی یا رومی، خلاصه در هیچ سند تاریخی این افراد ثبت نشده‌اند. از این رو، تا آنجا که به اطلاعات کنونی و مستند ما مربوط می‌شود، این افراد غیر واقعی و اسطوره‌ای هستند.

دیاتسارون: Diatessaron

انجیل دیاتسارون انجیلی است به روایت تاتیان سُریانی که در حدود سال ۱۵۰ میلادی به زبان سُریانی ترجمه شده است. آن را انجیل آمیخته نیز می‌گویند. این نام اساساً در مقابل اناجیل چهارگانه و جداشده و برای تفکیک آنها بکار برده می‌شد. این انجیل تا سده‌ی

پـنجم مـیلادی تنهـا انجیـل مـورد اسـتفاده کلیسـای سـوری بـود. در قـرن پـنجم بـه کوشـش ربـولا نسـخ ایـن انجیـل حـذف و بـا اناجیـل چهارگانـه جایگزین شد. نسـخه‌هـای اصـلی سـریانی ایـن انجیـل از میـان رفتـه اسـت و تنها نقل قول‌هـایی از آن در میـان تفاسـیر چنـد قـرن بعـدی یافـت شـده اسـت. از دیاتسـارون ترجمـه‌هـای عربـی [متعلـق بـه قـرن ۱۱ مـیلادی] و فارسی [قرن ۱۳ میلادی] موجود است.

سدوم و عموره: Sodom & Gomorrah

نام دو شهری است که در «عهد عتیـق» آمـده اسـت. نـام سـدوم کـه بـا نـام قوم لوط گره خـورده، بیشـتر شـناخته‌شـده اسـت. بنـابر سـفر پیـدایش ایـن شهر در کنـار رود اردن و در جنـوب کنعـان جـای داشـته اسـت و بـه دلیـل گناه لـواط، مردمـان شـهر مـورد عـذاب و تنبیـه الهـی قـرار گرفتـه و نـابود شدند. در قرآن نامی از شهر سـدوم بـرده نشـده ولـی بـه داسـتان قـوم لـوط و نابودیشان اشاره رفته است.

شریعت پالی: Pali-Canon

شریعت پالی یـک مجموعـه بسـیار کهـنِ بودیسـم اسـت کـه بـه زبـان پـالی نوشته شده و شامل سخنان و تعالیم بودا می‌باشد.

شورای تیسفون: Council of Ctesiphon

شورا یـا مجمـع تیسـفون در سـال ۴۱۰ مـیلادی بـه ابتکـار اسـقف اسـحاق تیسفونی و ماروتـاس مرتیـری (شـهری در ترکیـه فعلـی) تشـکیل شـد. ایـن نخستین مجمـع مسـیحی در امپراتـوری ساسـانی بـود. پادشـاه وقـت ایـران، یعنـی یزدگـرد اول، شخصـاً فرمـان ایـن گردهمـایی را اعـلام کـرد. احتمـالاً ماروتاس کـه رابطـه‌ی دوسـتی طـولانی بـا یزدگـرد اول داشـت، ایـن امکـان را فراهم ساخت.

هدف این شورا این بود که به مسیحی‌های ایران وحدت بخشد و تیسفون را مرکز آنها کند. در این مجمع، نمایندگانی از مسیحیان امپراتوری روم نیز شرکت کردند.

شورای چالسدون: Council of Chalcedon

شورای چالسدون [یا کالسدون] از ۸ اکتبر تا ۱ نوامبر سال ۴۵۱ میلادی در چالسدون (استانبول / ترکیه امروزی) برگزار شد. این چهارمین مجمع یا شورای جهانی کلیسای مسیحی بود. هدف از برگزاری این شورا، تثبیت مواضع مسیحیت رومی – لاتینی علیه شاخه‌ی نستوری و مونوفیزی بود. مسیحیان نستوری خدا بودن عیسی مسیح و به همین ترتیب تعالیم تثلیث را زیر سوآل می‌بردند و مونوفیزی‌ها به عکس معتقد بودند که عیسی مسیح الوهیت کامل است و فاقد طبیعت انسانی است.

شورای چالسدون در اعتقادنامه‌اش، تعالیم تثلیث و دگم خود را تصویب کرد. در آنجا مسیح هم از طبیعت خدایی برخودار است و هم طبیعت انسانی. این دو کیفیت مانند دو روی یک سکه از یک سو جداناپذیر و سوی دیگر غیرقابل آمیزش با یکدیگرند.

اعتقادنامه‌ی شورای چالسدون بعدها مبنای کلیسای ارتدوکس و کاتولیک شد.

شورای نیقیه: First Council of Nicaea

مجمع یا شورای نیقیه، نخستین شورای کلیسایی بود که در سال ۳۲۵ میلادی به فرمان کنستانتین امپراتور بیزانس فراخوانده شد. هدف این شورا اساساً پاسخ به نظرات آریوس، روحانی اهل اسکندریه، بود. در این شورا حدود ۳۰۰ نفر اسقف شرکت کردند تا نظرات خود را علیه آریوس (آریانیسم) جمع‌بندی نمایند. مسئله‌ی اصلی «تثلیث» بود که آریوس به آن اعتقادی نداشت. پیامد این شورا، «اعتقادنامه‌ی

نیقیه» است که می‌توان آن را نخستین سند رسمی مسیحیت بعدی یا کلیسای کاتولیک[رومی - لاتینی] نامید.

عهدین: [Bible- The Old and New Testament]

عهد در این جا به معنی «پیمان» است. کتاب‌های یهودی که در فارسی به آنها «تورات» یا تورا گفته می‌شود، «عهد قدیم» خوانده می‌شود، یعنی پیمانی که خدا با بندگان خود از طریق موسی می‌بندد. انجیل مسیحیان، «عهد جدید» خوانده می‌شود و به معنی پیمان جدید خدا با بندگانش از طریق عیسی مسیح است. این دو را با هم «انجیل» یا عهدین می‌گویند.

غسانیان: Ghassanids

یکی از قبایل بزرگ عرب بودند که مسیحیت رومی – لاتینی را پذیرفته بودند و در کنار نیروهای رومی علیه امپراتوری ساسانی و هم‌پیمانان عرب آن می‌جنگیدند. ریشه‌ی آنها اصلاً از یمن است که حدود قرن ۳ میلادی به سوی سوریه، اردن، لبنان و فلسطین روانه شدند. آنها از یک پادشاهی کوچک برخوردار بودند [تحت‌الحمایه روم] و مرکزشان در بلندی‌های جولان [سوریه امروزی] بود. وظیفه‌ی اصلی آنها جلوگیری از حملات و یورش‌های لخمی‌ها بود که مرکزشان در حیره [نزدیک کوفه‌ی امروزی] بود و زیر حمایت امپراتوری ساسانی قرار داشتند.

قُبه الصخره: Dome of the Rock

به عربی «قبه الصخره المشرفه» نام دارد و قدیمی‌ترین بنای اسلامی به شمار می‌رود. این ساختمان در اورشلیم واقع است و بر صخره‌ای بزرگ بنا شده است. مسلمانان معتقدند که محمد از روی این صخره به آسمان معراج کرده است. در سفرنامه‌ی ناصر خسرو ادعا شده است

کـه بـه هنگـام ورود پیـامبر بـه مسـجد، آن صـخره پـیش پـایش از زمـین بلند شد و پس از عروجاش، آن سنگ دیگر روی زمین برنگشت.

در سـال ۶۹۱ یـا ۶۹۲ مـیلادی بـه دسـتور خلیفـه‌ی امـوی عبـدالملک بـن مروان بنای قُبه روی این صخره آغاز شد.

قُمران: Qumran

ویرانـه‌ی قُمـران در بخـش شـمال غربـی دریـای مـرده [بحـر الميـت] قـرار دارد. این مکـان در سـال ۶۸ مـیلادی طـی شـورش یهودیـان علیـه رومیـان توسـط لگیـو ایکـس فرنتنسـیس [Legio x Frentensis] ویـران شـد. از حدود ۸۰۰ پیش از میلاد مردم در این مکان زندگی می‌کردند.

اهمیت این مکان بـه دلیـل دسـت‌نوشـته‌هـا [طومارهـا]، سـکه‌هـا و ظـروف سـفالی اسـت کـه بـین سـالهای ۱۹۴۷ تـا ۱۹۵۶ در ایـن منطقـه کشـف شده‌اند.

نویسـندگان ایـن طومارهـا جمعـی از یهودیـان بودنـد کـه دارای نگرشـی عرفانی بودند. ایـن گـروه بـه نـام إسـنی‌هـا شـهرت یافتنـد. یهودیـان اسـنی به خاطر آن کـه بـا آمـوزه‌هـای یهودیـان صـدوقی (یهودیـان معبـد) مخـالف بودنـد، ناچـار شـدند از شـهرها خـارج شـوند و در منطقـه قمـران سـکنی گزیننـد. ایـن عرفـای یهـودی، در ایـن منطقـه آزادانـه بـه عبـادت و انجـام اعمال عبادی خـود مشـغول شـدند «پلینـی کبیـر» مـورخ رومـی بـه وجـود این تجمعات در این منطقه اشاره کرده است.

یافتــه‌هــا، تقریبـاً تمـام کتـاب‌هــای موجــود در عهـد عتیـق (شـاید بـه استثناء کتـاب اسـتر) را در برمـی‌گیرنـد. ایـن موضـوع اهمیـت شـایانی دارد زیـرا نسـخه‌هـای موجـود و پـیش از ایـن اکتشـافات، قـرن‌هـا دیرتـر نوشـته شده بودنـد. ایـن موضـوع قابلیـت مقایسـه نسـخه‌هـای کنـونی عهـد عتیـق با نسخ قدیمی آن را فراهم می‌کند.

در حــالی کــه برخــی از کتــب مقــدس یافــت شــده تفــاوت نــاچیزی بــا متن عهـد قـدیم سـنتی (یـا مسـوره‌ای) دارنـد، برخـی از دسـت‌نوشـته‌هـای

یافـت شـده از سـفر خـروج [یکـی از کتابهـا یـا اسـفار عهـد قـدیم] و سـموئیل کـه در غـار شـماره چهـار یافـت شـده‌انـد، تفـاوت چشـمگیری، هـم در نحـوه بیـان و هـم در محتـوا، بـا مـتن امـروزی‌شـان دارنـد. وجـود اختلافات متنـی زیـاد، کارشناسـان را بـه سـمت پـذیرش ایـن نظریـه سـوق داده اسـت کـه مـتن عهـد قـدیم کنـونی بـر پایـه سـه خـانواده از منـابع تـدوین شـده‌اسـت: یعنـی مـتن مسـوره‌ای، مـتن عبـری اصلی هفتادگانی و تورات سامری.

این طومارهـا از چنـد بُعـد در مسـیحیت‌شناسـی، حـائز اهمیـت اسـت. آنهـا در زمانی بـین قـرن دوم پـیش از مـیلاد تـا نیمـه‌ی دوم قـرن اول مـیلادی، نگاشـته شـده‌انـد و ایـن همزمـان بـا زنـدگی عیسـی مسـیح در منطقـه بیـت‌لحـم و ناصـره و اورشـلیم اسـت. و ایـن سـه منطقـه در فاصـله بسـیار نزدیکی از قمران واقع شـده‌انـد. هنگـامی کـه خبـر کشـف ایـن طومارهـا در قمـران بـه دسـت آمـد، محققـان امیـد داشـتند کـه اطلاعـات جدیـدی از زندگی حضرت عیسـی بـه دسـت بیاورنـد. ولـی نکتـه عجیـب ایـن جـا بـود کـه ایـن طومارهـا هـیچ اشـاره‌ای بـه عیسـی مسـیح و زنـدگی وی نکـرده بودند.

نکتۀ حـائز اهمیـت آن بـود کـه ایـن طومارهـا حـاوی ۲۰۰ نسـخه خطـی از عهـد قـدیم بودنـد. از آنجـا کـه قـدیمی‌تـرین نسـخه خطـی عهـد قـدیم بـه قرن دهـم مـیلادی بـر مـی‌گـردد، اکتشـاف ایـن نسـخه‌هـا در مستندسـازی عهد عتیق و رفع اختلاف نسخه‌های آن اهمیت بسزائی داشت.

در سـال ۱۹۹۲ نشـریه ایندیپنـدنت، قسـمتی از طومـار مکاشـفه‌ای آرامـی به شماره ۴ Q246 کـه در غـار شـماره ۴ کشـف شـده بـود را منتشـر نمـود. در این طومار در مـورد آخرالزمـان مـی‌گویـد کـه فرزنـد خـدا در آخرالزمـان ظهـور مـی‌کنـد و اوصـافی کـه بـرای او بـر مـی‌شـمارد بـا اوصـاف حضـرت عیسی (که مسـیحیان او را تنهـا فرزنـد خـدا مـی‌داننـد کـه در آخـر الزمـان ظهور می‌کند) مطابقت ندارد.

پس از جدل‌ها و مشاجرات علمی و همچنین پیدایش یک سلسله نظریه‌های توطئه مبنی بر توافق بین واتیکان و دولت اسرائیل، سرانجام از سال ۱۹۸۸ یک مجمع علمی از اسرائیل به کار انتشار یافته‌ها پرداخت. تا سال ۲۰۱۰، ۴۰ جلد که گفته می‌شود شامل همه‌ی متون یافت شده در قمران است، انتشار یافتند.

کرتیر

کرتیر یا کردیر موبد پرنفوذ دوران ساسانی بود. او در زمان پادشاهی شش شاهنشاه ساسانی به ترتیب اردشیر بابکان، شاپور یکم، هرمز یکم، بهرام یکم، بهرام دوم، و نرسه می‌زیسته است. گمان می‌رود که اقدامات کرتیر نه تنها در پیدایش دین رسمی ایران بلکه در کار سیاست داخلی کشور نیز دارای اهمیت قاطع و فراوان بوده‌است. او توانست دین زرتشتی را که در آن زمان، باورهای چندی بدان پیوسته بودند، یکدست کند و به اوستا تقدس بخشد. کرتیر با آئین مانی به عنوان یک بدعت به مبارزه برخاست. سرانجام مانی به فرمان او اعدام شد.

قیام نرسی و پادشاهی وی، در واقع به قدرت کرتیر پایان داد. بعد از آن دوران خاطرات دوران کرتیر چنان فراموش شد که حتی در اوایل دوره‌ی اسلام وقتی زرتشتیان کتاب پهلوی دینکرت را تدوین می‌کردند، ذکری از نام او در آن کتاب نکردند. در واقع، کرتیر نماد و تبلور تعصب، خشونت، ناروااداری و آزار غیرخودی‌ها بود.

کرشونی (جرشونی): Garshuni/Karshuni

منشاء رسم‌الخط کرشونی در قرن ۷ میلادی است. زبان عربی که امروزه ما می‌شناسیم ابتدا به این خط نوشته شد و بعدها زبان عربی نوین را شدیداً تحت تأثیر قرار داد. مسیحیان سوری نیز از این رسم‌الخط نیز استفاده می‌کردند.

گنوسی: Gnosis

نحلـــه‌ی گنوســـی در قـــرن دوم مـــیلادی در منـــاطق روم توســـعه یافـــت. گنوســـی‌هـا بـه ثنویـت اعتقـاد داشـتند. بنـا بـر قـول گنوسـی‌هـا، خـدا در ماوراء عالم است که از نـام و نشـان و گمـان برتـر اسـت و فکـر بشـری را بـه دامن کبریای او دسترس نیست.

گنوسی‌ها را در ردیف نحله‌هـای مسـیحی دسـته‌بنـدی کـرده‌انـد. زیـرا آنهـا بـرای جهـان یـک نجـات‌دهنـده یـا منجـی قایـل بودنـد کـه تبلـور آن را در عیسی مسیح می‌دانستند.

اکثـر گنوسـی‌هـا از مـردم ولایـات شـرقی امپراتـوری روم بودنـد. یکـی از فرقه‌هـای گنوسـی بـین‌النهـرین و بابـل، فرقـه‌ی منـدایی (صـابئین) اسـت و فرقـه‌هـای دیگـر کـه در کتـب عـرب آنهـا را مغتسـله نامیـده‌انـد، یکـی از مآخذ کیش مانوی محسوب مـی‌شـود. عـرب‌هـا همـه‌ی فرقـه‌هـای گنوسـی شـرق را کـه افکارشـان در آغـازِ اسـلام رواج داشـته اسـت، حنیـف یـا صائبون می‌خوانند.

لخمی‌ها یا بنی‌لخم: Lakhmids

لخمی‌هـا یـا بنـی‌لخـم نـام دودمـانی عـرب بـود کـه در روزگـار ساسـانیان و میان سده‌های سوم تا هفتم میلادی بر حیره فرمان می‌راندند.

خاسـتگاه نخسـتین آنهـا یمـن بـود و در سـده‌هـای دوم و یکـم پـیش از میلاد به سـوی شـمال عربسـتان، عـراق، اسـرائیل و سـوریه کوچیدنـد. آنـان در آغاز کیش بت‌پرسـتی داسـتند، سـپس مسـیحی نسـتوری شـدند و پـس از چیرگی مسلمانان دیـن اسـلام را پذیرفتنـد. لخمـی‌هـا پیـرو یـا دقیـق‌تـر گفتـه شـود دسـت‌نشـانده‌ی ساسـانیان بودنـد و دشـمن آنهـا غسـانیان یـا بنی‌غسان، پیرو یا دست‌نشانده‌ی روم بودند.

ویرانـه‌هـای حیـره امـروز در ۳ کیلـومتری جنـوب کوفـه و در کرانـه‌ی باختری فرات جای دارد.

پادشاهی لخمی‌ها مرکز مهم مذهب نستوری بود و ساسانیان از این نحله‌ی مسیحی بواسطه‌ی دشمنی‌اش با مسیحیت رومی حمایت می‌کردند.

مانویت: Manichaeism

دین مانوی آئینی عرفانی و ترکیبی از ادیان مسیحیت، زرتشتی و گنوسی بود که مانی، پسر فاتک همدانی در سده‌ی سوم میلادی آن را در ایران [میان‌رودان] پایه‌گذاری کرد. در این دین از مسیحیت ایده‌ی مسیح منجی وارد شده است و از دین زرتشتی یا زُروانی اعتقاد به نیکی و بدی. تأثیرپذیری دین مانی از مذهب بودایی نیز به صورت اصل تناسخ به این دین مشهود و آشکار است. دین مانی بر پایه‌ی ثنویت استوار است و همین مورد، آن را مانند دین مندایی [صابئین در قرآن] در رسته‌ی ادیان ایرانی قرار می‌دهد.

علاقه‌ی مانویان به نوشتن آثار خود همراه با خلاقیت هنری، موجب گسترش فنون کتاب‌آرایی، نقاشی، موسیقی و خوشنوسی گردید. پیروان دین مانی که دیناور نامیده می‌شدند در نشر عقاید و خلاقیت‌های ادبی و شاعرانه خود بسیار کوشا بودند و همین باعث بوجود آمدن ادبیات و خط مانوی شد که عمدتاً به زبان‌های سُریانی، پارسی‌میانه، پهلوی اشکانی، سغدی، قبطی، ترکی ایغوری و چینی بود. آثار مانویان معمولاً بر روی چرم یا پاپیروس نوشته می‌شد و نوشته‌ها با رنگ و شکل و طرح تزئین می‌شدند. مانی را به دلیل نگاشتن کتاب ارژنگ که سرتاسر نقاشی بود پیامبر نقاش نیز خوانده‌اند.

مانی در دوران ساسانیان به ویژه در دوره‌ی شاپور یکم، علی‌رغم مخالفت روحانیان زرتشتی، توانست اجازه تبلیغ بگیرد و به گسترش دین خود ادامه بدهد. مانویت که از جمله فرقه‌های گنوسی است به

فروتنی و سیر عرفانی گرایش دارد و به مدت هشتاد سال دین رسمی دولت ایغورستان در چین بود.
آنها برای گسترش آیین خود شیوه‌ی خاصی را اتخاذ می‌کردند و آن این بود که در هر منطقه که نفوذ می‌کردند نام خدا و ایزدان و اهریمنان اصلی دین را با حفظ ویژگی‌ها به نام اساطیر و شخصیت‌ها و قهرمانان آن منطقه در می‌آوردند. به همین دلیل این دین به راحتی جای خود را در میان اهالی باز می‌نمود.
مانویان چهار نماز روزانه داشتند که دو بار در روز رو به خورشید و دو بار در شب رو به ماه گزارده می‌شد. آنها دو نوع روزه داشتند که یکی از آنها دو روز کامل و دیگری از صبح تا غروب بود و زمانش بر اساس شواهد نجومی تعیین می‌گشت. آنها عیدی نیز داشتند که در روز پایانی ماه روزه برگزار می‌شد. این عید را «**بما**» می‌نامیدند.
مانی در دوران ساسانیان به دستور روحانی بزرگ، **کرتیر**، در خوزستان اعدام شد. آخرین بقایای مانویان در چین تا سده‌های هفدهم یا هجدهم دوام آورد.

مجموعه هرمس: Corpus Hermeticum

این مجموعه‌ای‌ست از رساله‌ها به زبان یونانی که به شکل نامه، گفتگو، دعا و موعظه درباره‌ی پیدایش جهان، شکل گیتیِ بی‌کران، خردمندی خدا و خردمندی انسان نوشته شده است. می‌گویند نویسنده‌ی آن فردی بوده به نام هرمس تریس‌مگیستوس و بین سال ۱۰۰ تا ۳۰۰ میلادی جمع‌آوری شده است. نویسندگان و ویراستاران آن همه یونانی بودند.

مِدراش: Midrash

مـدراش در یهودیـت بـه معنـی تأویـل متـون مـذهبی اسـت و از واژه‌ی عبـری «درش» یعنـی «جسـتجو و پرسـش» ریشـه مـی‌گیـرد. ایـن تأویـل بویژه به تنخ (تورات) مربوط می‌شود.

مـدراش در آغـاز فقـط تأویـل شـفاهی از متـون مـذهبی را در برمـی‌گرفـت. اهمیت مدراش از سـال ۷۰ مـیلادی در یهودیـت بـه طـور جـدی آغـاز شـد. از این تـاریخ بـه بعـد است کـه مـا بـا یـک سلسـله مـدراش کتبـی مواجـه می‌شویم کـه در کنـار میشـنا و تلمـود قـرار مـی‌گیرنـد. جغرافیـای پیـدایش مدراشِ کتبـی در فلسـطین اسـت یعنـی در رابطـه بـا تلمـود اورشـلیمی یـا فلسطینی بوجود آمد. تلمود بابلی کمتر از مدارش برخوردار است.

مُرابطان: Almoravid Dynasty

مُرابِـطان، از اقـوام بِربِرهـا [berber] در موریتـانی، صـحرای غربـی، مـراکش، الجزایـر و آنـدلس بودنـد. آنهـا از قبایـل بربـر مسـوفه و لمتونـه و جدالـه از شـاخه‌هـای قبیلـه بـزرگ صـنهاجه بـوده کـه آن‌هـا را ملثمـین مـی‌خواندنـد. ایـن قبایـل در مسـافتی میـان جنوب مغرب دوردسـت تـا سـرزمین سـودان پراکنـده شـده بودنـد. در نیمـه سـده‌ی پـنجم وارد دشـت مـراکش شـدند. ورود و اسـتقرار مرابطـان در انـدلس، آن‌جـا را ولایتـی مغربـی نمـود و تحـت سـلطه سیاسـی و فرهنگـی خود قرار داد.

مُرابطـان از سـال‌هـای ۱۰۴۶ تـا ۱۱۴۷ مـیلادی بـر مـراکش حکومـت کردند.

آنچـه در خصـوص مرابطـان اهمیـت دارد مبـارزه شـدید و سـازش‌ناپـذیر آنهـا بـا خـوارج و دیگـر شـاخه‌هـای اسـلامی بـود تـا بـدین ترتیـب بتوانـد وحـدت دینـی در مـراکش را کـه از شـاخه‌ی مـالکی بـود حفـظ و نگهـداری کند.

قلمرو آن‌ها از شمال باختری آفریقا تا شبه جزیره ایبری و جنوب صحرا امتداد داشت.

مسجد جامع قرطبه یا مثکیه: Mosque- Cathedral of Cordoba

مسجد جامع قرطبه یا مثکیه، در شهر قرطبه واقع در اندلس یا اسپانیای امروزی است. بنای این مسجد تقریباً دو قرن و نیم به طول انجامید. نام قدیم این مسجد «جامع حضرۀ» بود. این مسجد در سال ۷۸۶ میلادی توسط عبدالرحمن اول ساخته شد و بعد از تصرف مجدد شهر کوردوبا توسط اسپانیایی‌ها به کلیسا تبدیل شد.

مسیحیان غیریهودی: Gentile

منظور از مسیحیان غیریهودی، آن دسته از مسیحیان است که ریشه‌ی غیر یهودی یا شرک داشتند و به مسیحیت گرویدند. از آنجا که منشاء نخستین مسیحیان از دین یهودی است، به تدریج بین تازه‌مسیحیان که منشاء یهودی و غیریهودی داشتند، فرق گذاشته شد. طبق گزارشات مسیحیان صدر، پولس کسی بود که وظیفه‌ی دعوت غیریهودیان به مسیحیت را به عهده گرفت. تازه مسیحیان غیر یهودی، نیازی به ختنه و استفاده از غذای کوشر (حلال) نداشتند.

مسیحیان یهودی: Jewish Christian

مسیحیان یهودی به آن دسته از یهودیان گفته می‌شود که در آغاز شکل‌گیری مسیحیت به این دین جدید گرویدند. تا حدود سال ۱۰۰ میلادی، اکثریت را در مسیحیت تشکیل می‌دادند و اخلاف آنها تا قرن ۴ میلادی یکی از شاخه‌های مهم مسیحی به شمار می‌رفتند که به یهودیت بسیار نزدیک بود.

مسـیحیان یهـودی در اصـل یهودیـانی بودنـد کـه در چهـارچوب آئـین و مقررات یهودی باقی مانـده بودنـد ولـی بـه عیسـی مسـیح اعتقـاد داشـتند و از سوی مراجع یهودی نیز به عنوان یک گروه ویژه تحمل می‌شدند.
«مسـیحیان یهـودی» در ضـمن مفهـومی اسـت بـرای جداسـازی آنهـا [مسـیحیان یهـودی] از مشـرکانِ مسـیحی‌شـده [Heidenchristen]. یکـی از تفـاوت‌هـای مهـم آنهـا بـا مشـرکان مسـیحی‌شـده، در ختنـه شـدن و نشـدن آنهـا بـود، کـه همـین موضـوع طـی قـرون بعـدی باعـث و منشـاء اختلافات گسترده در مسیحیت شد.

مسیحیت فرزندخواندگی: Adoptionism

شـاخه‌ی مسـیحی فرزنـد خوانـدگی از منظـر مسـیحیت‌شـناختی بـدین معناست کـه مسـیح از ذات خـدا، الوهیـت، برخـوردار نیسـت، بلکـه انسـانی است که از سوی خدا به فرزندی پذیرفته شده است [فرزند خوانده].
در قــرن دوم مــیلادی، مســیحیانی کــه ریشــه‌ی غیریهــودی داشــتند [Heidenchristen] تـلاش کردنـد توحیـد مسـیحیت را از منظـر فلسـفه‌ی یونانی توضیح بدهنـد. آنهـا خـدا بـودن مسـیح را انکـار مـی‌کردنـد و معتقـد بودند کـه عیسـی ناصـری بـه دلیـل خداترسـی‌اش بـه هنگـام غسـل تعمیـد از سوی خدا به فرزنـدی پذیرفتـه شـد. خـدا او را بـا روح خـود تجهیـز کـرد ولی این بدان معنا نیست کـه خـود عیسـی بـه خـدا تبـدیل گردیـد، آنگونـه که تعالیم تثلیث می‌آموزند.
در شـورای نیقیـه تصـویب شـد کـه عیسـی مسـیح «خـدای حقیقـی از خـدای حقیقـی» اسـت و بـدین ترتیـب، نحلـه‌ی فرزندخوانـدگی مرتـد شناخه شد.

معاویه: Mu´awiya

نـام اصـلی او ماآویـه [Maavia] بـود کـه «معاویـه» معـرب آن اسـت؛ او نخسـتین حـاکم «اسـلامی» مـی‌باشـد کـه پایتخـت‌اش در دمشـق بـود.

سکه‌هایی کـه او در ایـران ضـرب کـرد [در داراب فـارس] بـه زبـان **پهلــوی** و بـا نـام «ماآویـه امیـری وریوشـنیگان» بـود کـه آن را بـه عربـی «امیـر المؤمنین» ترجمه می‌کردنـد. ایـن سـکه پـنج سـال پـیش از مـرگ یزدگـرد سوم ضرب شده بـود. معاویـه، طبـق ارزیـابی‌هـای کنـونی دیـن‌شناسـی، نـه «مسـلمان» بلکــه جـزو یکـی از نحلــه‌هــای مسـیحی بـود. سـکه‌هـا و سنگ‌نبشته‌های بدست آمـده نشـان مـی‌دهنـد [مجهـز بـه علامـت صـلیب] کـه او «مسـلمان» بـه مفهـومی کـه مـا امـروز مـی‌شناسـیم نبـود. اکثـر کـارگزاران او در حاکمیـت نیـز مسـیحی بودنـد. مهـم‌تـرین مقـام یعنـی خزانه‌داری [بیت‌المـال] در دسـت *منصـور بـن سـرجون* بـود کـه خـود جـزو مسیحیان لاتینی – رومی محسـوب مـی‌شـود. پسـر سـرجون کـه بـه *یوحنـا دمشـقی* معـروف اسـت، یکـی از بـزرگ‌تـرین متکلمـین مسـیحی بـود کـه حتـا مـدتی ریاسـت شـورای شـهر دمشـق را بـه عهـده داشـت. بـه هـر رو، برخلاف تاریخ‌نویسی اسلامی، معاویـه نـه تنهـا «مسـلمان» نبـود بلکـه اهـل مکه هم نبود.

مملوکیان: Mamluk

مملوکیان در اصـل بـرده‌هـایی بودنـد کـه ریشـه‌ی تـرک و قفقـازی داشـتند و اساساً به عنـوان نیروهـای نظـامی مـورد اسـتفاده‌ی خلفـای اسـلامی قـرار می‌گرفتند. خلفای عباسـی قـدرت خـود را مـدیون آنهـا مـی‌دانسـتند و طـی همــین دوره قــدرت نظــامی ایــن بردگــان در قلمــروی عباســیان نهادینــه شـد. سـرداران و جنگجویـان تـرک و قفقـازی از قـرن ۹ مـیلادی تـلاش کردنـد کـه از زیرسـاخت‌هـای نظـامی خـود بـرای کسـب قـدرت سیاسـی بهره جویند.

آنهـا توانسـتند در هنـد [پادشـاهی دهلـی، از ۱۲۰۶ تـا ۱۵۲۶] و مصـر (از سـال ۱۲۴۹ مـیلادی) قـدرت سیاسـی خـود را تثبیـت کننـد. سلسـله‌ی مملوکیـان سـرانجام در سـال ۱۵۱۷ از عثمانیـان شکسـت خوردنـد و قـدرت سیاسـی خـود را در مصـر از دسـت دادنـد. البتـه از سـال ۱۶۳۰

توانستند قدرت را از عثمانیان پس بگیرند. در سال ۱۸۱۱ محمد علی پاشا، پادشاه مصر، توانست برای همیشه بقایای مملوکیان را از بین ببرد.

مندائیان: Mandaeism

مندائیان پیروان یحیی تعمیددهنده و یکی از اقلیت‌های مذهبی در ایران، عراق و سوریه می‌باشند. مندائیان با نام صابئین نیز شناخته می‌شوند. کیش مندایی جزو مکتب‌های گنوسی به شمار می‌آید.
واژه‌ی «مندا» از زبان آرامی شرقی برگرفته شده و به معنی «آگاهی و دانش» است که مترادف با «گنوس» می‌باشد. با این که اندیشه‌ی مندائیان همان ثنویت یا دوبن‌گری است، ولی در قرآن در سه آیه از صابئین نام برده و آنها را در ردیف ادیان آسمانی قرار داده است. در خوزستان به آنها صبی می‌گویند.
در کیش مندایی، خدای بزرگ نورانی و روحانی، «هیی» یا «حیات اعظم» نام دارد که برابر نهادِ «زُروان» در کیش مانی است. یکی از موجودات اثیری، «پتاهیل»، آفریننده‌ی جهان مادی و انسان است.
کتاب مقدس مندائیان، «گنزا ربأ» [«گنج عظیم»] نام دارد و به دو بخش گنزای راست و گنزای چپ تقسیم می‌شود.

مونوتلتی ← مونه‌نرگت

مونوفیزیه: Monophysitism

یکی از آموزه‌های کلامی مسیحی است. این درک کلامی بر این باور بوده که مسیح فقط یک طبیعت دارد و آن هم «طبیعت خدایی» است و دیگر هیچ. این درک با درک چالسدونی یا خلقیدونی [مبتنی بر اعتقادنامه‌ای که در چالسدون نزدیک استانبول امروز تصویب شد] که می‌گفت مسیح از دو طبیعت برخوردار است در تضاد بود. طبق

اعتقادنامه‌ی چالسدون، مسیح دو طبیعت دارد، یکی خدایی و دیگر انسانی. این دو طبیعت در مسیح از یکدیگر مستقل ولی جدایی‌ناپذیرند.

مونه‌نرگت: Monenergeten

(طرفداران) آموزه‌های کلامی که هسته‌ی فکری آن این بوده که عیسی مسیح تنها نیرو یا انرژی برای انسانهاست. این درک کلامی از مسیحیت با درک کلامی مونوتلتی یعنی عیسی مسیح به منزله‌ی «تبلور اراده» واحد تکمیل شد. این دو درک کلامی در قرن ۷ میلادی رواج داشتند.

مونیسم: Monism

یک درک کلامی- متافیزیکی از جهان است. بر اساس آن ریشه‌ی همه‌ی روندها و پدیده‌های جهان به یک اصل واحد برمی‌گردد. مونیسم در واقع، یک درک فلسفی در برابر دوآلیسم [دوگانه‌گرایی] و پلورالیسم [چندگرایی] است که منشاء جهان را در دو عنصر [ماده و روح] یا چند عنصر [عناصر گوناگون] می‌دانند. درک کلامی مونیسم این است که بر «حضور خدا» در همه‌ی چیزها تأکید دارد و خدا را ریشه‌ی همه چیز می‌داند.

نجع حمادی: Nag Hammadi

نوشته‌های نجع حمادی، مجموعه‌ای از متون صدر مسیحیت است که عمدتاً به نحله‌ی گنوسی نسبت داده می‌شوند.
این نوشته‌ها در دسامبر ۱۹۴۵ در منطقه‌ی کوچک نجع حمادی در مصر کشف شدند. تا آن زمان، فقط پاره‌هایی از این متون شناخته شده بود. انجیل توماس، جزو مهم‌ترین این یافته می‌باشد.

هراکلیوس: Heraclius

هراکلیـوس یـا هرقـل نقـش بسـیار مهـم و تعیـین‌کننـده‌ای در فروپاشـی ساسـانیان و جابجـایی قـدرت سیاسـی در ایـران داشـته اسـت. پـس از یـک دوره‌ی صـلح بـا امپراتـوری روم، دوبـاره‌ی اختلافـات ایـن دو امپراتـوری [ایـران و روم] منجـر بـه جنـگ شـدند. بـا روی کـار آمـدن هراکلیـوس مناسـبات ایـن دو امپراتـوری حتـا بـدتر شـد. ایـران در سـال ۶۱۱ مـیلادی سـوریه و آنـاتولی را تصـرف کـرد و سـه سـال بعـد بـا کمـک یهودیـان توانسـت اورشـلیم را بـه اشـغال در بیـاورد و صـلیب راسـتین (دار مقـدس) را که برای جهان مسیحی مقدس بـه شـمار مـی‌رفـت، بـا خـود بـه پایتخـت امپراتوری ساسانی، تیسفون، ببرد.

ایـن جنـگ‌هـا همچنـان ادامـه یافـت تـا سـرانجام هراکلیـوس توانسـت بـا اتحادها و پیمان‌های خود بـا قبایـل عـرب [کـه بـه عربـی «**قـریش**» خوانـد مـی‌شـد] و تقویـت نیـروی دریـایی‌اش، قـدرت نظـامی خـود را دو چنـدان کنـد. او توانسـت در سـال ۶۲۲ (سـالی کـه بـه هجـرت معـروف اسـت) سـوریه را از ایـران پـس بگیـرد. هراکلیـوس بـرای پرهیـز از جنـگ‌هـای داخلـی، قـدرت‌هـای محلـی را بـه دسـت بـومی‌هـا کـه اکثـراً عـرب بودنـد، سپرد. در زمان او عملاً عرب‌ها در آن منطقه قدرت را بدست گرفتند.

هراکلیـوس تنهـا امپراتـوری اسـت کـه در تـاریخ اسـلام از او بـه تفصـیل سـخن رفتـه اسـت و مسـلمانان در نوشـته‌هـای خـود هـیچ دشـمنی بـا او نشان نمی‌دهند.

هینایانه: Hinayana

در لغـت بـه معنـی «وسـیله‌ی نقلیـه کوچـک» اسـت. مرجـع اصـلی ایـن شـاخه‌ی بـودایی، تـراوادا اسـت. هینایانـه یکـی از دو شـاخه‌ی اصـلی دیـن بوداسـت، شـاخه‌ی دیگـر آن مهایانـه نـام دارد. بودائیـان شـاخه‌ی مهایانـه، مـذهب خـود را مهایانـه (راه بـزرگ) و مـذهب تـراوادا را هینایانـه (راه

کوچـک) مـی‌نامنـد. طبعـاً ایـن تقسـیم‌بنـدی از نظـر هینایانـه مـورد قبـول واقع نشده است.

یبنه: Yavne

یبنــه نــام شــهری اســت در اســرائیل کنــونی بــا جمعیتــی حــدود ۳۲۰۰۰ نفر. در قرون وسـطا در سـال ۱۱۳۴ توسـط صـلیبیون بـه تصـرف در آمـد و بـه یـک مرکـز مسـتقل در پادشـاهی اورشـلیم تبـدیل شـد. در سـال ۱۱۸۷ میلادی توسط صلاح‌الـدین بـاز پـس گرفتـه شـد. بعـدها اهمیـت خـود را از دست داد. پـس از تشـکیل دولـت اسـرائیل در سـال ۱۹۴۹، دولـت وقـت بـر ویرانه‌هـای یبتـه‌ی سـابق شـهرکی بـا همـین نـام بـرای تـازه‌مهـاجرین بنـا کرد.

یزدگرد اول: Yezdegerd I

یزدگــرد یکــم یــا یزدگــرد بــزه گــر یــا بــزه‌کــار از ۳۹۹ تــا ۴۲۰ مــیلادی، شاهنشاه ساسـانی بـود. در نوشـته‌هـای مؤرخـان عیسـوی و مؤلفـان ایرانـی، اخـــتلاف بســـیار راجـــع بـــه احـــوال یزدگـــرد یکـــم، مشـــهود اســـت. یکـــی از منـــابع ســـریانی او را یزدگـــرد نیکوکـــار و عیســـوی رحـــیم و مقـــدس‌تـــرین پادشـاهان خوانـده و از احسـان او بـه فقـرا و بینوایـان تمجیـد کـرده‌اسـت. مؤرخـــان عـــرب و ایرانـــی کـــه نوشـــته هایشـــان، مبتنـــی بـــر تـــواریخ عهـــد ساســـانی، اســـت و مـــأخوذ از عقایـــد روحـــانیون زرتشـــتی و اعیـــان و نجبـــا مـــی‌باشـد، او را بـه صـفاتی از قبیـل یزدگـرد بـزه گـر (بـزه کـار) و فریبنـده آراسـتند. سـبب عمـده‌ی ناخرسـندی نجبـا و بـویژه روحـانیون زرتشـتی از یزدگـرد، تسـامحی بـود کـه وی نسـبت بـه مسـیحی‌هـای ایـران، نشـان می‌داد.

نعمان، فرمانروای محلی حیـره، کـاخ معـروف خورنـق را بـرای یزدگـرد یکـم ساخت.

در زمـــان او امپراتـــور روم شـــرقی، تحـــت حمایـــت یزدگـــرد در آمـــد. آرکـــادیوس، امپراتـــور بیـــزانس چـــون زمـــان مـــرگ را احســـاس کـــرد و ولیعهدش تئودوسـیوس دوم در گهـواره بـود، بـرای اینکـه پسـرش بـی مـانع بـر تخـت نشـیند و امپراتـوری روم شـرقی از جنـگ‌هـای ایـران در امـان بمانـد، در وصـیت نامـه اش از یزدگـرد خـواهش کـرد کـه امپراتـوری را حمایـت کنـد. یزدگـرد همـین کـه بـر مفـاد وصـیت نامـه اطـلاع یافـت، خواجـه‌ی دانـایی کـه نـامش آنتیوخـوس بـود بـه قسـطنطنیه فرسـتاد تـا تئـودوس را تربیـت کنـد. از ایـن پـس رابطـه میـان ایـران و روم شـرقی بـه مرحله‌ی نـویی رسـید و دو کشـور در حـل مسـائل درونـی یکـدیگر را یـاری می‌رساندند. یزدگرد قبـول کـرد کـه بـین دولـت و اتبـاع عیسـوی او طریقـه و روشـی معـین برقـرار باشـد و فرمـان داد، کلیسـاهایی را کـه خـراب کـرده بودند، مجـدداً بنـا کننـد و کسـانی کـه بـه جـرم عیسـوی بـودن بـه زنـدان افتـاده بودنـد، آزادی دهنـد و بـه روحـانیون عیسـوی نیـز اجـازه داده شـد که به همه جای ایران سفر کنند.

مسالمتی که یزدگرد یکم در روابـط خـود بـا عیسـویان اظهـار مـی‌کـرد، بـی شـک معلـول مقاصـد سیاسـی بـود زیـرا کـه بـا اسـتوار کـردن بنیـان صـلح ایران و روم می‌توانسـت در تحکـیم اقتـدار سـلطنت خـویش بکوشـد امـا بـه نظر می‌آید کـه غیـر از ضـرورت سیاسـی، یزدگـرد طبعـاً مایـل بـه مسـامحه در امـور دیـانتی بـوده‌اسـت. اگـر یزدگـرد در اواخـر سـلطنت، رفتـارش را نسـبت بـه عیسـویان تغییـر داد، گنـاه از آنهـا بـود. عیسـویان بـه تـدریج چنان از فرط جسـارت ایرانیـان را رنجیـده کردنـد کـه پادشـاه چـاره‌ای جـز سـختگیری و تنبیـه ندیـد. مـثلاً در شـهر هرمزداردشـیر واقـع در خوزسـتان یـک اسـقف، آتشـکده‌ای را کـه در نزدیکـی کلیسـای عیسویان بود، ویـران کـرد و بعـد از دسـتگیری، شـاه شخصـاً از او اسـتنطاق کرد. این اسقف در حضـور شـاه معتـرف شـد کـه خـود او آتشـکده را خـراب نموده و الفاظی رکیک نسبت بـه دیانـت زرتشـتی بـر زبـان آورد. شـاه بـه او

دستور داد که خود آتشکده را دوباره بنا کند و چون او مصراً امتناع کرد، محکوم و اعدام شد.
مرگ یزدگرد اول و به هم ریختن سیاست تسامح وی را اساساً به روحانیت زرتشتی منسوب می‌کنند که حاضر نبودند ادیان دیگر را در قلمرو ساسانی تحمل نمایند. طبری، تاریخ نویس اسلام، می‌نویسد که یزدگرد اول توسط اسبی که از آسمان فرود آمد کشته شد.
یزدگرد اول روابط بسیار خوبی با یهودیان داشت. او همچنین دارای همسری یهودی به نام شوشاندخت بود که دختر راس الجالوت (رهبر یهودیان) بود. او همچنین به یهودیان اجازه داد که در شهرهای اصفهان و همدان ساکن شوند. در تلمود بابلی (کسوبوس ۶۱) آمده است که خاخامهای آمیمار، رو آشی و مر زترا در دربار او قدرت داشتند. همچنین خاخام هنا بن ناتان نیز روابط خوبی با یزدگرد اول داشت و از نظر او بسیار قابل احترام بود؛ همچنین روایت شده که شاه حتی یکبار به صورت شخصی کمربند او [خاخام بن ناتان] را محکم کرد. بعضی روایتها معتقدند که مقبره استر در همدان ممکن است در واقع مقبره شوشاندخت همسر یهودی یزدگرد اول باشد.

یوحنا دمشقی: John of Damascus
به عربی «یحیی ابن سرجون ابن منصور» که حدود ۶۵۰ میلادی در دمشق متولد شد و حدود ۷۴۵ میلادی در دیر مار سابا در حوالی اورشلیم درگذشت. او یکی از متکلمین و نویسندگان مشهور مسیحیت بود و کلیسای کاتولیک او را به عنوان یکی از پدران و آموزگاران کلیسا به رسمیت شناخته و ارج می‌نهد.
در زمان حیاتش، دمشق زیر حاکمیت امپراتوری «اسلامی» بود و معاویه بر آن حکومت می‌کرد (۶۶۱ - ۶۸۰). در همین زمان، دمشق پایتخت امپراتوری «اسلامی» بود و پدر یوحنای دمشقی رئیس

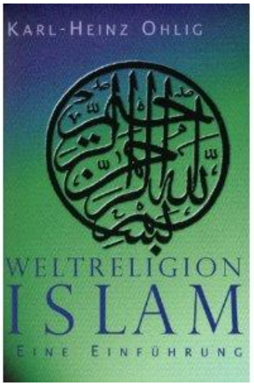
خزانه‌داری [بیت‌المال] معاویه - و خود یوحنا همبازی پسر معاویه بود.

یوحنا پس از مرگ پدرش ریاست شورای شهر را صاحب شد ولی با روی کار آمدن عبدالملک بن مروان که گرایشات شدیداً ضد مسیحیِ یونانی و لاتینی داشت، ترک خدمت کرد و به دیر مار سابا در حوالی اورشلیم رفت و همانجا درگذشت. در واقع او ناظرِ بلاواسطه‌ی شکل‌گیری اسلام در پایتختِ امپراتوری اسلامی، یعنی دمشق بوده است. از این رو، نوشته‌های او از اهمیت تاریخی برخوردارند.

لیست نام‌ها به لاتین

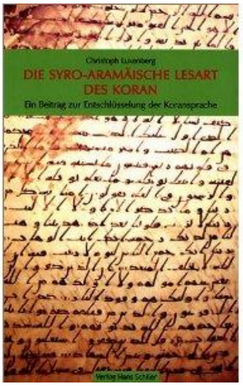
Albert Hourani	آلبرت هورانی
Albrecht Noth	آلبرشت نوت
Alexander Böhling	آلکساندر بولینگ
Alexandr L. Khosroyev	آلکساندر خسرویف
Alfred-Louis de Premare	آلفرد-لویی پرمار
Alphonse Mingana	آلفونس مینگانا
Andreas Görke	آندره‌آس گورکه
Angelika Neuwirth	آنگلیکا نویویرت
Antonio Panaio	آنتونیو پانائییو
Betram Schmitz	برترام اشمیتس
Bietmar W. Winkler	دیمتمار و. وینکلر
C. H. Becker	سی. ایچ. بکر
Christel Matthias Schröder	کریستل ماتیاس شرودر
Christoph Luxenberg	کریستف لوکسنبرگ
Dionysios von Tellmahre	دیونیسیوس فون تلماره
Frank van der Velden	فرانک فان در فلدن
Friedrich Schwally	فردریش شوالی
Genevieve Gobillot	ژنویه گوبیلو
Geo Windengren	گئو ویندنگرن
Gerd-Rüdiger Puin	گرد-رودیگر پوئین
Gerhard Endreß	گرهارد اندرس
Gregor Schoeler	گرگور شوئلر
Hans Jansen	هانس یانزن
Hans-Caspar Graf von Bothmer	هانس- کاسپار گراف فون بوتمر
Hartwig Hirschfeld	هارتویش هیرشفلد

Ibn Warraq	ابن ورّاق
Ignaz Goldziher	ایگناز گلدزیهر
Jes Peter Asmussen	یس پیتر آسموسن
Johannes Thomas	یوحناس توماس
Josef van Ess	جوزف فان اس
Josef von Ess	جوزف فون اس
Karl-Heinz Ohlig	کارل- هاینتس اولیگ
Kurt Rudolf	کورت رودلف
M. F. Van Reeth	ام. اف. فان ریت
Manfred Hutter	مانفرد هوتر
Markus Groß	مارکوس گروس
Martin Krause	مارتین کرازه
Michael Marx	میشائیل مارکس
Michael Stausberg	میشائیل اشتاسبرگ
Rudi Paret	رودی پارت
Rudolf Dvorak	رودولف دووراک
Sebastian Brock	سباستیان بروک
Theodor Nöldeke	تئودور نولدکه
Theodor von Mopsuetia	تئودور فون موپسوتی
Thoma Presbyter	توماس پرسبیتر
Ulrike Stölting	اولریکه استولتینگ
Volker Popp	فولکر پوپ
Wilhelm Baum	ویلهلم بام
Wilhelm Rudolf	ویلهلم رودولف
William Clair Tisdall	ویلیام کلیر تیزدال



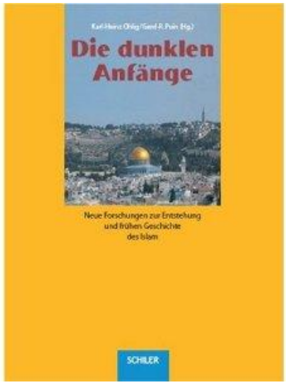
Weltreligion Islam: Eine Einführung. Mit einem Beitrag von Ulrike Stölting
Autor: Karl-Heinz Ohlig
Mattias-Grünewald Verlag: Mainz und Edition Exodus: Luzern 2000

مدخلی بر دین جهانی اسلام. با جُستاری از اولریکه اشتولتینگ [۳۸۱ صفحه]



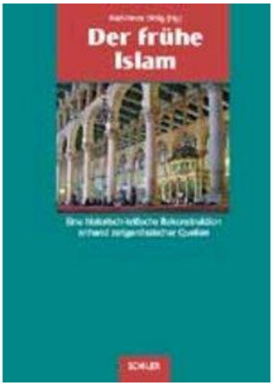
Die Syrisch-Aramäische Lesart des Koran
Autor: Christoph Luxenberg
Verlag: Hans Schiler Verlag- 2000

قرائت سُریانی- آرامی قرآن [۳۵۵ صفحه]



Die dunklen Anfänge: Neue Forschungen zur Entstehung und zur frühen Geschichte des Islam
Verlag Hans Schiler: Berlin 2005
Herausgeber: Karl-Heinz Ohling und Gerd-Rüdiger Puin

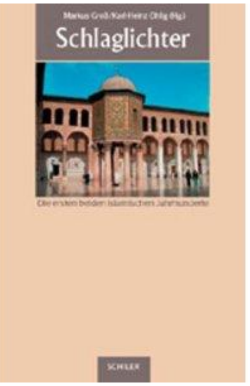
آغاز ناروشن: پژوهش‌های نوین درباره‌ی پیدایش اسلام و تاریخ آغازین آن [۴۰۰ صفحه]



Der frühe Islam: Eine kritisch-historische Rekonstruktion anhand zeitgenössischer Quellen
Autor: Karl-Heinz Ohlig
Hans Schiler Verlag: Berlin 2007

آغاز اسلام: بازسازی انتقادی- تاریخی با اتکا به منابع معاصر آن زمان [۶۶۰ صفحه]

[در دست ترجمه]



Schlaglichter: Die beiden ersten islamischen Jahrhunderte
Verlag Hans Schiler: Berlin 2008
Autoren: Karl-Heinz Ohlig & Markus Groß

پرتو افکنی: دو سده‌ی نخستِ اسلام [۶۱۷ صفحه]

Von Baghdad nach Merw

Geschichte rückwärts gelesen

Karl-Heinz Ohlig

Quelle: www.inarah.de

Aus dem Deutschen ins Persische von
B.Biniaz (Daryoush)